



---

# کتاب الکترونیکی موضوعی

---

Ebook- [www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب دوازدهم



## فهرست مطالب

- سوال ۱: موقعیت خوبی دارم، اما یا کسی به خواستگاری نمی آید و یا پیگیر نشده و اقدامی نمی شود! دیگر سحر از این واضح تر چیست؟ راهنمایی کنید که چه باید کرد؟ ..... ۳
- سوال ۲: آیا کامل شدن عقول انسانها که در روایات آمده، قبل از ظهور است یا هنگام ظهور و یا بعد از آن؟ ..... ۴
- سوال ۳: در خصوص ماهیت سحر، شعاع تأثیر آن، تفاوتش با معجزه و نیز شعبده و علت حرام بودنش توضیح دهید. .... ۵
- سوال ۴: آیا انسان می تواند با فرشتگان ازدواج و رابطه جنسی داشته باشد؟ توضیح دهید. .... ۷
- سوال ۵: به ویژه در مجالس بانوان بسیار مطرح می شود که زیارت عاشورا را به خاطر لعن ها و نیز عدم برخورداری بانوان از صبر حضرت زینب (ع)، نخوانید. لطفاً توضیح دهید. .... ۸
- سوال ۶: آیا شیطان می تواند از طریق امر به کارهای خوب و حتی عبادت، به انسان نزدیک شود و راه تشخیص چیست؟ ..... ۱۰
- سوال ۷: می گویند ذکر یونسیه فقط با اجازه استاد جایز است و برای باز شدن چشم برزخی است! حال چگونه به چنین اساتیدی دسترسی یابیم و آنها از که اجازه گرفته اند؟ ..... ۱۲
- سوال ۸: در مورد نگه داشتن سگ در منزل، سگ بازی و این که چگونه می توان با یک جوان به لحاظ اسلامی و روانشناسی بحث کرد؟ ..... ۱۴
- سوال ۹: چرا و چگونه الگوی خود را حضرت فاطمه علیها السلام قرار دهیم، در حالی که ایشان چنان پدر و مادر و همسری داشتند؟ ..... ۱۶
- سوال ۱۰: گاهی در ذهن خود داستان هایی (گاه جنسی و گاه غیر جنسی) می سازم، آیا گناه است؟ می ترسم کارم اشتباه باشد و خدا از من راضی نباشد؟ ..... ۱۸
- سوال ۱۱: جوانی به خاطر نداشتن استاد در ذکر یونسیه، اکنون دچار جنون شده است! آیا سندی دارید که این اذکار عوارض ندارد؟ ..... ۱۹
- سوال ۱۲: معلم ادبیات ما به صراحت تأکید دارد که حافظ عارف نبوده و آنان که می گویند عارف بوده اشتباه می کنند و مولوی نیز اهل رقص و موسیقی بوده است. پاسخ مستدل چیست؟ ..... ۲۱
- سوال ۱۳: دوست سنی می گوید: چرا شما (ایرانی ها) به کسی که بانی مسلمان شدن شماست اهانت می کنید؟! ..... ۲۳
- سوال ۱۴: شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی از سایت های «رفع شبهه» گفت که بسیار هم پر بیننده هستند، در خط رهبری، وابسته به رژیم بوده و کاملاً مورد حمایت هستند. آیا منظور همین سایت (ایکس - شبهه) است؟ ..... ۲۵
- سوال ۱۵: در خصوص نظریه تکاملی داروین و این که با اسلام منافات یا انطباق دارد توضیح دهید. .... ۲۶
- سوال ۱۶: آیا هر دعای مشروعی در زیر قبه ی امام حسین (ع) مستجاب می شود؟ حتی دعا برای آدم شدن و مؤمن شدن، در حالی که می دانیم این دعا نمی گیرد و در ما اثری ندارد؟ ..... ۲۸

- سوال ۱۷: خدا چیست؟ تضاد عقل و حس چیست؟ نمی‌توانم با براهین علیت، رابطه برقرار نمایم؟ ..... ۳۰
- سوال ۱۸: آیا مردگان ما را می‌بینند و از رفتار و کردار ما آگاهند؟ خیرات ما چه نقش و اثری دارد و آیا برای ما دعا می‌کنند؟ ..... ۳۱
- سوال ۱۹: چرا در رد نظریه داروین، هیچ دلیلی نمی‌آورید یا وقتی می‌گویید «رد شده است»، هیچ رفتاری نمی‌دهید؟ ..... ۳۴
- سوال ۲۰: چرا خداوند احترام پدر و مادر را این طور واجب کرده است، در حالی که پدرانی معتاد، الکلی، نزول‌خوار و ظالم نیز وجود دارند؟ آیا سخت نیست؟ ..... ۳۶
- سوال ۲۱: چرا هر چی مشکله برای کسانی که تا حدودی اعتقادات درستی دارند؟ ... دیگه طاقت ندارم فقط میدونم اگه اینجوری پیش بره دیگه هیچی برام مهم نیست. .... ۳۹
- سوال ۲۲: می‌پرسند: چرا به شیطان اختیار داده شده است که انسان را منحرف نماید؟ ..... ۴۱
- سوال ۲۳: وقتی تشییع شهدای گمنام را تلویزیون نشان می‌دهند، عده‌ای دادشان در می‌آید که چرا تمام نمی‌شوند، نکند این هم از سیاست است؟! چه پاسخی بدهیم؟ ..... ۴۳
- سوال ۲۴: پاسخ این شبهه از سرروش را می‌خواهم: «درس‌هایی از عاشورا برای زندگی امروز - واقعه عاشورا نباید به ما نفرت افکنی را یاد بدهد، این را باید پاک کنیم ... این دینداری عوضی است» ..... ۴۴
- سوال ۲۵: فرزند شهید بهشتی گفته است: حتی یک بار هم پدرم را در حال سینه‌زنی ندیدم و ... - نظر شما راجع به این مهم چیست؟ ..... ۴۷
- سوال ۲۶: چرا با وجود تمامی جنایات هولناکی که قبل و بعد از عاشورا اتفاق افتاده و چه بسا در آینده نیز بیشتر اتفاق بیافتد، گفته شده: «لا یوم کیومک با ابا عبدالله» ..... ۴۹
- سوال ۲۷: قانون جذب چیست؟ آیا با اسلام در تضاد است؟ منظور از کائنات در این قانون جذب چیست؟ چون در قانون جذب می‌گویند انسان هر چه اراده کند و به رسیدن آن شک و تردید نداشته باشد، کائنات آرزوی فرد را برآورده می‌کنند؟ ..... ۵۱
- سوال ۲۸: چرا ابلیس با آن که در ملکوت بود و حقایقی از جبروت الهی را می‌دانست و می‌دید، نافرمانی کرد و حال آن که علم ما بسیار کم و گاه در حد نقل قول دیگران است؟ ..... ۵۳
- سوال ۲۹: در قرآن کریم تصریح شده که کسی جز خداوند از آینده خیر ندارد، اما پیامبر اسلام و ائمه علیهم‌السلام اخباری از آینده داده‌اند؟ ..... ۵۵
- سوال ۳۰: راه کم کردن میل جنسی در پسران و دختران مجرد(که به استمنا کشیده نشوند) چیست؟ ..... ۵۷

**سوال ۱:** موقعیت خوبی دارم، اما یا کسی به خواستگاری نمی‌آید و یا پیگیر نشده و اقدامی نمی‌شود! دیگر سحر از این واضح‌تر چیست؟ راهنمایی کنید که چه باید کرد؟ (۴ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در جامعه و فرهنگی که سن ازدواج ده تا پانزده سال افزایش یافته و دختر به جای ازدواج در بین هجده تا بیست سالگی، بین ۲۵ تا ۳۰ سالگی آماده‌ی ازدواج می‌شود و بالتبع خواستگار مناسبی ندارد و پسر نیز به جای ۲۲ تا ۲۵ سالگی، از ۲۸ سالگی تا ۳۵ سالگی به فکر ازدواج می‌افتد و عواقب سوء این تأخیر را در عقبه دارد، سخن از سحر، جادو، بسته شدن بخت و ... کمی ثقیل و بسیار غیرمنطقی است.

امروزه به هر کس که ازدواجش دیر شده و یا خواستگاری‌هایش به انجام نمی‌رسد، القا می‌کنند که لابد سحر شده‌ای(!؟) البته ما وجود سحر و جادو را نفی نمی‌کنیم، اما چنین نیست که گمان کنیم بیش از ۷۰٪ جوانان و به ویژه دختران این مملکت سحر و جادو شده‌اند.

بدیهی است که هر پدیده‌ای معلول عللی می‌باشد و وقتی سلسله‌ی علل جمع شد و علت تامه پدید آمد، معلول نیز یقیناً پدید می‌آید. پس، وقتی از یک سو دختر تا ۲۵ سالگی گفت می‌خواهم درس بخوانم - پسر تا ۲۵ سالگی بچه محسوب شد - مهریه ضمانت خوشبختی و آتیه‌ی دختر شمرده شد - متقابلاً جهیزیه‌ی سنگین به عنوان آبرو و حیثیت خانوادگی دختر و اعتبار او نقش‌آفرینی کرد - مدرک تحصیلی، ملک و خودروی شخصی و شغلی مناسب و پر درآمد به عنوان اولین شاخصه‌های یک پسر مناسب در نظر گرفته شد ... و از سوی دیگر دختران و پسران خود را در خیابان‌ها به صورت رایگان به یکدیگر عرضه کردند و دوست شدن امری طبیعی و متداول به نظر آمد، نقش ایمان، تقوی و عفت کمرنگ شد و تقلید از فرهنگ هندوها، ترکیه‌ای‌ها، عرب‌ها و در نهایت غربی‌ها (البته آن هم فرهنگ فیلم)، جایگزین فرهنگ دینی و ملی شد، بدیهی است که نه تنها سن ازدواج عقب می‌افتد، بلکه ازدواج امری غیرطبیعی - که البته گریزی از آن نیست - در نظر می‌آید و یک دهم تا حتی یک پنجم ازدواج‌ها (در شهرهای بزرگ) نیز به طلاق می‌انجامد.

این همان «سحر و جادوی» بزرگ دجالیسیم است که بر زندگی جامعه و جوانان سایه افکنده است و باید این طلسم شکسته شود.

البته چون به نظر کار سختی می‌آید و مستلزم تجدید نظر در انحرافات فکری، فرهنگی، رفتاری، اخلاقی و اعتقادی است، اغلب دوست دارند که گمان کنند: «خیر، چنین نیست، بلکه یک بدخواه بی‌کاری در گوشه‌ای نشسته است و ورد می‌نویسد و مدفوع نوزاد شیرخوار را با موی بدن الاغ و استخوان مرده‌ای در گورستان مخلوط می‌کند تا او را سحر کرده و بختش را ببندد!»، بدیهی است که این عده دوست دارند به جای تفکر، تعقل، تدبیر، بصیرت، تقوا، توکل و ...، یکی دیگر متقابلاً وردی به آنها بدهد تا بختشان باز شود. بالاخره گفتن چند تا ورد و یا حمل کردن یک تکه کاغذ یا سوزاندن چند شیء بی‌ارزش، بسیار راحت‌تر از تفکر و تعقل و تقواست.

از این رو شاهدیم در عصری که برخی گمان می‌کنند ادای بی‌دینی درآوردن نوعی روشن‌فکری است، بازار اعتقاد به سحر و جادو و بالتبع دگان رمال‌های حقه‌باز، بسیار گرم است و حتی به اصطلاح مدعیان روشن‌فکری بیشتر به آنها رجوع می‌کنند تا معتقدین و مقیدین به دین.

در هر حال اگر باز کسی گمان می‌کند که خیر، الا و لابد سحر شده است، دعای «صیفی صغیر» که در مفاتیح‌الجنان، پس از دعای جوشن صغیر درج شده است و باطل‌کننده‌ی کلیه سحرها می‌باشد را بخواند (البته نه به صورت ورد، بلکه با تأمل در معنا و مفهوم)، در تلاوت قرآن و به ویژه معوذتین استمرار ورزد، نماز اول وقت بخواند، ادب و احترام و محبت والدین را پیشه کند، دعا و توسل داشته باشد و صدقه دهد، تا خیالش راحت شود که دیگر سحر و جادویی در کار نیست.

**سوال ۲:** آیا کامل شدن عقول انسان‌ها که در روایات آمده، قبل از ظهور است، یا هنگام ظهور و یا بعد از آن؟  
(دیپلم تجربی/قم) (۱۲ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«عقل» نعمت خدادای است که اکتسابی نیست تا عده‌ای از آن برخوردار باشند و عده‌ی دیگری نباشند (مگر آن که سالم نباشند). عقل انسان از علوم و چارچوب‌های متقنی برخوردار است که سبب تمیز و راهنمایی بشر به سوی رشد و کمال می‌گردد، لذا فرمودند که «عقل نبی درونی است». بدیهی است که «نبی»، خطا نمی‌کند و خلاف هم نمی‌کند و موجب هدایت و رشد می‌شود، نه گمراهی و ضلالت.

عقل و فطرت، در سرشت هر انسانی نهادینه شده است، لذا از بین نمی‌روند، اما به دلایل متفاوت پوشانده می‌شوند. درست مثل نورافکنی که روی آن را با دیوار یا پارچه‌ی ضخیمی بپوشانند تا نور آن متساعد نگردد و یا آینه‌ای که با زنگار یا پرده پوشانده شده باشد تا حقایق و واقعیت‌ها را نشان ندهد.

**الف -** پس عقول، زیر خروارها خاک جهالت و ضلالت مدفون می‌گردند [نه این که از بین بروند]، درست مانند گنجی که زیر خروارها خاک مدفون است و کسی نمی‌تواند از آن بهره‌برد.

کار انبیای الهی، با ارائه‌ی شناختی صحیح از حقایق عالم هستی، خبر دادن از اول و آخر (توحید و معاد)، تعریف درست انسان و جهان، معرفی دوستان و دشمنان ... و خلاصه احکامی که سبب می‌گردد تا پرده‌های جهل و حیوانیت کنار رود و در نهایت زعامت و رهبری، خارج کردن گنج عقل دفن شده است. چنانچه امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) در تشریح هدف از بعثت انبیای الهی<sup>(ع)</sup>، به گرفتن میثاق فطرت و بیرون آوردن عقل‌های دفن شده تصریح می‌نمایند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ وَاَتَرَ اِلَيْهِمْ اَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْأُدُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يَثْبُرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی اول)

ترجمه: ... پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده‌ی او را به یادشان آرند و عقول دفن شده‌ی آنان را بیرون آورند (برانگیزانند).

**ب -** بدیهی است تا بشریت تحت سیطره‌ی طواغیت داخلی (نفس) و خارجی (قدرت‌های مستکبر) قرار دارد، تا سایه‌ی جهل و ظلم از سر مردم رخت برنبنسته است، تا امکانات و شرایط و زمینه‌ها برای پرده‌برداری از فطرت و بیرون کشیدن عقول مدفون شده مساعد نشده است، «عقل» نمی‌تواند به آن کمال برسد و یا دست کم کمالات خود را تجلی دهد.

از این رو، هر چند نیل به کمال تدریجی است، اما آن کمال عقلی که در این مورد بیان شده است، نه قبل از ظهور خواهد بود و نه هنگام ظهور و نه حتی مدتی پس از ظهور، بلکه پس از استقرار حکومت عدل جهانی و مساعد شدن زمینه‌ها و برطرف کردن موانع و در اختیار داشتن امکانات می‌باشد و حکومت نیز پس از مدت‌ها جنگ و خونریزی به علت مقاومت طواغیت استقرار می‌یابد.

عقل مردم آنگاه کامل می‌شود، که خلافت از آن مؤمنین شود و خوف مردم تبدیل به امنیت گردد، همه تسلیم امر الهی شوند، ادعاهای فرعون‌ی ربوبیت بر بشر بی‌رنگ گردد و شرک جایگاهی نداشته باشد:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور، ۵۵)

ترجمه: خدا به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد (حکومت و خلافت را از آن آنها گرداند)، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

**سوال ۲:** در خصوص ماهیت سحر، شعاع تأثیر آن، تفاوتش با معجزه و نیز شعبده و علت حرام بودنش توضیح دهید. (دکتر/تهران) (۱۳ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

**معجزه**، به معنای امر و فعلی است که به جز فاعل، دیگران از انجام آن یا مثل آن عاجز باشند. علم و قدرتی است که از سوی خداوند حکیم، به صاحب معجزه عطا می‌گردد تا دلیل بر نبوت گردد. معجزات الهی مشخصه‌هایی دارند که از آن جمله عبارتند از: حتماً موهبتی از ناحیه خداوند حکیم است - مبتنی بر علم و قدرت الهی می‌باشند - حقیقت و واقعیت خارجی دارند، نه این که در توهم و خیال متصور شوند - متناسب با شرایط زمان و باطل‌کننده‌ی اعتقادات خرافی هستند - موجب تذکار، روشنگری و هدایت هستند ... - و یقیناً هیچ کس نمی‌تواند مثل آن را انجام دهد، مگر این که باز موهبت الهی باشد، هر چند که معجزه نیز خارج از چارچوب و قواعد نظام علی و معلولی حاکم بر عالم خلقت نمی‌باشد.

**شعبده**، فقط نوعی تردستی است، نوعی سرعت عمل است، انجام اموری است که همگان می‌توانند انجام دهند، اما آن مهارت را در سرعت انجام ندارند، لذا برایشان جالب یا حتی عجیب به نظر می‌رسد، و گاهی نیز با ابزار یا روش‌هایی که پشت پرده است انجام می‌شود. مثلاً یک نفر را در جعبه‌ای می‌گذارند و در جعبه را می‌بندند و چند شمشیر در آن فرو می‌کنند، در حالی که فرد داخل آن، از در پشتی یا پایینی خارج شده است و وقت بیرون کشیدن شمشیرها دوباره در آن جعبه قرار می‌گیرد.

اما **سحر** یک امر خیالی و توهمی است، حقیقت و واقعیت خارجی ندارد و با تسلط و تصرف در چشم یا وهم و خیال بیننده صورت می‌پذیرد، لذا فریب، اغفال و باطل است. مثلاً ساحر نشان می‌دهد که از دیواری به ضخامت دیوار چین رد شد، یا سر کسی را برید و دوباره سر جایش گذاشت و ...، خوب معلوم است که این اتفاقات شدنی نیست و حقیقت و واقعیت خارجی ندارد، بلکه تصرف در چشم و خیال بیننده شده است. چنانچه نقل شده کسی در مجلسی چنین سحری انجام داد تا اسلام را تکذیب و کفایت را تبلیغ و خودش را مطرح کند، و مؤمنی نیز گردن او را زد و گفت حال اگر می‌توانی برگردان سر جایش! چون این دیگر واقعیت است، وهم و خیال نیست و برگرداندن نیز ممکن نیست.

**مقام معظم رهبری:** «معجزه عبارت از: ارائه‌ی يك حقیقت و يك واقعیتی است که بیننده از آن واقعیت فقط خود آن پدیده را می‌بیند و از علل آن خبر ندارد و لذا قادر بر این نیست که آن علل را بشناسد. اما سحر، ارائه‌ی يك خیال و يك توهم است که به صورت واقعیت نشان داده می‌شود. مثلاً: در قضیه‌ی حضرت موسی (ع) کار حضرت موسی این بود که عصا را می‌انداخت و آن عصا به اذن الهی تبدیل به اژدهای حقیقی می‌شد. این معجزه البته يك علتی هم دارد و همان‌طور که گفتیم: نظام علیت بر او حاکم است، منتها چگونگی این علت را ما نمی‌شناسیم.» (پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، جلسه‌ی بیست هفتم تفسیر قرآن کریم)

خداوند متعال در قرآن کریم، به این فریب تصریح نموده و در شرح حال حضرت موسی (علیه‌السلام) و ساحران دربار فرعون، می‌فرماید: آنان ریسمان‌هایشان را انداختند و سحر کردند و در نتیجه چنین به تخیل آمد که جان گرفته و می‌جنبند. دقت کنید که می‌فرماید به «تخیل» آمد، نه این که واقعاً چنین شد، یعنی تصرف در قوه‌ی خیال بیننده و مخاطب:

«قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» (طه، ۶۶)

ترجمه: (موسی) گفت [نه]، بلکه شما بیندازید؛ پس ناگهان ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود که آنها به شتاب می‌خزند.

از آنجا که نه معجزه، نه شعبده و نه سحر، خارج از علم، نظام و قوانین حاکم بر عالم هستی صورت نمی‌گیرند و پایه‌ی همه‌ی آنها شناخت «نظام علی و معلولی» است، پس سحر نیز بدون اسباب و توسل به نظام علی و معلولی و نیز به کارگیری ابزار صورت نمی‌پذیرد، منتهی گاهی اسباب از محسوسات هستند که ساحر با تمرین و ممارست و سرعت توانسته کاری انجام دهد، گاه اسباب غیرمحسوس هستند (مثل ارتباط با شیاطین و اجنه) و گاهی نیز اسباب روحی و روانی سبب می‌گردد تا او بتواند تا حدودی از چیزی که برای مخاطب در غیب است، با خبر شده و خبر دهد.

**الف -** در سوره‌ی بقره می‌خوانیم که سحر «کفر» است. اگر کسی به «سحر» اعتقاد بیاورد، یعنی باورش این باشد که سحر «مستقلاً» امکان و قدرتی است که می‌تواند تأثیر در عالم وجود داشته باشد، به «کفر»

اعتقادی» مبتلا شده است، و اگر کسی چنین اعتقادی نداشت، اما در عمل به سحر روی آورد، دچار کفر عملی گردیده است.

**ب - سحر** را که از علوم غریبه محسوب می‌گردد، شیاطین کافر به انسان‌های مساعد یاد می‌دادند، پس تعلیم، ترویج کفر اعتقادی و عملی است. در نقطه‌ی مقابل ملائک نیز به برخی از انسان‌ها سحر را تعلیم می‌دادند، اما ابتدا متذکر می‌شدند که این جهت مسلح شدن تو مقابل ساحرهاست و مراقب باش که کافر نگردی؛ هر چند که عده‌ای از این آموزه‌ها سوءاستفاده می‌کردند (و می‌کنند)، چنانچه حتی عده‌ای از آموزه‌های وحی در قرآن کریم نیز سوءاستفاده کرده و می‌کنند.

**ج -** در قرآن کریم همه‌ی این معانی در یک آیه بیان شده است. از یک سو می‌فرماید که شیاطین تعلیم سحر را می‌دادند و سلیمان هیچ گاه کافر نشد، یعنی از آنها کسب چنین علمی نمود و برعکس آنچه یهودیان مدعی بودند، مُلک و سلطنت او بر جنّ و انس به خاطر تسلط بر سحر شیطانی نبود، بلکه اراده و موهبت الهی بود و از سوی دیگر می‌فرماید که ملائک نیز این علم را با تذکرات لازم، جهت مسلح شدن در مقابله با ساحرین تعلیم می‌دادند. مضافاً بر این که تصریح دارد اغلب ساحرها از این حربه برای ایجاد اختلاف بین همسران سوءاستفاده می‌کردند، چنانچه امروزه نیز چنین است:

«وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ وَمَا كَفَرَ سَلِيمَانَ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلِيَتَّسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْبُقْعَةِ» (البقره، ۱۰۲)

ترجمه: و آنچه را که شیطان[صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با این که آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آن که [قبلاً به او] می‌گفتند ما [وسیله‌ی] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنه‌ار کافر نشوی و [لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله‌ی آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله‌ی آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد و هر چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند.

**د - شعاع** تأثیر سحر نیز به میزان و عمق جهالت مخاطب بستگی دارد. اگر او عالم، هوشیار، بصیر و مؤمن باشد، سحر تأثیر ندارد، از یک سو قوه‌ی خیال، واهمه و نگاهش مغلوب و مسحور نمی‌گردد و از سوی دیگر اگر سحر بسیاری قوی بود، با یک «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» یا یک تلاوت معوذتین و یا یک دعا باطلش می‌گرداند، اما اگر جاهل، زودباور، سطحی‌بین، احساسی، اهل معصیت و گناه بود، سحر سریعاً بر او غالب می‌شود، لذا شاهدیم که این قبیل افراد مایه‌ی گرمی بازار ساحرها و رمال‌ها می‌گردند، به ویژه در مسائل خانوادگی.

### مضر و غیرنافع بودن سحر

آیت‌الله جوادی آملی: «دنباله‌ی بحث این است که (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ)؛ اینها چیزی یاد می‌گیرند که به حال اینها زیانبار است، چون همه‌ی اینها مفلوکند. حرف قرآن کریم این است که (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى)؛ هرگز ساحر به مقصد نمی‌رسد. او اهل فلاح و رسیدن نیست؛ او در دام سحر مبتلاست. سحر نه تنها برای جامعه نافع نیست برای ساحر هم زیانبار است؛ فرمود: چیزی که به حال اینها ضرر دارد یاد می‌گیرند، هرگز ساحر به مقصد نمی‌رسد: (لَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) آنها می‌گفتند: (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى)؛ فرعون و آل‌فرعون سحره را جمع کردند، گفتند: هر کس در این میدان مسابقه پیروز شد، برتر است. شعارشان این بود: (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى).

شعار موسای کلیم و آل‌موسی این بود که (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى)؛ ساحر هرگز اهل فلاح و رستگاری نیست. در این آیه‌ی کریمه هم فرمود: (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ)؛ نه تنها نافع نیست، بلکه زیانبار است اصولاً سحر برای همه ضرر دارد، مثل سم است، اصل سم برای همه ضرر دارد، آن علم است که نافع است، نه خود سم. انسانی عالم سم است که سم نخورد و سم نخوراند. عالم سحر است که سحر نکند و مسحور نشود وگرنه خود سحر جز ضرر چیز دیگر نیست و خود ساحر جز در خسران در چیز دیگر نیست.» (تفسیر آیات سوره‌ی بقره)

## سوال ۴: آیا انسان می‌تواند با فرشتگان ازدواج و رابطه جنسی داشته باشد؟ توضیح دهید.

(هوستون/امریکا) (۱۹ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر دسته از مخلوقات خداوند متعال، مبتنی بر علم، حکمت و مشیت او به گونه‌ای آفریده شده و از ویژگی‌های گونه‌ی خود برخوردار می‌باشند. به عنوان مثال: انسان از خاک، جن از آتش و ملائک از نور خلق شده‌اند.

فرشتگان از مجردات هستند، البته نه به معنای مجرد در مقابل تأهل، بلکه به تعبیر فلسفی یعنی غیرمادی هستند. دسته‌ها، گروه‌ها و طبقات متفاوتی دارند و هر یک نیز برای انجام امری از امور آفرینش آفریده شده‌اند. چنانچه امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) در مورد آنان می‌فرماید: «سپس [خداوند متعال] آسمان‌های بلند را از هم گشود و آنها را مملو از فرشتگان مختلف ساخت، گروهی از آنان همواره در سجده‌اند و رکوع ندارند، و گروهی در رکوعند و یارای ایستادن ندارند، و گروهی در صف‌هایی ایستاده‌اند که پراکنده نمی‌شوند و هیچ گاه خواب به چشمانشان راه نمی‌یابد و عقل‌های آنان دچار اشتباه نمی‌گردد و ...» [یعنی از صفات، ویژگی‌ها، نیازها و آثار جسم بری هستند]؛ و در مورد گروه‌ها و مسئولیت‌های گوناگون آنها نیز می‌فرماید که کار یک گروه صرفاً عبادت است، که این معنا و حکمت آن جای تأمل و بحث فراوان دارد. در مورد گروه دیگر می‌فرماید: «و منهم امناء علی وحیه و السنة الی رسله و مختلفون بقضائه و امره ...» در واقع این گروه واسطه‌ی میان پروردگار و پیامبران و حاملان و ترجمان وحی او هستند. سپس به گروه دیگر که نگهبانان بندگان هستند و آنان را از بسیاری آفات، حوادث و ابتلائات حفظ می‌کنند و گروهی که اعمال آنان را ثبت می‌کنند ... و بالاخره گروهی که مأمور اخذ جان هستند، اشاره می‌نمایند.

فقط ملائک نیستند که به عالم مجردات تعلق دارند، بلکه جان و روح آدمی و نفس او نیز همین‌طور است، مادی نیستند و جنسیت ندارند.

در هر حال آنچه به عالم مجرد تعلق دارد، جسم ندارد و بالتبع جنسیت هم ندارد. ملائک نه مذکر هستند و نه مؤنث، جان و روح آدمی و همچنین نفس او که تحت تعلیم و تزکیه قرار می‌گیرد نیز نه مرد است و نه زن. بلکه جنسیت، مذکر یا مؤنث و زن یا مرد بودن و بالتبع برخورداری از ویژگی‌ها و نیازهای آن، فقط به جسم و آنچه جسمیت دارد تعلق می‌گیرد.

از این رو، گیاهان نوع و یا تخمک‌های نر و ماده دارند، حیوانات نر و ماده دارند، انسان‌ها به مرد و زن یا مذکر و مؤنث تقسیم می‌شوند و همین‌طور جن‌ها. پس جسمیت دارند، جنسیت دارند و از ضروریات و نیازهای جنسیتی مثل بذرافشانی، جفت‌گیری و مجامعت برخوردار می‌باشند. لذا با ملائک و فرشتگان نه ازدواجی صورت می‌گیرد و نه هم‌خوابی و نه تلذذ شهوانی که مختص جسم و جنسیت مادی است.



**سوال ۵:** به ویژه در مجالس بانوان بسیار مطرح می‌شود که زیارت عاشورا را به خاطر لعن‌ها و نیز عدم برخورداری بانوان از صبر حضرت زینب (ع)، نخوانید. لطفاً توضیح دهید. (ارشاد/تهران) (۲۰ شهریور ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر به شبهات رایج شده به شکل توصیه در چند سال اخیر و به ویژه در برخی مجالس بانوان دقت و تأملی شود، به خوبی اهداف روشن می‌گردد. مانند: ذکر «لا اله الا الله» را نگویند، چون فقر و گرفتاری می‌آورد - زیارت عاشورا را نخوانید چون لعن دارد - نماز نخوانید یا هر طور که دوست دارید بخوانید، حتی به فارسی، چون خدا عرب زبان نیست - به زیارت نروید شرک است - هدف بندگی خداست، پس توسل نکنید تا بی‌واسطه با او مرتبط گردید و ...!

اگر این توصیه‌های شیطانی و شبهاتی که در کنار آن القا می‌کنند، پشت سر هم ردیف شود، اهداف و جوئی که ایجاد می‌کنند مشهود می‌گردد و دیگر نیازی به پاسخ نیز باقی نمی‌ماند.

**الف -** می‌گویند: «زیارت عاشورا را نخوانید چون لعن دارد!» حُب داشته باشد. مگر هر ذکر و دعایی که لعن داشت را نباید خواند؟! اصلاً چه کسی گفته است که لعن کردن مطلقاً بد است؟! به طور قطع لعن‌های مطروحه در قرآن کریم کمتر از زیارت عاشورا نمی‌باشد، پس آیات قرآن کریم را نیز قرائت و تلاوت نماییم، چون لعن دارد! یا مثل شیطان‌پرست‌هایی می‌گویند: «نباید سوره‌ی لهب را خواند»، همه‌ی قرآن را بخوانیم به جز آیاتی که در آن لعن دارد؟ به ویژه آیاتی که به غیر از لعن خدا، لعن ملائک و همه‌ی انسان‌ها را به عنوان جزا و نتیجه‌ی عمل یک عده برمی‌شمارد:

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (آل عمران، ۸۷)

ترجمه: آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی برایشان است.

**ب -** به طور کلی «لعنت» نه فحش است، نه ناسزا و نه لغتی بد که نباید گفته شود. «لعنت» در مقابل «رحمت» قرار دارد. بدیهی است که یک عده از مردمان که از ویژگی‌های مشخص شده برخوردارند، در ظلّ رحمت الهی قرار دارند و یک عده‌ی دیگری که در مقابل اینان قرار دارند، از ظلّ رحمت محرومند، پس در سمت لعنت و صف ملعونین قرار می‌گیرند.

هدف اصلی این توصیه‌های شیطانی، دور کردن اذهان عمومی مسلمین و به ویژه شیعیان از فرهنگ ناب و روشننگر اسلام محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و تشیع است. از مسلمان شیعه‌ای که ذکر «لا اله الا الله» را به زبان نیاورد، از نماز و زیارت عاشورا نیز دوری کند، چه باقی می‌ماند؟

زیارت عاشورا نه تنها یک کتاب، بلکه یک دانشگاه «تولی و تبری» و بالتبع «دوست و دشمن شناسی» است. بدیهی است مسلمانی که نداند چه اندیشه‌ای، چه اعتقادی، چه باوری، چه دینی، چه رفتاری، چه موضعی و چه اخلاقی در ظل رحمت الهی است و کدام دور از رحمت (لعن) است، اصلاً خدا را نشناخته، قرآن را نفهمیده و از اسلام چیزی نمی‌داند و چه بسا در ادامه‌ی راه، مانند عده‌ای به نام اسلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را در محراب عبادت ترور کند و یا امام حسین (علیه‌السلام) و یارانش را به مسلخ بکشاند. مگر سلفی‌ها و تکفیری‌های بچه‌کش و جگرخوار، امروز همین کار را به نام اسلام نمی‌کنند؟!

**ج -** پس مسلمان بصیر و دشمن‌شناس است و دشمن خدا، دشمن اسلام و دشمن مردم را ملعون (دور شده از رحمت الهی) می‌داند، چه به زبان بیاورد و چه نیاورد.

بدیهی است که هر انسان عاقلی، هر اهل کتاب با وجدانی، هر مسلمان مؤمنی و هر شیعه‌ی آگاهی، تمامی کسانی که بیعت شکستند، در مسیر اسلام و مسلمین ناهنجاری و انحراف به وجود آوردند، ظلم کردند و ... را دور از رحمت می‌داند، و از جمله معاویه، یزید، شمر، آل ابی‌سفیان (سلفی‌های امروزی)، عمر بن سعد و ... را ملعون می‌داند و بر او لعنت می‌خواند، چه زیارت عاشورا را بخواند یا نخواند. ظالم ملعون

است و ظالمترین‌ها نیز کسانی هستند که به نام اسلام، قرآن، اخلاق اسلامی و ... در ذهن مردم انحراف و در راهشان اعوجاج ایجاد می‌کنند، اینها همه ملعون هستند:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ  
أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

ترجمه: و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بزند آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند و گواهان خواهند گفت اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند هان لعنت خدا بر ستمگران باد.

**د -** هدف از شعارها و توصیه‌های شیطانی «لا إله الا الله» نگوید و زیارت عاشورا نخوانید، مانند هدف از توصیه‌ی «مرگ بر امریکا» نگوید امروز است. آنها می‌خواهند نه تنها این «دشمن‌شناسی» و روحیه‌ی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» در فکر، ذهن و اراده‌ی مسلمین تضعیف شود، بلکه قلوبشان نیز نسبت به دشمنان تلطیف گردد، تا اساساً آنان را دشمن نبینند، چه رسد به این که بخواهند مقابلشان ایستادگی و مقاومت کنند و آن هم با تأسی به سیدالشهداء، اباعبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) و خاندان و یاران با وفایش.

**ه -** این که می‌گویند: «زیارت عاشورا نخوانید، چون بانوان تحمل حضرت زینب<sup>(ع)</sup> را ندارند»، از آن توجیهات سخیف و بی‌منطق است. چرا که اولاً زیارت عاشورا برای حضرت زینب<sup>(علیها‌السلام)</sup> تعلیم نشده بود که بگویم دیگران تحمل ایشان را ندارند و ثانیاً پس ذکر مصیبت هم نکنیم، چون آقایان تحمل امام‌حسین یا حضرت عباس یا حضرت علی اکبر و ... علیهم‌السلام را ندارند.

وانگهی معلوم است که اصلاً به عمرشان زیارت عاشورا را نخوانده‌اند که بفهمند اتفاقاً در زیارت عاشورا هیچ ذکر مصیبتی نشده که گفته شود کسی تحملش را دارد یا ندارد، بلکه همه بیان مواضع شخص خواننده در محضر امام<sup>(ع)</sup> است. سرتاسر سخن از «اتنی» و «مئی» است. زایر در این زیارت فقط از دیدگاه‌ها و مواضع خودش نسبت به امام و دشمنان امام می‌گوید، نه از امام حسین<sup>(علیه‌السلام)</sup>. یک خط در مناقب آن حضرت یا ذکر مصیبت‌های وارده بر آن حضرت<sup>(ع)</sup> در زیارت عاشورا وجود ندارد، همه اعلام مواضع شخص زایر (خواننده‌ی زیارت) است و اتفاقاً همین مسئله سبب اصلی دشمنی یک عده با زیارت عاشورا می‌باشد. چرا که تعلیم‌دهنده و اصلاح‌کننده‌ی مواضع و دانشگاه دشمن‌شناسی می‌باشد.

پس زیارت عاشورا را نه تنها بخوانید، بلکه با دقت، تأمل، تعمق و بصیرت نیز بخوانید و بر آن مداومت نیز بنمایید. نه تنها بصیرت‌بخش و آگاهی‌دهنده و اصلاح‌کننده‌ی مواضع است، بلکه سبب گشایش امور و فراوانی رزق هم می‌شود.

#### مرتبط:

[مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟](#)

[مراد از لعن اولی تا چهارمی در زیارت عاشورا چه کسانی هستند؟ آیا لعن آنها سبب تشدید اختلافات شیعه و سنی نمی‌شود؟](#)

دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی در زیارت عاشورا (ده قسمت فایل صوتی - [صفحه اصلی](#))

**سوال ۶:** آیا شیطان می‌تواند از طریق امر به کارهای خوب و حتی عبادت، به انسان نزدیک شود و راه تشخیص چیست؟ (لیسانس/تهران) (۲۵ شهریور ۱۳۹۲)

در این سؤال به حکایتی مبنی بر امر شیطان به یک عارف مبنی بر اذان دادن در غیر وقت اذان اشاره شده است.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ مستقیم و مشخص این سؤال، ابتدا باید به چند نکته‌ی مهم راجع به مقوله‌ی (شیطان) توجه کنیم. نکاتی که دانستن آنها خود نیز پاسخی بسیاری از سؤالات است:

**یک -** بدیهی است چنانچه در قرآن کریم تصریح شده است، شیطان «دشمن آشکار انسان» است. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» - «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» - «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» و ... .

**دو -** اما باید دقت داشت که شیطان الزاماً شخص «ابلیس لعین» نمی‌باشد؛ بلکه «شیطان» یعنی دور شده از رحمت الهی، گمراه و گمراه‌کننده، لذا هر کسی که خودش به گمراهی افتاده و نیز سعی می‌نماید تا دیگران را از صراط مستقیم خارج کرده و از رحمت الهی دور کند، «شیطان» قلمداد می‌گردد. از این رو در قرآن کریم به «شیاطی جنّ و انس» تصریح شده است؛ تا بدانیم که اولاً شیطان یکی و دو تا و ده تا نیست و ثانیاً هم از نوع جنّش وجود دارد و هم نوع انسانش وجود دارد و شخص ابلیس لعین نیز به خاطر گمراهی، دور شدن از رحمت و تلاش برای به انحراف کشیدن دیگران، شیطان لقب گرفت.

**سه -** از این رو نباید گمان شود که هر وسوسه‌ی گمراه‌کننده‌ای الزاماً از ناحیه‌ی شخص ابلیس لعین القا می‌شود. خیر، بلکه هر وسوسه‌گری شیطان است. دقت شود که اساساً ابلیس برای بسیاری از نوع بشر وقتی صرف نمی‌کند، او نیز نسل، خاندان، اعوان، انصار و جنودی در میان جنّ‌ها و انسان‌ها دارد.

**چهار -** به تناسبی که عقل و بصیرت بشر رشد کند و علم و ایمانش تقویت گردد، گمراه کردن او سخت‌تر می‌گردد، لذا کار از شیاطین انس و جنّ کوچک‌تر، به بزرگ‌تر حواله می‌شود. چنانچه در مسیر هدایت و رشد نیز هر مرحله‌ای معلم، راهنما و مربی مناسب خودش را می‌خواهد. نه کودک کلاس اولی فیزیک اتمی را می‌فهمد و نه استاد فیزیک اتمی می‌تواند این درس را به او بدهد. لذا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: اگر می‌خواهی فرزند (کودک) را خوب تربیت کنی، باید خودت کودک شوی و با او با هم بزرگ شوی.

**پنج -** نه شخص ابلیس و نه دیگر شیاطین از نوع جنّ و انس، هیچ تسلط و نفوذی بر انسان ندارند و فقط دعوت‌کننده به بدی هستند، مگر آن که کسی خودش بخواهد زیر نفوذ و سلطه‌ی آنها برود. به این نکته‌ی مهم دقت شود که خداوند متعال اختیار، اراده و قدرت ولایت‌پذیری را به خود انسان داده است که ولایت حق را بپذیرد و یا ولایت باطل را گردن نهد و کسی به او تسلط ندارد، چنانچه در مورد تسلط شیطان فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: به درستی که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست \* تسلط او فقط بر کسانی است که (خودشان) وی را به سرپرستی برمی‌گیرند و (نیز) بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرک می‌ورزند.

### امر به اعمال خوب از ناحیه‌ی شیاطین:

با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که اولاً قصد دشمن همیشه نابودی است و ثانیاً دشمن تاکتیک دارد و با هر کسی از طریق خودش وارد می‌شود. به عنوان مثال: بدیهی است که شیطان (انسان یا جنّ)، ابتدا جوان مؤمن و اهل نماز را دعوت به گناهان کبیره‌ای چون زنا یا شراب‌خواری نمی‌کند، چرا که می‌داند پاسخ

این دعوت منفی است. بلکه او را دعوت به تکبر در عبادت، ریا، دروغ، غیبت و نَمّامی (سخن چینی) می‌کند. آرام آرام با همین چهره‌ی دینی و مذهبی و با هزار توجیه او را به پارتی‌بازی و رشوه‌خواری غیرمستقیم و کوچک می‌کشاند و کم کم از او فاسق و فاسدی بزرگ و متبحر می‌سازد، در حالی که هنوز نماز و روزه‌اش به جاست و چه بسا توجیه‌اش برای همه‌ی مفاسدش نیز همان اسلام باشد.

آیا غیر از این است که از همان صدر اسلام، تمامی انحرافات به نام اسلام شکل گرفت و هنوز هم ادامه دارد. مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خوارج نماز شب خوان و مجاهد و حافظ قرآن ترور نکردند؟ مگر امام حسن و امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام را به نام اسلام و مسلمین ترور نکردند؟! مگر امروز تروریست‌های طالبان، القاعده، سلفی، تکبیری و شیوخ عرب به نام اسلام این جنایات هولناک را مرتکب نمی‌شوند؟! پس شیاطین با هر شخص و جامعه‌ای از طریق خودشان وارد می‌شوند. چرا در قرآن کریم می‌فرماید: «وای بر نمازگزاران!» آنان که نماز را سبک می‌شمارند و یا در آن ریا می‌کنند؟

### راه تشخیص وسوسه‌ی شیطانی از الهام الهی:

بهترین راه‌های تشخیص همان ابزارهای شناخت آدمی هستند. انسان چندین ابزار شناخت دارد که از جمله‌ی آنها «عقل و فطرت» و نیز «وحی» است.

انسان از یک سو مرتب هدف هجمه‌ی وسوسه‌های شیاطین جنّ و انس قرار دارد و از سوی دیگر الهام‌های الهی به او می‌رسد با هجمه‌ای به مراتب بیشتر و روشن‌تر از وسوسه‌ها. خدا با الهام بد و خوب او را در هر امری به خودش می‌شناساند؛ چنانچه فرمود: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد. (الشمس، ۸)».

حال انسان باید چه کند؟ آیا باید سر در گم بماند و یا شانسی یکی را انتخاب کند؟ یا آن که خیر، بلکه به او معیار، میزان، محک، عیار و امکان تمیز داده شده است که همان «عقل» و «وحی» است؟

بدیهی است اگر کسی عقل و فطرت خود را با سر سپردگی به نفس و بالتبع گناهان نپوشاند و با کلام وحی نیز آشنا باشد و خود را به آن ملزم بداند، خودش به راحتی درست و غلط را تشخیص می‌دهد و فرق بین دعوت به حق و وسوسه به باطل را می‌فهمد. در نتیجه هر چه با عقل و وحی منافات داشت را نمی‌پذیرد، مثل همان اذان دادن در غیر وقت اذان، یا ترور ائمه (علیهم السلام) یا این جنایت خُرد و کلان که در داخل یا خارج از کشور شاهدیم. لذا فرمود: اگر تقوا را رعایت کنید، خودم همه‌ی فرق‌های میان حق و باطل را به شما نشان می‌دهم، خودم راه خروج برایتان قرار می‌دهم و خودم به راه‌های رشد و تقریب هدایتان می‌کنم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»  
(الأنفال، ۲۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا پروا دارید برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است.

«... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (الطلاق، ۲)

ترجمه: ... و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنكبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

**ملاحظه:** در خصوص حکایت اذان که در سؤال بیان شد و ما نمی‌دانیم که چیست و چقدر سندیت دارد، لازم به ذکر است که «اذان» به خودی خود امر مستحبی است که وقت آن به اوقات شرعی نماز نیز خلاصه نمی‌شود. چنانچه خوب و لازم است که هنگام تولد نوزاد داده شود، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه خوانده شود - در حوادث خوش یا بلايا اذان خوب است و ...، لذا هیچ دلیل و سندی وجود ندارد که اذان دادن در خارج از اوقات شرعی نماز، وسوسه‌ی شیطان باشد.

**سوال ۷:** می‌گویند ذکر یونسیه فقط با اجازه استاد جایز است و برای باز شدن چشم برزخی است! حال چگونه به چنین اساتیدی دسترسی یابیم و آنها از که اجازه گرفته‌اند؟ (فوق دیپلم/شهر گرد) (۲۵ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این سؤال اشاره شده است که قبلاً نیز در خصوص بیان ممنوعیت ذکر «لا إله الا الله» از سوی بعضی سؤال کرده بودم که پاسخ راهگشا شد و فهمیدم که این شعار اصلی اسلام است. (الحمد لله).

#### متن و ترجمه‌ی ذکر یونسیه به شرح ذیل است:

«... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (الأنبياء، ۸۷)

ترجمه: ... (گفت:) معبودی (الهی) جز تو نیست، منزهی تو، من از ظالمین بودم (به خودم ظلم کردم).

که خداوند کریم در پاسخ و استجابت می‌فرماید:

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (الأنبياء، ۸۸)

ترجمه: پس [دعای] او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهایی دادیم و مؤمنان را [نیز] این چنین نجات می‌دهیم.

**الف -** این ادعا که «بیان و استمرار ذکر یونسیه اذن استاد می‌خواهد»، دروغی مانند: «ذکر لا إله الا الله، نگویید که فقر می‌آورد» - «زیارت عاشورا نخوانید که لعن دارد» - «زیارت نروید و توسل نکنید که شرک است» و ... می‌باشد و هدفی از این دروغ‌ها به جز دور کردن مسلمانان از آموزه‌ها و آموزگاران وحی و بالتبع دور کردن از خداوند متعال نمی‌باشد.

**ب -** استاد و مربی اولیه، همان خداوند علیم و حکیم است که این ذکر را به حضرت آدم (علیه‌السلام) آموخت و بدین واسطه توبه‌اش را قبول کرد و به حضرت یونس (علیه‌السلام) آموخت و بدین واسطه مورد لطف و رحمتش قرار داد و توسط پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به همگان آموخت و توصیه کرد، تا بدین واسطه گناهانشان را ببخشد و اگر چنین دعا کردند، هم و غمشان را برطرف سازد.

**ج -** استاد، مربی و صاحب اذن این ذکر، پس از خداوند حکیم و به امر او، حضرت رسول اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است که به همگان فرمود:

«آیا به شما خبر دهم از دعایی که هرگاه غم و گرفتاری پیش آمد آن دعا را بخوانید گشایش حاصل شود؟ اصحاب گفتند: آری ای رسول خدا. آن حضرت فرمود: دعای یونس که طعمه‌ی ماهی شد: لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين»

استاد، مربی و اجازه‌دهنده، امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) هستند که ضمن مداومت خود و توصیه بر این ذکر، در دعای کمیل به آن استناد نموده و عرض می‌نماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَتَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي ...».

استاد، مربی و اجازه‌دهنده، امام صادق (علیه‌السلام) است که فرمود: «عجب دارم از کسی که غم زده است چطور این دعا را نمی‌خواند [لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ]؟! چرا که خداوند به دنبال آن می‌فرماید: [فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ] - ما او را پاسخ دادیم و از غم نجات دادیم و این چنین مؤمنان را نجات می‌دهیم» (خصال شیخ صدوق، ج ۱ / ۲۴۱ باب احادیث چهارگانه)

دقت شود که بخش دوم این آیه، وعده و تضمین خداوند متان بر استجابت دعای گوینده است.

**د -** ذکر یونسیه از اذکار بسیار گرانقدر است، نه برای باز شدن چشم برزخی! بلکه برای زدودن هر هم و غمی، برای رفع مشکلات، برای گشایش در امور، برای شفای بیماری‌ها ... و بیشتر از همه برای تفکر، تعقل و تدبیر در مفهوم آن که موجب استجابت بیشتر می‌گردد. چرا که در این ذکر هم انسان اقرار می‌کند که الهی

جز او نیست که بتواند چاره‌ساز باشد - هم اذعان دارد که حق تعالی منزه (سبحان) است و از او بد و شر صادر نمی‌گردد، پس گرفتاری‌ها از کرده‌ی خودمان است - هم امیدوار می‌شود که به رغم نادانی‌ها، جهالت‌ها و گناهان، اگر رو به خدا کرد و از او خواست، او کریمانه استجاب کرده و نجاتش می‌دهد. همین فهم و باور، خودش باز شدن چشم برزخی است.

### آیت الله جوادی آملی:

«... یونس که (فَلْتَقِمَهُ الْحَوْتُ وَهُوَ مُلِيمٌ)؛ در خطر مرگ قرار گرفت، او محتاج به نجات بود، اما جز تسبیح چیزی نداشت، عرض کرد: (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) همین، به نقص خود اعتراف کرد و خدا را از نقص منزّه کرد: آن تسبیح برای آن است که بگوید: عبد ناقص است و مولا منزّه از نقص است: (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)؛ من ناقصم و تو منزّه از نقصی، همین. درباره‌ی یونس<sup>(ع)</sup> هم فرمود به این که او عبد صالح ما است، این ظلمی که دارد یعنی قصور، وگرنه او معصوم است و منزّه از نقص است ...»

«... (وَدَا الثُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)، آنگاه فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَتَجَنَّبْنَا مِنَ الْعَمِّ)، برای این که تثبیت کند این مسئله کلی است و اختصاصی به انبیا ندارد، منتها مرحله‌ی بالایش برای انبیا است وگرنه مراحل وسطی و نازله‌اش نصیب دیگران هم می‌شود، در ذیل آیه اصل کلی را ارائه داد و فرمود: (وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ) یعنی اگر انسان غمگینی به ذکر یونسی سرگرم باشد، قبل از این که از ما چیزی بخواهد ما غمش را برطرف می‌کنیم. آنها هم که اهل راه هستند این ذکر یونسی را مجرب می‌دانند، می‌گویند: (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)، حالا یا ۴۰۰ بار است در روز یا کمتر یا بیشتر، یا در حال سجده است یا غیر سجده اگر در حال سجده باشد اثرش بیشتر است، هر چه بیشتر بهتر ولی این اصل را قرآن کریم به ما ارائه داد و فرمود: این مخصوص یونس نیست، مخصوص دریا هم نیست، مخصوص کام ماهی هم نیست، هر خطری باشد، ما او را از غم نجات می‌دهیم: (وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ) یعنی اگر مؤمنی با ذکر یونسی با خدا در ارتباط بود، از اندوه نجات پیدا می‌کند.»

### توصیه:

به همه‌ی عزیزان توصیه می‌شود که نه تنها مکرر و مستمر به اذکار وارده و از جمله ذکر یونسیه مداومت داشته باشند و در مفاهیم بلند آنها تفکر و تعمق کنند، بلکه بدانند هر کس آنها را از این اذکار منع کرد، جاهلی است که اهداف شیطانی و نفسانی را تعقیب می‌کند. او خودش به اذن کدام استادی، یا بر اساس کدام آیه و حدیثی می‌گوید: ذکر تهلیل و یونسیه نخوانید، زیارت عاشورا نخوانید و...؟! لذا شدیداً با او برخورد کنند، از مجلس بیرونش بیاندازند و دیگر نه تنها دعوتش نکنند، بلکه اصلاً به مجالس دینی راهش ندهند، چرا که هدفی جز گمراه کردن ندارد.

### مرتبط:

[چرا برخی می‌گویند از ذکر «لا إله إلا الله» پرهیز کنید، وگرنه به امتحانات سخت دچار می‌شوید؟](#)

**سوال ۸:** در مورد نگاه داشتن سگ در منزل، سگ‌بازی و این که چگونه می‌توان با یک جوان به لحاظ اسلامی و روانشناسی بحث کرد؟ (ارشد مدیریت) (۲۷ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید توجه داشت که نگاه داشتن سگ با سگ‌بازی متفاوت است، برخی سگی در خانه دارند و برخی دیگر به اشکال مختلف «سگ‌باز» هستند که سگ‌بازی از خرید و فروش و تکثیر و ... شروع می‌شود تا ارتباط عاطفی، روانی و حتی جنسی با سگ (چنانچه در امریکا و اروپا رایج است)، و اتفاقاً همین کشش، امکان ارتباط، دست‌آموزی تا این حد و ... یکی از دلایل مذمت نگهداری آن در شرع مقدس اسلام است.

سگ نیز به خودی خود موجود بد و پلیدی نیست، چرا که اساساً خداوند حکیم هیچ موجود پلیدی خلق نمی‌نماید، هر موجودی در کارگاه هستی جایگاه و بالتبع فایده‌هایی برای کل نظام هستی دارد. منتهی باید این فایده‌ها درست و به جا استفاده شود. زهر و سموم اغلب حیوانات گزنده، مملو از فایده [به ویژه در داروسازی است]، اما دلیل نمی‌شود که کسی در خانه‌اش مار و عقرب و زنبور نگه دارد.

در سگ نیز خصلت‌های خوبی وجود دارد که گاه آدمی برای رسیدن به آنها باید بسیار تلاش کند، مثل این که سگ بسیار شاکر است - سگ صاحب و ولی نعمت خود را حتی اگر یک بار به او غذا داده باشد، پس از سال‌ها می‌شناسد - سگ امانت‌داری می‌کند و حتی اگر گرسنه باشد، شکار را به صاحبش برمی‌گرداند - سگ برای حفظ منافع صاحبش جان خود را به خطر می‌اندازد - سگ اگر در اوج گرسنگی هم باشد، سر و صدا و بی‌آبرویی به راه نمی‌اندازد و ...

**الف -** اما در این که از نظر شرعی و فقهی سگ «نجس» است جای تردیدی نیست و این که از نظر علمی انواع و اقسام بیماری‌ها، باکتری‌ها و ... برای سگ به اثبات رسیده است نیز روشن است. چنانچه در روایات آمده است:

«انّ الله تعالی لم یخلق خلقاً أنجس من الکلب - خداوند هیچ مخلوقی را نجس تر از سگ نیافرید.»

(وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۰ روایت ۵۶۰ و همان ج ۱، ص ۲۲۸ روایت ۵۷۸)

«الکلب رجس نجس؛ سگ موجودی پلید و نجس است.» (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۷)

و از نظر فقهی نیز کلیه فقهای قدیم و معاصر حکم به نجاست سگ داده‌اند (به استثنای مسائل مربوط به سگ شکاری).

و از نظر علمی نیز ابتلای سگ به انواع بیماری‌های زونوتیک (Zoonotic)، یعنی آن دسته از بیماری‌های حیوانات که قابل انتقال به انسان هستند به اثبات رسیده است و تحقیقات علمی نشان داده است که ۱۰ درصد از افرادی که در خانه سگ دارند دارای زنجیره‌های باکتریایی "E coli" هستند که هم در حیوان و هم در صاحب آن مشاهده شده است.

بسیاری از این بیماری‌ها، لازمه‌ی بدن سگ هستند، اما برای ما مضر می‌باشند، مثل انگل‌هایی که در احشام سگ تولید می‌شود و اجتناب‌ناپذیر است. یا بیماری موسوم به «شکل چشمی» (توکسوکاریازیس) که به شبکه منتقل شده و موجب کوری نیز می‌گردد.

**ب -** نجاست، یعنی «پلیدی» که سبب ضرورت اجتناب و دوری می‌گردد. اما وقتی گفته می‌شود چیزی نجس است، معنایش این نیست که هر گونه ارتباطی با آن اشکال شرعی دارد. چنانچه خون، ادرار، مدفوع، الکل طبیعی و برخی از الکل‌های صنعتی که مایع بوده و مست‌کننده هستند نیز نجس هستند. لذا نگاه داشتن سگ در خانه، فی نفسه حرام نیست، بلکه به لحاظ عقلی، علمی و شرعی، کار درستی نیست و مورد نکوهش می‌باشد. چنانچه در روایات نیز مورد مذمت قرار گرفته است.

**ج -** انسان به لحاظ روحی و روانی زود «انس» می‌گیرد و شاید یکی از دلایل اسم «انسان» همین «انس» گرفتن سریع او می‌باشد. انسان به خداوند متعال نیز «انس» می‌گیرد و او را «انیس» خود می‌نامد و در دعا عرض می‌نماید (یا مونس کل وحید - ای نزدیک و انس گرفته با هر تنهایی) - و به محیط زندگی (حتی

اگر زندان باشد) نیز انس می‌گیرد - به اطرافیان و لباس و کفش خود نیز انس می‌گیرد و بدیهی است که به وقت درک و احساس انس متقابل، این انسش تشدید می‌گردد.

**از مرغ و خروس و انواع پرندگان گرفته تا چهارپایانی چون گربه، الاغ و اسب، هیچ کدام انس متقابل را مانند سگ بروز نمی‌دهند و حیف انسان است که با حیوان و آن هم سگ که نجس است، رابطه‌ی «انیس و مونس‌ی» داشته باشد و طبعاً او را از فضایل به دور می‌سازد.**

حال حیف مقام و منزلت و نیز عقل و شعور انسان نیست که با «سگ»، با تمامی نجاستش (پلیدی‌هایش) انس بگیرد؟!

**ج/۱:** در اروپا یک نظرسنجی در خصوص علت ننگه‌داشتن سگ و انس و علاقه‌ی افراد به «سگ» انجام گرفت و اغلب گواهی دادند که سگ ما، انیس و مونس ماست. همه می‌روند، همسر، فرزند، والدین، همسایه‌ها و ...، اما سگمان با ما می‌ماند و به ما انس دارد و ما نیز به آن انس داریم (انس متقابل).

پس می‌بینیم که «سگ» بسیار سریع‌تر و بیشتر از هر حیوان دیگری جزو خانواده و حتی یکی از اصلی‌ترین اعضای خانواده قرار می‌گیرد.

**ج/۲:** در ایتالیا و شهر رم، شخص ثروتمندی در قصر و باغ بزرگش دو سگ قوی داشت که دائم توری باغ همسایه را پاره می‌کردند و ایجاد مزاحمت و ترس می‌نمودند. تذکرات فایده‌ای نکرد تا آن که همسایه تهدید کرد: اگر یک بار دیگر وارد ملک من شوند، آنها را می‌کُشم! صاحب سگ‌ها در عذرخواهی گفت: دو پسر دارم و دوسگ، باپسرانم هرکاری می‌خواهید بکنید، ولی لطفاً باسگ‌هایم کاری نداشته باشید، من نیز آنها را می‌بندم.

**ج/۲:** جالب آن است که بدانیم، وقتی اواما در دور اول رئیس جمهور امریکا شد، در حالی که مسائل داخلی امریکا بسیار حاد بود و مسائل سیاست خارجی نیز با جنگ‌ها و کشتارها دست کمی از مسائل داخلی نداشت، یکی از مقولات اصلی که توسط کلیه رسانه‌ها به اذهان عمومی القا می‌شد و آنها نیز مترصد شناخت و پاسخ بودند، این بود که «سگ کاخ سفید، کدام سگ خواهد بود» - «کدام سگ به کاخ سفید راه خواهد یافت» و ...؟

و جالب‌تر آن که بدانیم یکی از مقوله‌های جدی دولت اواما، تصویب لایحه‌ی قانونی کردن همخوابی نظامیان با حیوانات بود که در نهایت مفتخر به تصویب شد.

**د -** کسی نمی‌تواند بگوید که «من سگ دارم و در خانه‌ام نگهش می‌دارم و به کسی مربوط نیست»، اتفاقاً به همه مربوط می‌شود و حقوق فردی و اجتماعی دیگران را ضایع می‌کند. بالاخره سگ باید از خانه بیرون برود، در ساختمان و پله‌ها راه می‌رود، همه جا را بو می‌کند، با رطوبت نفس خود همه‌ی میکروب‌ها را پخش می‌کند، موجب ترس و نگرانی دیگران می‌شود، هیچ اعتمادی به اهلی شدن سگ نیست، چنان چه بارها صاحب یا کودک صاحب خود را پاره کرده‌اند و ...؛ پس حقوق دیگران است.

**ه -** اما سگ‌بازی مقوله‌ی دیگری است، در هر حدی که باشد، از خرید و فروش گرفته یا رفتارهای دیگر؛ تا جایی که از نظر شرعی و فقهی، معامله‌ی سگ، جزو معاملات باطل است، چنان چه در حدیث معتبر نیز می‌فرماید پولی که از خرید و فروش سگ به دست می‌آید، حلال نیست، مگر سگ شکاری.

(بحار الأنوار، ج ۱۰۰ ۵۲ باب ۴ جوامع المکاسب المحرمة و المحللة .... ص : ۴۲)

**و -** از بدترین آثار ننگه‌داری سگ و سگ‌بازی در عصر ما این است که برای «انسان» که بالقوه اشرف مخلوقات است، نوعی تفخر شده است! و این دیگر اوج حقارت و غرب‌زدگی است. کسی که در خانه سگ نگه می‌دارد، گمان می‌کند که به واسطه‌ی سگش، کلی دارای مقام، منزلت، شخصیت و وجه تمایز قابل افتخار شده است(!؟) بدیهی است که در اغلب موارد (به ویژه مسائل عقلی، شعوری، وجدانی، اخلاقی، رفتاری، روانی، خانوادگی، تربیتی و ...)، مثل امریکایی‌ها و اروپایی‌ها شدن رذالت است، به ویژه اگر در مقولاتی چون سگ‌بازی به آنها تاسی شود.

به طور کلی نیز دقت شود که خانه، جای زندگی اعضای خانواده است، نه دیگران، چه رسد به حیوانات و از جمله سگ.



**سوال ۹:** چرا و چگونه الگوی خود را حضرت فاطمه علیهاالسلام قرار دهیم، در حالی که ایشان چنان پدر و مادر و همسری داشتند؟ (دانشجو/کوهپایه) (۲۸ شهریور ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم است در این مبحث مهم (الگوپذیری)، به چند نکته‌ی اساسی و زیربنایی توجه نمود:

**الف - انسان، ذاتاً فقیر است.** یعنی هستی و کمال محض عین ذات او نیست، پس دائم در هر امری به دیگری یا دیگران نیازمند است، پس در هر امری به دیگری یا دیگران رجوع می‌کند. از جمله‌ی این نیازها، آموزش، تعلیم، فراگیری و پیروی در بینش و دانش (جهان‌بینی)، اخلاق (مواضع) و رفتار است که به آن «الگوپذیری» نیز می‌گوییم.

در نتیجه، معلوم می‌شود که برای انسان از «الگو پذیری» گریزی نیست، همه الگوپذیر، پیرو و مقلد هستند، منتهی معلم‌ها، مربی‌ها، جلودارها (امام‌ها) و الگوها فرق دارد و مهم این است که «انسان» از کدام الگو تبعیت می‌کند؟

**ب - بدیهی است که تا مربی و الگو خودش کامل نباشد، الگوپذیری و تبعیت از او نیز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند، لذا در فرهنگ غنی اسلام که بنایش بر رشد و کمال است، اول معلم و مربی و قابل پرستش، اطاعت و تبعیت، همان الله جلّ جلاله است. لذا اطاعت از خود را فرض و واجب نمود و فرمود که «ایمان» رنگ الهی است و شما نیز به رنگ الهی درآید. مؤمن از اسم‌های خداوند است. چرا که او کامل است و کامل در امن و امنیت است.**

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (البقره، ۱۳۸)

ترجمه: (آری ایمان دل‌های ما) رنگ‌آمیزی خدایی است و کیست که رنگ‌آمیزی‌اش بهتر از خدا باشد؟ و ما پرستندگان اویم.

**ج - بدیهی است که خدا شکل، اندازه و رنگ ندارد، پس به رنگ‌آمیزی او درآمدن، یعنی انسان «اسما»ی الهی را در خود تجلی دهد. حیات، علم، حکمت، زیبایی، قدرت، جود، کرم، رحمت، لطافت ... و به وقتش قهر، غضب، انتقام و ... که نشانه‌های کمال هستند، همه تجلی علیم، حکیم، جمیل، قادر، جواد و ... می‌باشند که در موجودات و بیش از همه در انسان تجلی پیدا می‌کند.**

**د - بیشترین تجلی کمال، یعنی تجلی الله جلّ جلاله که ما باید متجلی او باشیم، در «انسان کامل» است، لذا اهل عصمت<sup>(ع)</sup> را «مظهر اتمّ اسمای الهی» می‌خوانند. یعنی این کمالات کم و بیش در همه موجودات و انسان‌ها تجلی دارد، اما مظهر کامل و تمام آنها، انسان‌های کامل هستند.**

**ه - از این رو دستور حکیمانه این است که از انسان کامل تبعیت، پیروی و الگوپذیری کنید و کار حکیمانه این است که انسان خود نیز کامل‌ترین را الگوی خویش بگیرید. لذا فرمود، هر کس حیات اخروی را قبول دارد و دلش می‌خواهد در مرتبه‌ی بالایی از وجود و کمال وجودی قرار گیرد، پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) را الگو بگیرد:**

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: هر آینه شما را در [خصلت‌ها و روش] پیامبر خدا نمونه و سرمشق نیکو و پسندیده‌ای است، برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می‌دارد و خدای را بسیار یاد می‌کند.

**و - شرایط پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیز با همگان فرق دارد، چرا که مظهر اتمّ اسمای الهی، خلق اول، خاتم انبیا و رسل است؛ اما خداوند حکیم فرمود که او بهترین الگوی شماست؛ پس وقتی می‌گویند از کسی الگوپذیری کن، معنایش این نیست که «او بشو». مگر انسان می‌تواند مثل خدا بشود «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، یا مثل رسول خدا یا امیرالمؤمنین یا فاطمه زهراء یا دیگر معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بشود؟! بلکه یعنی: از آنان اطاعت و تبعیت کنید، به آنان تأسی کنید، رنگ آنان را به خود بگیرید، آنان را پیشوا، رهبر، امام و**

الگو قرار دهید تا شما نیز به کمال برسید. لذا اصلاً قرار نیست که کسی مثل حضرت فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) بشود که بگوید مادر، پدر و همسر او با من فرق دارند. اساساً کسی نمی‌تواند مثل آنها بشود. چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در توصیه به شیعیان خود بدین مضمون می‌فرماید که شما نمی‌توانید مثل من باشید و مثل من عمل کنید، اما هر کس به اندازه‌ی وسعت، توان و امکان خود (در الگوپذیری) بکوشد.

### نکته‌ی مهم:

چنانچه بیان شد، در الگوپذیری چاره‌ای نیست، انسان فطرتاً و ذاتاً الگوپذیر است. پس اگر کامل را الگو قرار نداد، حتماً ناقص را الگو قرار می‌دهد - اگر خوب را الگو قرار نداد، حتماً بد را الگو قرار می‌دهد و اگر «انسان» را الگو قرار نداد، حتماً حیوان را الگو قرار می‌دهد.

از این رو قدرت‌های شیطانی نیز دائم در حال الگوسازی هستند. الگوهای حق را ترور شخصیت و نیز ترور جانی می‌کنند و یا امکان الگوپذیری از آنان را محال القا می‌کنند، تا چاره‌ای جز تاسی به الگوهای ساخته شده‌ی آنان باقی نماند. حال دیگر کسی در الگوپذیری از چهره‌ها و یا رفتارهای ساخته شده‌ی آنان نمی‌گوید: چطور ممکن است؟! آنها ملیتشان، فرهنگشان، دینشان، اساساً جهان‌بینی‌شان، اهدافشان، اخلاقتشان و پدر و مادرشان با ما فرق دارد! اما اگر نوبت به دین خدا برسد، همه چیز می‌گویند تا اطاعت، پیروی و الگوپذیری ناممکن و حتی نامعقول به نظر رسد! مثل این که: آنها عرب بودند - نژادشان فرق دارد - مال ۱۴ قرن پیش بودند - اصلاً معصوم بودند - سلاله‌ی پاک بودند - مخاطب وحی بودند و ... پس ما نباید و نمی‌توانیم آنان را الگوی خویش قرار دهیم!

پس اگر گفتند: «چرا باید پیامبر اکرم، حضرت علی امیرالمؤمنین، فاطمه‌ی زهراء و ائمه‌ی طاهرين عليهم السلام را الگو قرار دهیم؟ می‌گوییم: چون انسان کامل هستند - چون امریکا و انگلیس آنان را الگو نکرده‌اند، بلکه خداوند متعال آنها را اسوه و الگوی دیگران قرار داده است - چون به حکم عقل انسان باید از انسان کامل تبعیت و الگوپذیری کند و چون ما معتقد به مبدأ و معاد هستیم و آنان راهنمایان این صراط مستقیم هستند.

اما اگر پرسیدند: چگونه تبعیت و الگوپذیری کنیم، در حالی که آنان شرایط متفاوتی داشتند و دارند: می‌گوییم: اولاً همه الگوهای باطل نیز شرایط متفاوتی داشته و دارند و ثانیاً ما قرار است الگوپذیری کنیم، نه این که دقیقاً مثل آنها شویم.

### مرتبط:

[چرا باید پیامبری را که به لحاظ انسان بودن مانند دیگران است، الگوی خود قرار دهیم؟ مگر حکمی متفاوت با سایر انسان‌ها دارد؟ لطفاً با توجه به اهمیت موضوع، دلایل عقلی و نقلی ارائه دهید.](#)

**سوال ۱۰:** گاهی در ذهن خود داستان‌هایی (گاه جنسی و گاه غیر جنسی) می‌سازم، آیا گناه است؟ می‌ترسم کارم اشتباه باشد و خدا از من راضی نباشد؟ (نقاشی) (۲۳ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از کارهای ذهن، همین صورت‌سازیه‌هاست و اتفاقاً به قول امام خمینی<sup>(ع)</sup>، ذهن اگر کنترل نشود و تحت فرمان درنیاید، بسیار هرزه‌گرد نیز هست. لذا صرف تخیل و یا صورت‌سازیه‌های ذهنی، اگرچه مصداق واقعی آن حرام باشد، حرام نیست، اما کاخ ذهن را آلوده و بدبو می‌کند و طبعاً جلوی ذهنیات خوب و مؤثر را می‌گیرد.

حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> به پیروان خود فرمود: «موسی بن عمران به شما دستور داد زنا نکنید، اما من به شما سفارش می‌کنم فکر زنا را هم نکنید؛ زیرا کسی که به زنا بیندیشد، مانند کسی است که در اتاق زیبا و رنگ‌آمیزی شده‌ای، آتش روشن کند. در این صورت، هر چند ممکن است خانه در آتش نسوزد، اما دست کم دود آن را سیاه و خراب می‌کند.» (غررالحکم، ج ۳، ص ۴۵۱) (یعنی فضای ذهن آلوده می‌شود).

**الف -** به محض آن که ذهن صورتی را ترسیم کرد، فکر نیز روی آن کار می‌کند، هر چند که گاهی فکر مقدم است و چون فکری می‌آید، ذهن صورت‌سازی می‌کند. اما نباید از نظر دور داشت که گاه ذهنیت آن قدر قوی می‌شود که به تفکر عملیاتی می‌رسد و در نتیجه به «نیّت» سوق می‌یابد. پس از نیّت، اراده پدید می‌آید و عمل نیز معلول اراده است. لذا هر چند تصور، تفکر و گاه حتی نیّت سوء را گناه نمی‌نویسند، اما خطرناک هستند، و البته به «اراده و عمل» که رسید، قضیه فرق می‌کند و می‌نویسند [یعنی انسان نتیجه‌ی دنیوی و اخروی را می‌بیند و می‌چشد]. چه بسا بسیاری اراده‌ی عمل به گناه بکنند اما موفق نشوند، دلیل نیست که بی‌گناه شناخته شوند. اگر کسی اراده‌ی دزدی و یا قتل و جنایت کرد، مجرم است، هر چند در عمل موفق نشده باشد. لذا خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که بهشت متعلق به کسانی است که «اراده»ی گناه نمی‌کنند و متقی هستند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (القصص، ۸۳)

ترجمه: آن خانه (برتر و والای آخرت) را از آن کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین اراده‌ی برتری و تسلط (بر دیگران) و فساد و تباهی ندارند، و سرانجام (نیک) از آن پرهیزگاران است.

**ب -** بی‌تردید فکر و ذهن انسان به سمت و موضوعی متوجه می‌شود که آدمی در خودآگاه یا ناخودآگاه درونش بدان تمایلی دارد. به عنوان مثال: کسی که از سوپی از ظلم بدش می‌آید، از آدم‌کشی متنفر است، از تجاوز به حقوق خود و دیگران بیزار است ... و از سوپی دیگر متوجه خود، کمال و رشد خود، عاقبت خود، سلامت جامعه، خدای محبوب و معاد است، به هیچ وجه در ذهن و فکر خود نیز صورت‌هایی از ظلم، جنایت، تجاوز، زنا و ... ترسیم نمی‌کند، چرا که اصلاً متوجه این مسائل نمی‌باشد. همه چیز به «توجه» برمی‌گردد. پس اگر «متوجه» گناه شد و در ذهن خود گناهایی را تصویر کرد و یا خدایی ناکرده ذهنش عادت کرد که تا فارغ می‌شود به صورت‌گیری گناهان پردازد، باید بیش از پیش به اصلاح خود، توجهات و تمایلاتش پردازد.

**ج -** با توجه به نکات فوق روشن می‌شود که فکر و ذهن گناه، خودش گناه نیست، اما زمینه‌ساز گناه است، چرا که همین فکر و ذهن، آدمی را به سوی نیّت، اراده و عمل می‌کشاند. مبدا کسی فریب بخورد که من به دنبال گناه نمی‌روم و فقط ذهنی و خیالی است! خیر، چنین نیست، بلکه اگر فکر و ذهن دائماً در گناه غوطه‌ور شد، شاکله‌ی انسان را تغییر می‌دهد، مضافاً بر این که راه را برای فکر، ذهن، نیّت، اراده و عمل صالح می‌بندد.

پس، قدرت انسان بسیار است. او می‌تواند و البته «باید» تمامی قوای مملکت وجود خود را تحت اختیار حکومت خود بگیرد و از جمله‌ی این قوا، همان «ذهن» است.

**سوال ۱۱:** جوانی به خاطر نداشتن استاد در ذکر یونسیه، اکنون دچار جنون شده است! آیا سندی دارید که این اذکار عوارض ندارد؟ (فوق دیلم/شهر کرد) (۳ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدون تردید آن جوان اگر ذکر یونسیه نیز نمی‌گفت، از طریق دیگری و به بهانه‌ی دیگری کارش به همین‌جا می‌رسید، چرا که مشکل او در اعصاب و روان خودش و نیز اوهام القایی به خودش و سایر کمبودها و مشکلات علمی از یک سو و روانی از سوی دیگر بوده است، نه این که در ذکر یونسیه یا ذکر دیگری عوارض سویی وجود داشته باشد.

**الف -** ممکن است کسی در نماز، نماز شب، تلاوت قرآن، زیارت، عشق به امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) و یا هر مورد دیگری دچار اوهام شود و همین «وهم و خیال» او را تا حدّ بیماری‌هایی چون «اسکیزوفرنی» یا مرحله‌ی شدیدتری چون «شیزوفرنی» پیش ببرد و در چنین حالتی حتی گمان کند که چیزهایی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و نام آن را «باز شدن چشم برزخی» یا هر چیز دیگری بگذارد.

طبق آمار، یک درصد مردم جهان مبتلا به اسکیزوفرنی هستند، در حالی که همه مسلمان نیستند و ذکر یونسیه یا دیگر اذکار را نیز نمی‌گویند، تا گفته شود علت عوارض ذکر است، بلکه هر بیماری در هر محیط و فرهنگی نسبت به آن چیزهایی که در موردش حساس می‌باشد، دچار چنین ابتلائی می‌گردد.

سنّ این ابتلا نیز بیشتر از ۱۵ تا ۳۰ سالگی است و علل اصلی آن ایجاد اختلال و عملکرد طبیعی در چند سیستم بدن، مانند گردش خون، دیابت، اختلالات عصبی و روانی یا ... می‌باشد.

**ب -** اگر ما رابطه‌ی «علت و معلول» را درست بشناسیم و درک کنیم، دیگر برای هر امری از ناحیه‌ی خود «علت» نمی‌تراشیم و اجازه نمی‌دهیم تا یک عده نیز سوءاستفاده کرده و دینداری، نماز، ذکر و ... را علت بروز ناهنجاری‌ها بنامند تا ایجاد انحراف کنند.

بدیهی است اگر ذکر یونسیه یا هر ذکر دیگری علت بروز ابتلائی یا اختلالات یا هر گونه ناهنجاری و ناخوشایندی بود، لازم می‌آمد که این اختلالات و آثار سوء (معلول) در هر عامل و ذاکری بروز نماید، در حالی که چندین قرن است که همگان از این اذکار بهره‌های مادی و معنوی برده و می‌برند.

تردید ننمایید که اگر در اذکاری که از کلام وحی یا اهل عصمت (علیهم‌السلام) رسیده است، کمترین اثر سوئی وجود داشت و یا مستلزم شرایط ویژه‌ای (چون استاد یا ...) می‌بود، همان معلمان اصلی بیان می‌نمودند و این خود دلیل محکمی است.

**ج -** بهترین دلیل برای لازم و مفید بودن «ذکر و اذکار»، همان اوامر الهی در کلام وحی است که فرمود:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (البقره، ۱۵۲)

ترجمه: پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (الاحزاب، ۴۱ و ۴۲)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید، یادی بسیار \* و او را در هر صبح و شام تسبیح گوید.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸)

ترجمه: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌یابد آگاه باشید که دل‌ها تنها به یاد خدا آرام می‌یابد.

**ملاحظه:** همه می‌دانیم که «ذکر» یعنی «یاد» و یاد ابتدا در قلب است و به زبان نیز جاری می‌گردد. پس چون دل به یاد خدا شد، لب نیز ذاکر خدا می‌شود و دیگر اعضای بدن نیز در عبادات [از انجام واجبات و پرهیز

از محرمت گرفته تا انجام مستحبات و پرهیز از مکروهات]، آن یاد قلبی را ظاهر می‌کنند. اگر یک نفر کسی را دوست داشته باشد، ابتدا در قلبش او را دوست دارد و سپس دوست داشتن را به زبان آورده و به مخاطب ابراز می‌کند: «دوستت دارم».

پس ذکر صرفاً این نیست که انسان تسیحی به دست بگیرد و هر شب چهار صد مرتبه ذکر یونسیه یا صد مرتبه ذکر شریف لا اله الا الله بگوید، اما یاد خدا نباشد و یا اصلاً نفهمد چه می‌کند و چه می‌گوید.

ذکر، از دل به لب می‌آید و گفتن نیز سبب تقویت آن یاد قلبی می‌گردد و رابطه‌ی بین «محب و محبوب» را متقابل و تقویت می‌نماید. مسلماً نه تنها هیچ گاه در یاد خدا و یاد کثیر و حتی دائمی خدا، ضرری نیست، بلکه هر لحظه غفلت از او موجب ضرر، زیان و لطامات دنیوی و اخروی می‌گردد.

پس به این دروغ‌ها که به علت دور کردن ما از ذکر و یاد خدا در قلب و زبان و سایر اعضا ترویج و شایعه می‌شود، نباید توجه نمود.

پس برای شکستن این جو کاذب، همه با هم بگوییم: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ - (ای خدا) جز تو معبودی نیست، تو (از هر عیب و نقصی) منزّه و پاکی، حقاً که من از ستمکاران بودم (زیرا عملی که نتیجه‌اش نقص بهره‌ی من بود بدون توجه به جا آوردم)» و در معنای آن بیان‌دیشم تا اظهارمان واقعی باشد و بهره‌ی بیشتر از «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَتَجَبْنَا لَهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ - پس ما خواسته‌ی او را برآوردیم و او را از اندوه (آن گرفتاری عظیم) نجات بخشیدیم، و ما این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم. (الانبیاء، ۸۸)» ببریم.

WWW.X-SHOBBHE.COM

**سوال ۱۲:** معلم ادبیات ما به صراحت تأکید دارد که حافظ عارف نبوده و آنان که می‌گویند عارف بوده اشتباه می‌کنند و مولوی نیز اهل رقص و موسیقی بوده است. پاسخ مستدل چیست؟ (دبیرستان/ریاضی/اصفهان) (۹ مهر ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا این معلم برای بیاناتش دلایل متقن و یا شواهد و مستندات ارائه کرده است که اکنون شما دنبال پاسخ مستدل هستید؟! یا فقط چند شعار بی‌محتوا داده است؟!

دیگران را عادت ندهیم که هر چه دلشان خواست بر زبان آورند و سپس به ما بگویند: «اگر قبول نداری، پاسخ مستند و مستدل بیاور»، بلکه مدعی باید اثبات ادعا کند. مثلاً این اساتید و معلم‌ها و مدعیان، مثلاً ملانصرالدین است که گفت ستارگان آسمان فلان تعداد است! وقتی پرسیدند: به چه دلیل؟ گفت: اگر قبول ندارید بشمارید. یا میخی وسط زمین زیر پایش کوبید و گفت: اینجا مرکز زمین است! پرسیدند: به چه دلیل؟ گفت: اگر قبول ندارید، بروید زمین را متر کنید.

**الف -** در هر حال، کسی که می‌خواهد تشخیص دهد شعری، غزلی، سروده‌ای عرفانی هست یا خیر؟ و شاعر آن نیز عارف بوده یا خیر؟ هم باید ادبیات و تاریخ بدانند و هم باید بدانند اساساً «عرفان» و آن هم «عرفان اسلامی» یعنی چه؟ لذا از اظهارات این معلم معلوم می‌شود که یا نه ادبیات و تاریخ می‌دانند و نه اصلاً اطلاعاتی هر چند سطحی در خصوص اسلام و عرفان دارد و یا آن که می‌دانند، اما عمداً چنین می‌گویند.

**ب -** دقت شود که این اساتید و معلم‌ها چه می‌گویند آن قدر مهم نیست، که چرا می‌گویندش مهم است. ایجاد تزلزل در باورها، تخریب و به نابودی کشاندن سرمایه‌های مادی و معنوی، اقتصادی و فرهنگی و نیز تحریف تاریخ، در دستور کار دشمنان بشریت است که در تمامی جهان اعمال می‌گردد و اساساً جنگ نرم یعنی همین. لذا شاهدیم که در برخی از دانشگاه‌ها و نیز مدارس، تلاش برای تحقق این هجمه مضاعف شده است. حال برخی از اساتید و معلمان، بنا به دستور عمل کرده و امتیازی نیز می‌گیرند و برخی دیگر که عوام آن گروه می‌باشند، به قول مرحوم دکتر شریعتی «عمله‌ی آماتور ظلمه» شده و خدمت رایگان می‌کنند و هر دو گروه احساس می‌کنند که این تحریف، غارت و تضعیف رسالت روشن‌فکرانه‌ای است که بر دوش آنهاست.

**ج -** این آقا معلم بی‌سواد و یا ... نیز از شعر و ادب و اسلام و عرفان چیزی نمی‌دانند، چند کلمه‌ی استعاره‌ای مانند: گیسو، جام، شراب، آواز، ساز، رقص و ... را می‌خوانند و حکم می‌دهند که مثلاً حافظ عارف نبوده یا مولوی اهل رقص و آواز و بساط عیش و نوش بوده است!

در این فرصت کوتاه جای بحث از عرفان حافظ و مولوی و کتاب‌هایی که اساتید بزرگ ادبیات و اسلام‌شناسی و نیز علما و عرفای بزرگ در این خصوص نوشته‌اند و تک تک ابیات را با آیات قرآن کریم و احادیث یا حکمت متعالیه شرح داده‌اند نیست، اما به چند بیت از هر کدام اشاره می‌شود:

#### رقص مولوی:

رقص آنجا کن که خود را بشکنی

پنبه را از ریش شهوت برکنی

رقص و جولان بر سر میدان کنند

رقص اندر خون خود مردان کنند

#### اندیشه‌شناسی عرفانی حافظ:

در نظر بازی ما، بی‌خبران حیرانند

من چنینم که نمودم، دیگر ایشان دانند

عاقلان نقطه‌ی پرگار وجودند، ولی  
عشق داند که در این دایره سرگردانند

### عرفانی از مولوی:

بمیرید، بمیرید، در این عشق بمیرید  
درین عشق چو مُردید، همه روح پذیرید  
بمیرید، بمیرید، از این مرگ مترسید  
کزین خاک برآید، سماوات بگیریید  
بمیرید، بمیرید، وزین نفس ببریید  
که این نفس چو بندست و شما همچو اسیرید  
یکی تیشه بگیریید، پی حفره‌ی زندان  
چو زندان بشکستید، همه شاه و امیرید  
بمیرید، بمیرید، به پیش شه زیبا  
بر شاه چو مُردید، همه شاه و شهیرید  
بمیرید، بمیرید، وزین ابر برآید  
چو زین ابر برآید، همه بدر مُنیرید  
خموشید، خموشید، خموشی دم مرگ است  
هم از زندگیست اینک، زخاموش نفیرید

### عرفانی از حافظ که همه‌ی اشعارش عرفانی است:

با مدعی مگوئید آسرا را عشق و مستی  
تا بی‌خبر بمیرد، در دردِ خودپرستی  
با ضعف و ناتوانی، همچو نسیم خوش باش  
بیماری اندر این ره، خوشتر ز تن دُرستی  
در گوشه‌ی سلامت، مَسْتور چون توان بود؟  
تا نرگسِ تو گوید، با ما رموز مستی  
عاشق شو آر نه روزی، کار جهان سرآید  
ناخوانده نقش مقصود، از کارگاه هستی  
در آستان جانان، از آسمان میندیش  
کز اوج سربلندی، اُفتی به خاک پستی

...

**سوال ۱۲:** دوست سنّی می‌گوید: چرا شما (ایرانی‌ها) به کسی که بانی مسلمان شدن شماست اهانت می‌کنید؟! (۱۰ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معلوم است که این دوست سنّی، آن قدر در تعصب قومی و مذهبی فرو رفته که اصلاً قرآن را نخوانده و یا اگر خوانده است، هیچ توجه و تعمقی در آیات کریمه ننموده است:

**الف -** هیچ کس بانی و سبب مسلمان و مؤمن شدن کسی نیست، الا خداوند متعال که «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» است و البته فرموده که چه کسانی را هدایت می‌نماید و چه کسانی را هدایت نمی‌نماید. اوست که پس از فرقه فرقه شدن مردم به واسطه‌ی اختلافات، پیامبران و کتب آسمانی را فرو فرستاد، تا هر کس اهل ایمان است، به صراط مستقیم هدایت شود:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (البقره، ۲۱۳)

ترجمه: مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت‌دهنده و ترساننده را بفرستاد، و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند، ولی جز کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجت‌ها آشکار گشته بود از روی حسدی که نسبت به هم می‌ورزیدند در آن اختلاف نکردند و خدا مؤمنان را به اراده‌ی خود در آن حقیقتی که اختلاف می‌کردند راه نمود، که خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

**ب -** بانی و بنیانگذار دین مبین اسلام نیز به امر الهی، حضرت رسول اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است که وحی را اخذ و قرآن را ابلاغ نمود و خداوند متعال او را معلم، راهنما، مبشر، نذیر و اسوه‌ی حسنه فرستاد تا آیات الهی را برای انسان تلاوت نماید و به آنها علم و حکمت بیاموزد و نفوسشان را تزکیه نماید (آل‌عمران، ۱۶۴)، در عین حال به او فرمود که تو فقط یک تذکره‌دهنده هستی و هیچ تسلطی بر کسی نداری که ایمان بیاورد یا نیاورد [چه رسد به بقیه]:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: پس یادآوری کن و پند ده که تو تنها یادآور و پنددهنده‌ای و بس \* بر آنان تسلطی نداری.

**ج -** پس معلوم شد که اسلام و ایمان، نه با جنگ دیکته شده و به قلب کسی وارد می‌شود و نه با اجبار و اکراه و نه به وسیله‌ی افراد - اگرچه پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) - باشند. چه رسد به دیگران. بلکه بصیرت، تعقل، تفکر، شعور، اراده، قلب صاف و ... لازم دارد [چنانچه اصول دین در تشیع تحقیقی است، نه تقلیدی یا زروی]؛ که البته اغلب ایرانیان از این صفات نیکوی انسانی و وجوه تمایز برخوردار بوده و هستند. چنانچه اغلب اعراب در همان زمان نیز با اسلام مشکل داشتند و هنوز هم دارند، اما بسیاری از ایرانیان قبل از حمله‌ی اعراب نیز اسلام را پذیرفته بودند و در اختناق رنج می‌بردند و پس از حمله‌ی اعراب نیز در رنج و اختناق بودند و هنوز هم همین‌طور است. لذا امریکا و انگلیس و اسرائیل با اسلام اعراب مشکلی ندارند، بلکه با اسلام ایران، که همان اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام ولایتی است، دشمنی آشکار دارند. خواه پیرو آن شیعه باشد یا سنّی.

**د -** خداوندی که پیامبر و کتاب فرستاد و اسوه، الگو و امامان حق را قرار داد و خود قلوبی که مریض نیستند را به «صراط مستقیم» هدایت می‌کند، نه تنها نفرمود که اعراب، یا خلفا و ... الگو و صراط مستقیم هستند، بلکه توسط نبی‌اش تصریح و تأکید نمود که «علی صراط مستقیم است». چنانچه پیامبر اعظم (ص)، که همه دین را از او گرفته و یا باید بگیرند، نه از دیگران، در خطبه‌ی غدیر که مستند تشیع و تسنن است، فرمود:



«مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيَ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلِدَى مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةٌ (الْهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ. ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» إِلَى آخِرِهَا،

ترجمه: هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند. و سپس سوره‌ی حمد را از ابتدا تا انتها تلاوت نمود و فرمود: «هان! به خدا سوگند این سوره درباره‌ی من نازل شده و شامل امامان می‌باشد و به آنان اختصاص دارد».

**ه -** اعرابی که به ایران حمله کردند، خودشان هم از اسلام چیزی نداشتند که بخواهند به بقیه بدهند که اگر غیر از این بود، بیعتشان با پیامبر اکرم (ص) را نقض نمی‌کردند - حق علی (علیه السلام) را غصب و او را خانه‌نشین و بشریت را محروم نمی‌کردند - دختر رسول خدا، فاطمه (علیها السلام) را نمی‌آزردند و حقش را غصب نمی‌کردند - معاویه را به حکومت شام نمی‌گماشتند، حسبتنا کتاب الله نمی‌گفتند و ... نمی‌شود به خاطر تعصب، نخواند، ندید، نشنید و نفهمید.

**د -** هادی خداوند متعال است، و بانیان اسلام نیز به اذن او، پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند، لذا اگر اهل بانی‌گرایی نیز هستند، باید در همین صراط مستقیم قرار گیرند.

**ه -** ما شیعیان و به ویژه ایرانیان، به کسی اهانت نمی‌کنیم، اما دلیل نمی‌شود که چشم و گوش خود را ببندیم، حقایق را نفهمیم، در علم و به ویژه اسلام‌شناسی غور و غوص، تحقیق و تفحص ننماییم و در نهایت به حق نگریم و از باطل دوری نگزینیم و از حق دفاع ننماییم. تمیز و بیان حق و باطل، اهانت نیست.

ایرانیان غالباً موحد، متخلق، مؤمن و عقل‌گرا و طالب علم بوده و هستند، لذا حتی اکثر برادران اهل سنت ایرانی نیز به اهل بیت (علیهم السلام) عشق می‌ورزند.

**سوال ۱۴:** شبکه تلویزیونی بی‌بی‌سی فارسی از سایت‌های «رفع شبهه» گفت که بسیار هم پر بیننده هستند، در خط رهبری، وابسته به رژیم بوده و کاملاً مورد حمایت هستند. آیا منظور همین سایت (ایکس - شبهه) است؟ (ارشد ارتباطات/لندن) (۱۲ مهر ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

رسانه‌های زنجیره‌ای صهیونیستی و در رأس همه‌ی آنها بی‌بی‌سی (BBC) که از قدمت و خدمت بیشتری برخوردار است و به تعبیر وزیر امور خارجه‌ی انگلیس از مهم‌ترین بازوان جاسوسی دولت انگلیس می‌باشد، گاه اخبار، گزارشات و تحلیل‌هایی دارند که کاملاً دروغ و متبنی بر دروغ است - گاه اخبار و گزارشات و تحلیل‌هایی دارند که کاملاً راست و مبتنی بر یک واقعیت است، اما هدف آنها در طرح این راست و واقعیت، باطل است [چنانچه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: **كَلِمَةُ حَقٍّ يَزَادُ بِهَا الْبَاطِلُ** - سخنشان حق است، ازاده‌ای که از آن کرده‌اند باطل است.] و همچنین گزاره‌هایی دارند که مخلوط از راست و دروغ می‌باشد و برای ایجاد نفاق و تشکیک و شبهه و فتنه است.

**الف -** این که در ایران سایت‌هایی هستند که «رفع شبهات» می‌کنند، یک خبر درستی است و کشف عجیب و غریبی نیست که بی‌بی‌سی به دست آورده باشد؛ بالاخره اینها سایت هستند و در فضای مجازی (اینترنتی) در اختیار همگان قرار دارند.

**ب -** این که اغلب این سایت و یا تمامی سایت‌هایی که مورد نظر آن شبکه بوده، در خط اسلام ولایی قرار دارند، این هم بسیار طبیعی است و اکثر مردم این مملکت و حتی بسیاری از مسلمانان جهان، اعم از شیعه و سنی چنین هستند. بالاخره سائیتی که به رفع شبهات اقدام می‌نماید، لابد گرایش اسلامی دارد و آن هم نه گرایش به اسلام امریکایی، یا اسلام سلفی و تکفیری و وهابی انگلیسی، بلکه اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) که همان «اسلام ولایی» است.

**ج -** این که منظور الزاماً و فقط همین سایت (ایکس - شبهه) باشد، خیر چنین نیست؛ چرا که سایت‌های فعال دیگری هم وجود دارند که در همین سنگر مجاهدت می‌نمایند و اغلب مورد استقبال زیاد هم قرار گرفته‌اند. و البته ما بسیار خوشحال و شاکر خواهیم بود که اگر یکی از سایت‌های منظور بی‌بی‌سی، همین سایت باشد، چنانچه «راديو فردا» در امریکا نیز در برنامه‌هایی به این سایت تاخته بود.

بدیهی است که مشاهده‌ی استقبال از کشورهای متفاوت [حتی امریکا و کشورهای اروپایی] از یک سو و طرح شبهات رایج از سوی دیگر و پاسخ آنها [به ویژه در مبنای نظری]، نه تنها آنها را خوش نمی‌آید، بلکه موجب نگرانی‌شان شده است، که همین امر نشان‌دهنده‌ی نتیجه‌ی فعالیت این سایت و سایت‌های مشابه می‌باشد و از همه مهمتر استقبال و حضور مستمر و پُررنگ کاربران گرامی، موجب نگرانی آنها شده است.

**د -** اما؛ در خصوص «حمایت»، درد دل خود ما زیاد است. البته سایت‌هایی هستند که وابسته به سازمان‌ها، نهادها، حوزه‌های علمیه، کانون‌ها و ... می‌باشند و بودجه‌های خوبی هم دارند و باید هم داشته باشند، اما این پایگاه کاملاً خصوصی است، لذا هر چند از هیچ سازمان دولتی درخواستی نداشته، اما انتظار دارد و تا کنون هیچ کمکی به آن نشده است. **إن شاء الله** بشود. رد نخواهیم کرد. چرا که هم اهداف بلند در برنامه قرار دارد و هم وضعیت مالی برای همین مقدار نیز کفایت نمی‌کند.

**ه -** اما یک نتیجه‌گیری کلی مغفول نماند. پایگاه‌های پاسخگویی یا به قول بی‌بی‌سی «رفع شبهات»، کارشان همان رفع شبهات است، اما ایجاد و ترویج شبهات و تبلیغ آنها را چه سازمان‌ها، نهادها و سایت‌هایی بر عهده دارند و اساساً از ایجاد و ترویج شبهه چه بهره‌ای می‌برند؟

بدیهی است که بحث علمی، چالش علمی، رد یا تکذیب عقلی و علمی ادیان، مکاتب، نظریات، تضارب آرا، آزاداندیشی، گفتمان دینی یا سیاسی ... و «نقد»، با ایجاد شبهه بسیار فرق دارد. پس معلوم است اهداف خاصی از ایجاد شبهه را دنبال می‌کنند و پاسخ به شبهات تأثیر بسیار خوبی در خنثی کردن آن اهداف داشته است که حتی بی‌بی‌سی را به دغدغه و موضع‌گیری انداخته است.

الحمدلله و از شما کاربران گرامی متشکریم

**سوال ۱۵:** در خصوص نظریه تکاملی داروین و این که با اسلام منافات یا انطباق دارد توضیح دهید.

(کاربران متفاوت از تهران/تبریز/اتاوا و منجستر) (تکرار به جهت تقاضا) (۲۱ مهر ۱۳۹۲)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

بدیهی است که در یک مجال کوتاه نمی‌توان «نظریه داروین» را حتی به صورت خلاصه توضیح جامعی داد، چه رسد به نقد آن. اما تا همین قدر که همگان آشنایی دارند، نظریه‌ی داروین مبتنی بر این است که «سیستم‌های خلقت»، از جهش «سیستم‌های مادون» خود پیدایش یافته‌اند که مثال معروف آن پیدایش انسان از تکامل میمون یا شامپانزه می‌باشد.

**الف -** دانش‌پژوهان گرامی دقت داشته باشند که هیچ نظریه‌ای تا به صورت علمی به اثبات نرسد، از محدوده‌ی «فرضیه» بیرون نمی‌رود و یک کشف یا داده‌ی علمی محسوب نمی‌گردد و نظریه‌ی داروین نیز چون به هیچ وجه به اثبات علمی نرسیده است، در حد همان «فرضیه» و «گزاره» باقی مانده است. یعنی هنوز جای دارد که دانشمندان در این مورد تحقیق کنند که آیا کلّ یا بخش‌هایی از آن قابل اثبات هست یا خیر؟ و البته اگر اثبات شود که فرضیه غلط است، فقط در حد یک فرضیه غلط در اعصار گذشته ثبت می‌گردد. لذا اصلاً معنا و مفهومی ندارد که ما یک «فرضیه»ی اثبات نشده را یک دستاورد عملی فرض کنیم و سپس بدین پردازیم که آیا با معارف اسلامی منافات دارد یا ندارد.

**ب -** در این که سیستم‌های خلقتی یا به تعبیر دیگری طبقات خلقت متفاوت هستند و هر طبقه‌ای کف و سقفی دارد و کف هر طبقه‌ی فوقانی، سقف طبقه‌ی مادون قرار دارد، هیچ تردیدی نیست. چنانچه گفته‌اند، سقف جامدات مرجان است - سقف گیاهان نخل است که مذکر و مؤنث دارد و اگر سر آن قطع شود می‌میرد - سقف حیوانات میمون و آن هم نوع شامپانزه است که بسیار باهوش‌تر است - و خلاصه انسان که سقف خلقت و آخرین و کامل‌ترین سیستم است و حد ندارد. پس بالعکس: کف انسان همان سقف حیوان - کف حیوان همان سقف گیاه و کف گیاه همان سقف جامدات است، تردیدی نیست و حرف جدیدی هم نیست:

مولوی این طبقات را به نظم آورده و می‌سراید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم! کی ز مُردن کم شدم
جمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملائک بال و پر
از ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون	گویدم کانا الیه راجعون

اما جهش (Mutation) از مرحله‌ی مادون به مرحله بالاتر، که داروین آن را فقط به صورت یک کلمه برای اتصال حلقات به یکدیگر مطرح کرده بود، نه تنها اثبات نشده، بلکه کاملاً نفی شده است.

**ج -** والاس (Wallace) می‌گوید: داروین از تفاوت‌های عمده و اساسی بین انسان و اجداد حیوانی مورد ادعا (میمون) غافل بوده است که از جمله‌ی آنان عبارتند از:

**ج/۱:** فاصله‌ی عمیق میان مغز و قوای دماغی انسان و میمون؛**ج/۲:** تمایز زبانی آشکار بین انسان و میمون؛**ج/۳:** استعداد و توانایی آفرینش هنری در انسان.

فیزیکو(Phisico)، طبیعی‌دان آلمانی و متخصص در تاریخ طبیعی انسان (Antropology) می‌گوید: «پیشرفت‌های محسوسه‌ای که علم تاریخ طبیعی انسان نموده، روز به روز خویشاوندی انسان و میمون را دورتر می‌سازد».

### به طور کلی منقدین علمی نظریه‌ی اثبات نشده‌ی داروین می‌گویند:

**یک -** چون سلسله مراتب خلقتی همچنان در طبیعت هست، پس نظریه‌ی پیدایش سیستم‌های بالاتر از تکامل جهشی سیستم‌های مادون، علمی نیست. مضافاً بر این که به هیچ وجه تجربه نشده و قابل آزمایش و اثبات نیز نمی‌باشد.

**دو -** اگر این فرضیه یک قانون علمی باشد، باید همچنان ادامه داشته باشد، یعنی گیاهان در اثر رشد و جهش تکاملی حیوان شوند و حیوانات نیز انسان شوند، در صورتی که هیچ وقت چنین چیزی اتفاق نیفتاده و نمی‌افتد.

**سه -** آیا فقط نوعی از میمون به سبب تکامل جهشی انسان شده است، یا این یک قانون علمی در تکامل تدریجی است؟ اگر قانون باشد، لازم می‌آید که موش، شیر، اسب و الاغ نیز در سیر تکاملی خود، دست کم میمون شوند.

**چهار -** البته که تکامل موجودات، در نوع خود و با توجه به محیط زیست آنها انکارناپذیر است، مانند تغییر در دست و پا و حتی قامت در حیوانات و یا انسان‌ها، اما جهش و تحول نه معقول است، نه علمی است و نه واقعی و هیچ گاه نمونه‌ای از آن مشاهده نشده است.

**پنج -** نظریه‌ی تکامل داروین قبل از کشف علم ژنتیک بوده و پس از کشف علم ژنتیک، نظریه‌ی داروین به‌طور کلی و به لحاظ علمی رد شده قلمداد می‌شود و نئوداروینیسم نیز اشکالات نظریه‌ی داروین را آشکار ساخته است.

**شش -** نظریه‌ی داروین شباهت انسان را فقط در جنبه‌ی جسمی و فیزیکی با حیوان مد نظر دارد زیرا هر دو به دلیل حرکت، دارای ابزار حرکت (اندام) و خودکنترلی هستند که در حیوان‌ها به غریزه تعبیر می‌گردد، ولی انسان دارای خودآگاهی، ناطقیت برگرفته از منطق، خلاقیت الهام گرفته از خالقیت، معنویت، اخلاق، هنر، عشق و... می‌باشد که از روح انسانی او نشأت می‌گیرند که نرم افزار و سیستم عامل، وجودی اوست.

**هفت -** در نظریه‌ی داروین، این جهش تکاملی فرضی، باید در میلیون‌ها سال پیش اتفاق افتاده باشد، نه تنها در طی این مدت، دیگر هیچ نوع میمونی تکامل نیافت و انسان نشد، بلکه انسان‌شناسی طبیعی از طرق گوناگون اثبات کرده است که از عمر انسان به شکل فعلی، نمی‌تواند بیش از ده هزار سال گذشته باشد.

**د -** با توجه به اثبات نشدن نظریه‌ی داروین از یک سو و نیز رد شدن علمی آن از سوی دیگر، حال ما چه اصراری داریم که این نظریه را (به خاطر تبلیغات غربی)، یک علم اثباتی در نظر بگیریم و دائم بحث کنیم که مغایرت و یا انطباق آن با معارف اسلامی در این زمینه چگونه است؟

**ه -** هر چند که نظریه یا فرضیه‌ی داروین دیگر به صورت علمی رد شده است، اما اگر به فرض (محال) اثبات هم شود، هیچ منافاتی با معارف اسلامی ندارد.

دقت شود که مطالعه‌ی طولی خلقت که روش مطالعاتی در جهان‌بینی مادی است، همیشه چون کهنه کتابی است که اول و آخرش افتاده است. مثلاً تعریف می‌کند که از خاک گیاه روید و حیوانات پدید آمدند - از آنها مواد غذایی برای انسان پدید آمد - مواد غذایی نیز به خون مبدل گردید - خون نیز به نطفه و نطفه به جنین و جنین به انسان زنده‌ای که پس از مدتی عمر می‌میرد و دوباره به خاک برمی‌گردد. اما این که «چه کسی این خلقت و تحولات را به وجود آورد - چه کسی این مراحل را ربوبیت کرد و چرا؟» هیچ گاه مطرح نیست.

پس، همان‌طور که کشف مراحل خلقت انسان (چنانچه در سوره‌ی المؤمنون، مرحله به مرحله آمده است)، نه تنها منافاتی با معارف اسلامی ندارد، بلکه روشنگر و مبین آن است، کشف هیچ مرحله‌ی علمی دیگر نیز منافاتی نخواهد داشت. البته به شرطی که کشف علمی باشد، نه نظریه یا فرضیه‌ی اثبات نشده و حتی رد شده است.

**سوال ۱۶:** آیا هر دعای مشروعی در زیر قبهی امام حسین (ع) مستجاب می‌شود؟ حتی دعا برای آدم شدن و مؤمن شدن، در حالی که می‌دانیم این دعا نمی‌گیرد و در ما اثری ندارد؟ (ارشاد/اصفهان) (۱۴ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که شرایط زمانی و مکانی نیز در استجابت دعا مؤثر هستند و زیر قبهی حرم مطهر سیدالشهداء، امام حسین (علیه‌السلام)، یا در جوار قبور مطهر اهل عصمت (علیهم‌السلام)، یا به هنگام حج در وادی منا و عرفات، از این مکان‌هاست، اما برای کسی که اولاً دعا می‌کند و ثانیاً امید استجابت دارد و ثالثاً برای استجابت تلاش می‌نماید.

بدیهی است کسی که از ابتدا می‌گوید: «می‌دانم، دعایم مستجاب نمی‌شود»، دعایش در هیچ کجا و هیچ زمانی مستجاب نمی‌شود، چرا که دعای او فقط لفظ است و از رحمت الهی نیز مایوس است.

**الف -** یأس از رحمت الهی در هر امری و از جمله استجابت دعا، گناهی در حد شرک است، لذا فرمود که هر گناهی قابل بخشودن است، الا یأس از رحمت من و شرک. چرا که مایوس از رحمت الهی، اولاً منکر رحمت، رحمانیت و رحیمیت خداوند سبحان است، ثانیاً به خدا اهانت می‌کند و ثالثاً قابلیت ترحم در خودش را از بین می‌برد و مشمول رحمت نمی‌گردد.

**حال به این چند آیه با دقت و تأمل و تعمق توجه کنید** (به ترجمه اکتفا نکنید و خود آیات را نیز با دقت بخوانید):

\*- خداوند متعال در آیهی ذیل، نه تنها امر به دعا نمود و استجابت را وعده داد، بلکه دعا نکردن را از مصادیق استکبار در عبادت برشمرد:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر، ۶۰)

ترجمه: پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند.

\*- خداوند متعال در آیهی ذیل، دعا را سبب شمول عنایت الهی برشمرده و می‌فرماید:

«قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (الفرقان، ۷۷)

ترجمه: بگو اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.

\*- و در آیهی ذیل نیز با وعدهی بخشش تمامی گناهان، باب یأس و ناامیدی را بسته و بندگان گناهکار خود را «بندگان من» خطاب می‌نماید و دستور به پرهیز از ناامیدی می‌دهد:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزندهی مهربان است.

حال در چنین شرایطی، کسی که مایوس از رحمت الهی و استجابت دعایش باشد، چه حسن‌ظنی به خداوند متعال داشته و چه انتظاری دارد؟

**ب -** دعا، خواستن است. انسان ذاتاً فقیر و نیازمند است، پس همیشه می‌خواهد، لذا کسی که از خدا ناامید شود، به دیگران [که مثل خودش فقیر هستند] امیدوار می‌شود، که البته شرک است و کسی که از خدا نخواهد، حتماً از دیگران می‌خواهد که البته آنان خودشان چیزی ندارند که بخواهند به دیگری بدهند:

«قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا» (الإسراء، ۵۶)

ترجمه: بگو کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید بخوانید [آنها] نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه [آن که بلایی را از شما] بگردانند.

پس ما بالاخره دعاکننده و خواهان هستیم، پس چرا از خودش نخواهیم و از غیر نخواهیم. لذا ما وقتی توسل می‌کنیم نیز از غیر خدا چیزی نمی‌خواهیم و او را در عطا نمودن مستقل نمی‌دانیم، بلکه چنانچه اسمش بیانگر است، توسل می‌کنیم، یعنی وسیله‌ای برای تقرب و دعای مستجاب قرار می‌دهیم، چنانچه به یکدیگر نیز التماس دعا می‌گوییم.

ج - اما «دعا» خواستن جدی است، نه جادو و جنبل. لذا کسی که چیزی می‌خواهد، در پی‌اش نیز می‌رود. پس کسی که دعا می‌کند و از خدا چیزی می‌خواهد نیز باید در پی آن برود و برای استجابت دعایش تلاش کند.

از این رو امام رضا (علیه‌السلام) بدین مضمون فرمودند که: «کسی که دعا کند و در پی تحققش نرود [تلاش نکند]، خودش را مسخره کرده است».

بدیهی است در چنین شرایطی، فرق نمی‌کند که دعاکننده خودش را در چه زمانی و در کجا مسخره کند؟ در سحرگاه باشد یا ماه مبارک رمضان، در زیر قبه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) باشد یا منا و عرفات، یا روی سجاده‌اش در گوشه‌ی دنج یک اتاق.

پس لازم است: با حسن ظن، با خدانشناسی و خداپاوری، با امید به رحمت و اسع‌ی الهی و با انتظار استجابت، دعا کنیم و در پی تحقق آن نیز صادقانه تلاش نماییم. خصوصاً در دعا برای آدم شدن، متقی شدن، ازدیاد و استحکام ایمان و ...:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران، ۸)

ترجمه: [می‌گویند] پروردگارا پس از آن که ما را هدایت کردی دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایش‌گری.

**سوال ۱۷:** خدا چیست؟ تضاد عقل و حس چیست؟ نمی‌توانم با براهین علیت، رابطه برقرار نمایم؟  
(کارشناسی نرم افزار) (۱۸ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر بگویم خدا چیست؟ برای او ماهیت و چیستی قائل شده‌ایم و این خودش محدود کردن خداوند متعال (این است و غیر از این نیست) می‌باشد؛ که حدود نیز از صفات مخلوق است، نه خالق.

\*- خداوند متعال هستی محض، کمال محض و هستی بخش است. بدیهی است که عقول به کنه ذات او نمی‌رسند، چرا که آن وقت لازم می‌آید که او باید محدود باشد تا در ظرف عقل و علم ما گنجانده شود.

ما به هیچ چیزی که فوق ما باشد نمی‌توانیم احاطه‌ی علمی پیدا کنیم و او را محاط عقل و علم خود گردانیم، چه رسد به خالق همه چیز. لذا همه چیز را از نشانه‌ها (یا همان اسم‌ها) می‌شناسیم و البته اسم‌ها لفظ نیستند، بلکه نشانه‌های عینی و قابل شناخت هستند.

مثلاً زیبایی، اسم و نشانه‌ی جمیل است - علم، اسم و نشانه‌ی علیم است - حیات، اسم و نشانه‌ی حی است و ... که همه را می‌بینیم و می‌شناسیم. [در این خصوص مطالب بسیاری درج شده است که اگر در بخش جستجو در سایت کلمات مرتبطی چون «چگونه خدا را بشناسیم» یا «شناخت ذات» را درج و کلیک نمایید، در اختیار قرار می‌گیرد.]

\*- رابطه‌ی علت و معلول (در هر موردی) نیز یک رابطه‌ی وجودی است. یعنی من و شما، ارتباط داریم، اما رابطه‌ی وجودی نیست، نه شما از من وجود می‌گیرید و نه من از شما. اما رابطه‌ی علت و معلول وجودی است. یعنی معلول وجودش را از علت می‌گیرد. مثلاً می‌گوییم: حرارت، علت است برای جوش آمدن آب که معلول آن است. پس جوش آمدن، وجودش را از این حرارت گرفته است. لذا هر چیزی که هستی عین ذاتش نیست (به تعبیر نبوده و بعداً پدید آمده است)، پدیده و معلول است، پس حتماً علت دارد. همان علت نیز معلول علت دیگری است؛ اما این سلسله (به حکم عقل) نمی‌تواند تا بی‌انتها ادامه یابد، چرا که آن وقت همه معلول می‌شوند و دور و تسلسل لازم می‌آید که باطل است.

پس سلسله‌ی علت‌ها حتماً باید ختم به علت غایی (نهایی) شوند و او دیگر معلول غیر و علتی دیگر نباشد. لذا لازم می‌آید که علت غایی در هستی و کمال خود، نیاز به غیر نداشته باشد و محکوم به «پدیده» نباشد، یعنی چنین نباشد که «نبوده و بعداً پیدا شده است، پس علت پیدا شدن می‌خواهد». یعنی علت‌العلل، یا همان علت غایی، باید هستی محض و کمال محض باشد و بدین ترتیب همه، هستی خود را (البته به واسطه‌ی سلسله‌ی علل) از او گرفته‌اند. کتاب «آغاز فلسفه» از مرحوم علامه طباطبایی<sup>(۶)</sup> برای این مباحث فلسفی بسیار مفید است و البته ممکن است که مطالبی در آن سنگین باشد و معلم یا سؤال لازم داشته باشد.

\*- عقل و حس نیز هم سنخ نیستند که با هم سنجیده شوند و از تضاد میان آنها سخن به میان آید. اگر بیان شود که بین سیاهی شب و سفیدی روز تضاد هست، یا بین تری آب دریا یا خشکی ریگ بیابان تضاد هست و ...، آن تضاد دیالکتیکی نیست که لازم است در شیء واحد وجود داشته باشد.

انسان در این عالم، با پدیده‌هایی در مراتب وجودی متفاوت برخورد و سر و کار دارد و خداوند متعال برای شناخت هر دسته، ابزار لازم را به انسان عطا نموده است.

برخی از امور «معقولات» هستند که به بدیهیات اولیه‌ی عقل که خداداد است باز می‌گردند. مثل قبول ضرورت «علیت»، یا عدم قبول وجود «تناقض». برخی دیگر از امور با «قلب» شناخته می‌شوند، مثل «محبت یا غضب» و یا «عشق به کمال» ... هر چند که عقل و قلب در نهایت به هم پیوسته‌اند.

برخی از امور از دسترس «عقل» نیز دور هستند که با «وحی» شناسانده می‌شوند، مثل چگونگی قیامت، بهشت و جهنم و ... - و البته حقانیت وحی را انسان با همان «عقل» درک کرده و می‌شناسد.

برخی از امور یا پدیده‌ها نیز با «حس» شناخته می‌شوند؛ مثل: گرمی و سردی اشیا، رنگ، طعم، بو، اندازه و ... .

پس عقل و حس، مقوله‌ها یا ابزارهای متفاوت شناخت با کاربردی‌های متفاوتی هستند. بدیهی است که با عقل نمی‌توان فهمید که رنگ این لباس سبز است یا سفید؟ و با حس نمی‌توان فهمید که هر حرکتی، محرکی می‌خواهد یا جمع ضدین در شیء واحد محال است و با قلب نیز نمی‌توان فهمید که این سنگ چند تن وزن دارد؟

**سوال ۱۸:** آیا مردگان ما را می‌بینند و از رفتار و کردار ما آگاهند؟ خیرات ما چه نقش و اثری دارد و آیا برای ما دعا می‌کنند؟ (لیسانس/تهران) (۱۹ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر نکته، به این مهم توجه شود که «مردگان»، موجودات دیگری نیستند، بلکه همین انسان است و همین روحی است که در دنیا نیز هست، منتهی دیگر امکان و ابزار «بدن» از او گرفته شده است. در همین دنیا نیز، ارواح هستند که با یکدیگر دیدار می‌کنند، حرف می‌زنند، حرف می‌شوند و ...، اما به واسطه‌ی اعضای بدن.

به هنگام مرگ، ملائکه‌ی مرگ که جنود و کارگزاران حضرت عزرائیل (علیه‌السلام) هستند، روح را کاملاً تحویل می‌گیرند، یعنی تعلق او به بدن و به دنیا کاملاً قطع می‌شود. در چنین حالتی، نعمت «اختیار» سلب می‌گردد، ولی دلیلی نیست که ارتباط قطع شود. بلکه این ارتباط دیگر به میل و اختیار خودشان نخواهد بود.

**الف -** بر همین اساس، ارتباط شخص از دنیا رفته، چه مؤمن باشد و چه کافر، با خویشان، دوستان، آشنایان و آنچه به او علاقه داشته، برقرار می‌شود، اما اختیاری در آن ندارند. بلکه باذن الله و بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده‌ی او این ارتباط برقرار می‌شود.

**ب -** چنین نیست که همه‌ی مردگان به هنگام ارتباط با زندگان در دنیا، شاهد همه‌ی رفتارها، گفتارها و کردارهای آنان باشند، بلکه میزان آگاهی آنان، با قوانین و شرایط حیات برزخی آنان انطباق دارد.

به عنوان مثال: برای فرد مؤمن، پس از مرگ دیگر غم و غصه‌ای وجود ندارد، چرا که خداوند متعال وعده فرمود:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس، ۶۲ و ۶۳)

ترجمه: آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند \* همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند.

بر همین اساس، او شاهد حوادث و اتفاقاتی که برای عزیزانش می‌افتد و موجب غم، اندوه، نگرانی، دغدغه یا خوف و ترس او می‌شود، نخواهد بود.

متقابلاً برای کافر، مشرک، منافق و خلاصه اهل جهنم، پس از مرگ خوشحالی و سروری نخواهد بود، لذا حتی اگر شاهد حادثه یا رویکرد خوبی در خویشان خود باشد، موجب عذاب (غبن و حسرت) بیشتر او خواهد شد. به عنوان مثال: به او گفته می‌شود: این مالی که به خاطر جمع کردنش خود را مستحق عذاب ساختی، اکنون توسط همسر و فرزندان، در راه خیر مصرف می‌شود و یا گفته می‌شود: ببین که همسر و فرزندان و ...، که تو به خاطر آنان خود را جهنمی ساختی، اکنون هیچ کاری با تو ندارند. یکی ازدواج کرد، دیگری به سفر رفت، آن یکی میراث را سرمایه کرد و آن یکی در راه حرام، ظلم و گناه مصرف می‌کند و ... .

### حدیث:

ابابصیر از امام صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که فرمود: «هیچ مؤمن و کافری نیست جز این که اهل و عیال خویش را به هنگام ظهر دیدار می‌کند و مؤمن موقعی که می‌بیند اهل و عیالش، عمل نیکی انجام می‌دهند، ستایش خدا می‌کند ولی کافر هنگامی که می‌بیند که وابستگان او عمل شایسته‌ای انجام می‌دهند در عالم مثال، ناراحت شده و در نتیجه حالت حسرت به او دست می‌دهد.» (فروع کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۳، ص ۲۳۰)

امام صادق (علیه‌السلام): «مؤمن اهل و عیال و خویشاوندان خود را دیدار می‌کند و می‌بیند آنچه را که دوست دارد و از او مخفی می‌شود آنچه را که آن را دوست ندارد و کافر نیز اهل و عیال خویش را دیدار می‌کند ولیکن می‌بیند آنچه را که آن را دوست ندارد و از او مخفی می‌شود آنچه آن را دوست دارد.» (همان، ج ۲)



**ج -** مردگان، صدای ما را (باذن الله) می‌شنوند، حتی حرف نیز می‌زنند، منتهی چون آنها دیگر ابزار مادی زبان را ندارند و ما نیز تا در دنیا هستیم، از راه اعضای بدن صداها را می‌شنویم و درک می‌کنیم، حرف یا پاسخ آنها را نمی‌شنویم. چنانچه در اخبار وارده و احادیث تصریح شده که شخص رسول الله (صلوات الله علیه و آله) یا ائمه اطهار (علیهم السلام)، با مردگان حرف می‌زدند.

### حدیث:

پس از خاتمه‌ی جنگ بدر رسول الله (صلی الله علیه و آله) خطاب به اجساد مشرکین فرمود:

«آیا آنچه پروردگارتان به شما وعده داده بود، حق یافتید؟ من آنچه پروردگارم به من وعده داده بود، حق یافتم. اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) با تعجب عرض کردند یا رسول الله با مردگان سخن می‌گویید؟ فرمود: شما شنواتر از آنان نیستید، لکن آنان قدرت سخنگویی با شما را ندارند.»

(ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۹۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در بازگشت از جنگ صفین، به گورستان کوفه رسید و خطاب به اهل قبور فرمود:

«ای ساکنین سرراه‌های ترسناک و جاهای بی‌کس و بی‌آب و گیاه و گورهای تاریک، ای ساکنین خاک، ای دور ماندگان از وطن، ای بی‌کسان، ای ترسناکان، شما پیشرو مائید که جلوتر رفته‌اید و ما پیرو شما هستیم که به شما می‌رسیم. اما در خانه‌تان ساکن شدند؛ و اما زانانتان را تزویج کردند؛ و اما دارائی‌هایتان را وارثان تقسیم کردند. این، آگهی از چیزی است که نزد ما است پس خبر آنچه نزد شما است چیست؟»

سپس به سوی یارانش نظر افکنده فرمود: بدانید اگر مردگان را در سخن گفتن، اجازه و فرمان بود به شما خبر می‌دادند که بهترین توشه در این راه، تقوی و برهیزکاری است.» (نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ج ۱، ص ۱۱۳۷)

**د -** ثواب خیرات و مبرات زندگان، چه معنوی باشد [مثل: نماز، تلاوت قرآن، زیارت، دعا، استغفار و ...] و چه مادی باشد [مثل: اطعام فقرا، دستگیری از مساکین، رسیدگی به ایتم، صدقه و ...] نیز به لطف الهی به آنان می‌رسد، چنانچه ثواب باقیات الصالحاتشان تا اثر دارد به آنها می‌رسد. منتهی چنان که بیان شد، همه‌ی این حوادث بر اساس قوانین حاکم الهی بر آن عالم است. پس اگر به پیامبرش فرمود تو اگر هفتاد مرتبه نیز برای کافر و منافق استغفار کنی، فایده‌ای ندارد، تکلیف خیرات و مبرات دیگران برای کفار و منافقین روشن است:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (التوبه، ۸۰)

ترجمه: چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است حتی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزد چرا که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

### حدیث:

یکی از صحابه از حضرت رسول (ص) نقل کرده: «برای مردگان خود هدیه بفرستید»، گفتم: هدیه‌ی مردگان چیست؟ فرمود: «صدقه و دعا» و اضافه فرمود: «ارواح مؤمنان هر جمعه به آسمان دنیا مقابل خانه‌های خود می‌آیند و فریاد می‌کنند ... ای خانواده‌ی من، پدر، فرزندان و خویشان من، بر ما مهربانی کنید. آنچه در دست ما بود، عذاب و حساب آنها بر ما است، نفعش برای غیر ما. ای خویشان ما، به درهمی یا قرص نانی یا جامه‌ای ما را کمک کنید تا خداوند شما را از جامه‌های بهشت ببوشاند.» (کامل الزیارات، ص ۲۲۲)

امام صادق (ع) فرمودند: «هر کس از مسلمانان برای مرده‌ای عمل صالح و نیکیی انجام دهد پاداش او دو چندان شود و خداوند متعال آن مرده را از آن عمل خیر و ثوابش بهره‌مند گرداند.» و نیز فرمودند: «نماز، روزه، حج، صدقه، اعمال خیر و دعا که برای مرده انجام می‌دهند در قبرش بر او وارد می‌شود و به او می‌رسد و ثوابش را برای کسی که آن را انجام داده و نیز برای مرده می‌نویسند.» (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۵)

**ه -** آنان که از دنیا می‌روند، حجاب‌هایی برایشان کنار می‌رود و حضور در محضر الهی را درک می‌کنند، لذا چون ملائک، دائم به تسبیح و دعا مشغولند. فرشتگان بسیاری مأمور به دعای برای مؤمن هستند و همچنین ارواح مؤمنین، بازماندگان را دعا می‌کنند و البته خداوند رحمان، رحیم و متّان، مستجاب الدعوة است.

#### نکته:

**اول:** آنچه که بیان شد، در مورد عموم می‌باشد و البته در مورد اهل عصمت<sup>(ع)</sup> متفاوت است، چرا که آنها به اراده‌ی الهی خلیفة‌الله می‌باشند، به امر او واسطه‌ی فیض به مؤمن و کافر می‌باشند، به حکمت و مشیّت او، اعمال همگان بر آنها عرضه می‌شود، طبق صریح آیه‌ی قرآن کریم، پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup>، شاهد امت است، و بالاخره آن که نه تنها دعاگو هستند، بلکه واسطه‌ی بالا رفتن دعا و استجاب دعا نیز هستند.

**دوم:** نیاز مردگان به زندگان، به مراتب بیش از زندگان به آنهاست. (البته غیر از اهل عصمت<sup>(علیهم‌السلام)</sup>). چرا که دیگر دست آنها از دنیا کوتاه است و اراده و اختیار نیز ندارند و امکان جبران و یا اندوخته‌ی بیشتری برایشان وجود ندارد. پس چشم انتظارشان به بازماندگان است:

#### حدیث:

رسول خدا<sup>(صلوات‌الله‌علیه‌وآله)</sup> فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست؛ اگر آنان (بستگان میت)، حال و روز شخصی را که از دنیا رفته است می‌دانستند و سخنان او را می‌شنیدند، او را رها کرده و به حال خود گریه می‌کردند. تا این که جنازه‌ی مرده را حمل می‌کنند، روحش بر بالای آن قرار گرفته و فریاد می‌زند! ای فرزندان و کسان من! دنیا شما را چون من به بازیچه نگیرد، و من مالی را از حلال و حرام جمع کردم و برای شما نهادم و بدون زحمت به شما رسید و سختی و وزر و وبالش برای من مانده و شما از همین بلایی که گریبان مرا گرفته دوری کنید که شما نیز چون من گرفتار خواهید گشت.» (جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۷۰)

**سوال ۱۹:** چرا در رد نظریه داروین، هیچ دلیلی نمی‌آورید یا وقتی می‌گویید «رد شده است»، هیچ رفتاری نمی‌دهید؟ (ارشد زیست/تهران) (۲۰ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مطلب کوتاهی که در خصوص نظریه تکاملی داروین درج شد (لینک)، از سوئی بسیار مورد استقبال، و از سوی دیگری بسیار مورد هجمه (نه انتقاد) قرار گرفت! و قابل توجه و البته تأسف آن بود که برخورد طرفداران نظریه داروین - در سطوح متفاوت تحصیلی - درست مانند برخورد هواداران یک تیم فوتبال بود! لذا در نظرها (کامنت‌ها) با ادبشان نوشت: «برایتان متأسفم!» و بی‌ادب‌هایشان نیز فقط درشت‌گویی کردند و یا حتی فحش دادند! [که برخی از آن کامنت‌ها درج شد]. این اوج یک چالش علمی بود که از سوی مدعیان دکترا، ارشد، کارشناس، دانشجو، استاد، محقق و ... به ویژه در عرصه علوم زیست، شاهد بودیم!

اما چرا؟! این همه حرص و تعصب و دگمیت در خصوص نظریه تکاملی داروین (که در غرب و محافل علمی آنها رایج‌تر است) برای چیست؟ چرا به جای ارائه دلایل علمی یا نقد علمی مخالفین، زود پرخاشگری نموده و تخطئه می‌کنند؟!

خوب است پاسخ را از بیان پروفیسور سید حسین نصر (مقیم امریکا) دریابیم:

«... امروزه موضوعات اندکی وجود دارند که به اندازه‌ی نظریه تکامل اهمیت بحث داشته و هم‌تراز با این تئوری دارای معنای ضمنی پنهان و مودیان‌های باشند.

پیش از هر چیز اجازه دهید بگویم من در هاروارد نه تنها فیزیک بلکه زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی هم خوانده‌ام و با این پیش زمینه فکری است که فهم رایج در خصوص نظریه تکاملی داروینی را - حتی با زمینه‌های علمی - رد می‌کنم.

نظریه تکامل ستون خیمه‌ی مدرنیسم است و اگر این ستون سقوط کند، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنابراین به مانند یک ایدئولوژی با آن رفتار می‌شود، نه یک تئوری علمی که به اثبات رسیده است. می‌دانیم که بسیاری از مردم این اظهارات در این مورد را نمی‌پذیرند، اما حداقل مسلمانان باید از این دیدگاه به کل موضوع بنگرند.

انواع مختلفی از نظریه‌های علمی وجود دارد. مثلاً مکانیک کوانتوم یا تئوری زنجیره در فیزیک و کیهان‌شناسی. اکنون اگر کسانی با این نظریه‌ها مخالفت ورزند، هیچ کس آنها را از دانشگاه اخراج نمی‌کند و هیچ کس به خاطر بر زبان راندن جمله «من این نظریه را نمی‌پذیرم»، مانع ارتقای شغلی آنها نمی‌شود. [اما] تئوری تکامل - برعکس همه‌ی نظریه‌ها - موضوعی کاملاً متفاوت است زیرا این تئوری یک ایدئولوژی است و نه علم متعارف. بدین ترتیب اگر شما استاد زیست‌شناسی در یک دانشگاه به خصوص در دنیای آنگلساکسون و کمتر در ایتالیا، آلمان و فرانسه باشید و اگر طبق زمینه‌های کاملاً علمی با نظریه تکامل مخالفت می‌ورزید، فردی مطرود خواهید بود و حتی موفقیت کاری خویش را نیز از دست خواهید داد، همکارانتان شما را ابله می‌پندارند، ارتقای شغلی نمی‌یابید و مسائلی از این قبیل.»

(مقاله نقد نظریه تکاملی داروین روزنامه‌ی اعتماد. شماره‌ی ۱۷۶)

**الف -** موضوع مباحث این پایگاه، علوم زیست یا زمین‌شناسی و ... نمی‌باشد، لذا در آن بحث مطرح شد که نظریه تکاملی داروین به اثبات نرسیده است و این نظریه به دلیل عدم امکان آزمایش علمی، در حد یک فرضیه و گزارش باقی مانده است.

کارل پوپر نیز می‌نویسد: «طرفداران نظریه تکامل جدید، دلیل ادامه‌ی حیات را انطباق یا سازش محیط می‌دانند. امکان آزمون چنین نظریه‌ی ضعیفی تقریباً برابر با صفر است.» (کارل پوپر، جست و جوی ناتمام، ص ۲۱۱)

[و البته بدیهی است که یک نظریه‌ی اثبات نشده، با هو و جنجال نیز به اثبات نمی‌رسد.]، لذا معنا ندارد که آن را یک یافته‌ی علمی فرض کنیم و در تقابل یا تطابقش با علوم اسلامی به بحث بنشینیم.

**ب -** این نظریه‌پرداز است که باید دلایل متقن عقلی یا علمی برای اثبات نظریه‌ی خود بیاورد، نه این که او فقط یک نظریه بدهد و هواداران بگویند: «هر کس مخالف است، دلیل بیاورد». این روش «ملانصرالدین» است که گفت: «ستارگان آسمان یک میلیون عدد است، هر کس قبول ندارد، بشمارد». متأسفانه بسیار مشاهده شده که حتی در مباحث معرفتی یا علوم انسانی نیز مطرح می‌شود: «چنین و چنان گفته‌اند، شما با دلیل رد کنید». این یک دیکتاتوری و ترفند «نظری» در جنگ روانی، جنگ نرم و تهاجم فرهنگی است، نه در یک بحث علمی.

**ج -** از این رو، از اساتید محترم تا دانشجویان عزیز تقاضا داریم که اگر دلایل متقنی [به غیر از اهانت به منتقدین یا هر کس که به قداست ساحت نظریه‌ی تکاملی خدشه‌ای وارد کند] دارند، آن دلایل را طی مقالات علمی درج و ثبت کنند. بدیهی است که نوآوری جدیدی در عرصه‌ی علم زیست خواهد بود. چرا که تا کنون دلایل علمی برای اثبات این نظریه ارائه نشده است.

### جایزه‌ی نوبل به نقد علمی اختصاص یافت:

**Creative Evolution: An Anti-Darwin Theory Won a Nobel** - by Jerry Bergman, Ph.D

لازم است طرفداران داخلی «نظریه‌ی تکاملی داروین» که با تعصب فوق‌العاده، از یک نظریه‌ی اثبات نشده هواداری می‌کنند، بدانند که اتفاقاً دانشمند معاصر هنری بریگسون (Henri Bergson) به خاطر نقد علمی نظریه‌ی تکاملی داروین، جایزه‌ی نوبل علمی سال ۱۹۲۷ را به خود اختصاص داد. قطعاً اگر این هواداران بتوانند دلایلی علمی برای اثبات (به جای فحش) ارائه دهند، آن جایزه را از او پس گرفته و به اینها خواهند داد. چرا که غرب به اثبات این نظریه راغب‌تر و محتاج‌تر است تا رد آن.

بریگسون، نقد علمی خود را بر پایه‌ی یافته‌های علمی در بیولوژیک استوار کرد و اثبات نمود که «تنوع بیولوژیکی» و تحول از گونه‌ای به گونه‌ای دیگر بر اساس اصل «انتخاب اصلح داروین» ممکن نیست.

او می‌نویسد: داروین خود آگاه بود که تنها راه حلش برای حل این مشکل، صرفاً تکیه بر «یک فرضیه‌ی موقت و یا حدس و گمان» است، اما معتقد بود در حال حاضر این بهترین نظریه‌ای است که تا کنون ابداع شده است و می‌تواند منشأ یک پیشرفت باشد. (Darwin ۳۴۹ - ۳۵۰)

از جدی‌ترین انتقادات بریگسون، توضیح و اثبات کامل این مهم است که «داروینیسم، هیچ توضیح قابل قبولی برای منابع اطلاعات ژنتیکی که بتواند در انتخاب طبیعی مؤثر باشد ندارد» (Bothamley ۲۰۰۲)

**ج -** چنان چه بیان شد، موضوع بحث ما اثبات رد نظریه‌ی داروین نمی‌باشد، بلکه گفتیم این نظریه نه تنها هنوز به لحاظ علمی اثبات نشده، بلکه اتفاقاً علوم جدید گام‌های استواری در رد آن برداشته است.

برخی از نظریه‌پردازان غربی، گویا هیچ ذهنیت و دغدغه‌ای به جز «تکذیب وجود خدا» ندارند، لذا پس از هر کشف علمی یا هر نظریه‌ای، سریع نتیجه می‌گیرند که «پس خدا نیست». پیوند قلب کردیم، پس خدا نیست (بارنارد) - به فضا رفتیم، پس خدا نیست (یوری گاگارین) و ... چنان چه باور داکینز مدعی شده: «تصادف و انتخاب طبیعی به همراه دوره‌های زمانی بسیار طولانی، برای تفسیر تمام انواع متنوع حیات و از جمله خود ما کفایت می‌کند. چه نیازی داریم ایده‌ی خدا را در کار آوریم، در حالی که تصادف و انتخاب طبیعی به تنهایی می‌توانند تمام خلاقیت موجود در داستان حیات را توجیه کنند» (علم و دین از تعارض گفتگو، ص ۹۳)

بی‌تردید این شعارهای ژورنالیستی، هوجوی‌گری‌هایی است که فقط اهداف سیاسی کلان را تبعیت می‌کنند و هیچ ربطی به عرصه‌ی علم ندارند.

**\*** بدیهی است چه نظریه‌ی تکاملی داروین اثبات شود (که نمی‌شود، چرا که اساساً امکان تجربه‌ی آن ممکن نیست) و چه رد شود (که شده است)، هیچ منافاتی با «وجود خدا» ندارد. لذا دانش‌پژوهان ما باید این شعار «سیاسی - ایدئولوژیک» را که اگر فرضیه‌ی تکاملی اثبات شد، پس خدا نیست را کنار بگذارند. چرا که نه عقلی است، نه علمی است، نه منطقی است و نه واقع.

**\*\*\*** مجدداً به طرفداران متعصب داخلی نظریه‌ی تکاملی داروین، به ویژه اساتید و کارشناسان، توصیه می‌شود که به جای بد و بیراه به هر نظر مخالفی (که این هم القایی غرب است)، حتماً و حتماً و حتماً دلایل متقن علمی خود بر اثبات این نظریه را منتشر و به نام خود ثبت نمایند.

**سوال ۲۰:** چرا خداوند احترام پدر و مادر را این طور واجب کرده است، در حالی که پدرانی معتاد، الکلی، نزول خوار و ظالم نیز وجود دارند؟ آیا سخت نیست؟ (لیسانس روانشناسی/فایم شهر) (۲ آبان ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

رسیدن به هیچ هدفی آسان نیست؛ هیچ تلاشی برای رشد مادی و معنوی آسان نیست و اساساً انسان در سختی خلق شده است (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ) و آسانی مال بهشت است.

امام خمینی<sup>(ه)</sup> از استادش نقل می‌نمود که در مقابل ضرب‌المثل «آخوند شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل» می‌گفت: خیر چنین نیست، بلکه «آخوند شدن چه مشکل، آدم شدن محال است».

بی‌تردید تمامی احکام الهی برای رشد، تکامل، حاکم نمودن الوهیت و ربوبیت الهی بر مملکت وجود [به جای حاکمیت نفس حیوانی] و در یک کلمه برای «آدم شدن» است.

اگر قرار باشد پدر، مادر، همسر، فرزند و دیگران خوب باشند و ما نیز متقابلاً نسبت به آنها خوب باشیم، هنری نکرده‌ایم، بلکه کمترین حدّ انفعالی است که از یک انسان انتظار می‌رود. حتی حیوانات نیز در مقابل خوبی، قدردان هستند، مگر آن که از دسته‌ی حیوانات رام نشدنی و وحشی باشند.

اما خداوند مَثان از ما نخواست است که همیشه منفعل باشیم، بلکه خواسته است همیشه مستقل باشیم، خودمان باشیم، عبد و بنده باشیم و خوب باشیم تا رشد کنیم و به او تقرب یابیم.

### توجه به چند نکته در یک آیه:

احترام به والدین در درجه‌ای از اهمیت و نقش در رشد انسان است که خداوند متعال وجوب آن را پس از «توحید» تأکید نمود و کمترین حدّ بی‌احترامی را که یک «اف» گفتن باشد حرام نمود:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (الإسراء، ۲۳)

ترجمه: و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.

**نکته‌ی اول:** «وَقَضَىٰ رَبُّكَ» است. «قضا» یعنی حتمی شدن. یعنی حکمت و مشیت الهی بر تحقق آن حتمیت دارد و تغییر و تبدیل نیز نمی‌یابد.

**نکته‌ی دوم:** «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» تأکید بر این است که هیچ کس را نپرستید، به جز او. و پرستش همان هدف گرفتن و وابستگی است، همان اختصاص دادن همه و اوج عشق و محبت است که در اطاعت محقق شده و تجلی می‌یابد.

**نکته‌ی سوم:** «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، یعنی نیکی و بخشش نسبت به والدین است که بلافاصله پس از توحید ذکر شده است. به راستی چرا؟

شاید بتوان بیان نمود که یکی از جنبه‌های آن، ضرورت و اهمیت قدردانی نسبت به کسانی است که «باذن الله» در وجود یافتن ما نقش داشته‌اند.

اولین نقش‌آفرین، همان خدای خالق، باری و مصور است (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)، که اراده‌اش بر خلق ما تعلق گرفته است و به ما هستی بخشیده است، پس او باید پرستش شود. اما نقش بعدی که نقش واسطه است، پدر و مادر ما هستند که باید مورد احترام باشند و نقش بعدی نیز به معلم، راهنما و رهبر اختصاص دارد که در رأس آن پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند که باید مورد اطاعت و تبعیت قرار گیرند.

**نکته‌ی چهارم:** «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ»، تأکید دارد که به ویژه اگر یکی یا هر دو نفر آنها به سن کهولت رسیدند، مبدا به آنها «اف» بگویی!

اف، کمترین حد از بی‌احترامی یا ناراحت کردن است. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «اگر چیزی کمتر از «اف» وجود داشت، خدا از آن نهی می‌کرد. «اف» کمترین اظهار ناراحتی است. و از این جمله، نظر کردن تند و غضب آلود به پدر و مادر است».

تأکید بر این ادب و رعایت، به ویژه در سنین پیری والدین، قابل تأمل است. ما همیشه جوان و میانسال نبودیم، آنها نیز همیشه پیر و ناتوان نبودند. پس با امیدهایی ما را از نوزادی تا این سن آورده‌اند - هر چند که ممکن است خطاهایی نیز داشته باشند و یا اصلاً خوب نباشند و ظلم هم کرده باشند - اما در هر حال آنها والدین هستند و ما اولاد و این «اف» چه ناشکری و دلشکستن بزرگی است. به ویژه در دوران شکسته شدن و ناتوانی آنها. در واقع خط بطلان کشیدن به همه‌ی علایق، آرزوها، امیدها و دلبستگی‌هاست.

**نکته‌ی پنجم:** «وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» می‌باشد. دقت شود که از ما نخواستند است که در هر شرایطی مطیع باشیم [که این حق معلم، مربی، راهنما و امام است]، بلکه خواسته است اولاً به آنان برخاش نماییم و ثانیاً با آنها کریمانه سخن بگوییم. کریمانه یعنی با گذشت، با بخشش و با بزرگواری. آیا این کار سختی است؟! آنها کم به ما محبت کرده و ما را نوازش کرده‌اند و کریمانه با ما سخن گفته‌اند؟! حتی لحظه‌ای گریه‌ها، خنده‌ها و نیازهای دوران نوزادی یا کودکی را به یاد می‌آوریم؟

خداوند متعال «کریم» است و بنده‌اش نیز باید «کریم» باشد، لذا تردیدی نیست که اگر به ویژه در حق والدین که بیشترین حق را نسبت به او دارند «کریم» نباشد، در حق دیگران نیز کرامتی نخواهد داشت و بالتبع از شمول کرم الهی نیز خارج می‌شود.

### ساختار فردی و اجتماعی:

مواضع و رفتارهای آدمی، شخصیت و ساختار فردی و اجتماعی را شکل می‌دهد. علم، فرهنگ، اخلاق، امنیت، تعاون، مدنیت و ... از آسمان نمی‌آیند، بلکه محصول مواضع و رفتارهای اشخاص نسبت به خودشان و دیگران است. پس اگر این مواضع و تعامل، کریمانه و خیرخواهانه و نیکو بود، هم انسان به کمال می‌رسد و هم جامعه. لذا در آیه‌ی دیگر، باز بلافاصله پس از امر به توحید و دوری از «شُرک»، به رفتار نیکو با صاحبان حق تصریح می‌نماید. این تأکید و تصریح بیانگر است که سوء رفتار، حق‌شناسی، ناشکری و ... خود ریشه در خودنگری، تکبر، تبعیت از هوای نفس و شرک (خفی یا جلی) دارد که انسان را از شمول محبت الهی خارج می‌نماید:

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْإِنْسَانِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَجُورًا»

(النساء، ۳۶)

ترجمه: و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و درباره‌ی خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه‌ی خویش و همسایه‌ی بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد.

### نتیجه:

پس احترام به پدر و مادر و نیکویی در حق آنان، رفتار و سخن گفتن کریمانه با آنان و نیز نیکویی در حق خویشان، یتیم‌ها، درماندگان، همسایگان و ... همه [اگر به امر خدا و برای خدا باشد]، از مصادیق بندگی و اطاعت است که از ضروریات رشد خود ماست. پس ما در این امر، اطاعت و عبادت خدا را به جا می‌آوریم، نه مقابله به مثل. هر چند که گفته‌اند: تمامی خدمات تو طی یک عمر، حتی به اندازه‌ی یک سختی در غلط زدن مادر به هنگام بارداری تو نمی‌باشد.

دقت شود که اطاعت و عبادت، هر چه خالصانه تر و بیشتر باشد، ایمان تقویت می‌گردد و ایمان هر چه قوی‌تر باشد، اطاعت و عبادت راحت‌تر، دلچسب‌تر و خالص‌تر می‌گردد. و خداوند متعال بندگان اهل کرم و احسانش را بسیار دوست می‌دارد. پس اگر کوتاهی کردیم، جبران کنیم، اگر کم احسان و نیکویی کردیم، بیشتر نماییم و اگر در زمان حیاتشان انجام وظیفه نمودیم، ضمن استغفار از نافرمانی خداوند متعال، به آنان با نماز، دعا، زیارت، خیرات، صدقات و مبرات احسان نماییم:

«فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ۱۴۸)

ترجمه: پس خداوند پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

جدید - یادداشت سردبیر:

مشکل جامعه‌ی اسلامی، حضور دشمنان و مخالفان در جمع و حتی صفوف اول گذریان بوده و هست.

www.x-shobhe.com

**سوال ۲۱:** چرا هر چی مشکله برای کسانی که تا حدودی اعتقادات درستی دارند؟ ... دیگه طاقت ندارم فقط میدونم اگه اینجوری پیش بره دیگه هیچی برام مهم نیست. (۴ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا سعی کنید که اولاً هیچ گاه خدا را تهدید نکنید و ثانیاً همیشه همه چیز برایتان مهم باشد، چرا که مهم هستند، چه شما مهم بشمارید و چه نشمارید. لذا با قهر و آشتی بندگان با خدا و یا مهم شمردن یا نشمردنشان، هیچ حقیقتی در این عالم تغییر نمی‌یابد و فقط قهر کرده، بیشتر متضرر گردیده و حتی به خُسران می‌افتد.

به موضوع بلایا، مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و تفاوت مؤمنین و غیرمؤمنین در ابتلای به آنها، از چند منظر می‌توان نگاه کرد:

#### الف - نوع نگاه ما:

ما ظاهر و باطن خود را می‌بینیم و ظاهر دیگران را، کوتاه مدت خود را می‌بینیم و کوتاه مدت دیگران را، لذا گاهی با نگاه به مشکلات خودمان و رفاه ظاهری و کوتاه مدت دیگران (بی‌اعتقادات یا کم‌تقیدها)، گمان می‌کنیم که لابد هر چه بلا و مشکل در عالم است، سر ما ریخته و مابقی در خوشی، امنیت و رفاه زندگی می‌کنند! در حالی که اصلاً چنین نیست. چرا که اگر دنیا دار نقص و فنا است، برای همه چنین است، نه فقط برای معتقدین یا مؤمنین.

صرف این که بنده الآن پول لازم دارم ولی ندارم، اما می‌بینم که شخص کافر، مشرک، ظالم، منافق، بی‌اعتقاد، کم‌تقید و ... پول دارد یا خانه و خودروی گران قیمت دارد، دلیل نیست که او هیچ مشکلی نداشته باشد و در رفاه باشد و من نباشم. چه بسا مشکلات مادی و معنوی او به مراتب بیشتر از من است. چه کسی گفته پسری که با خودروی گران‌قیمت پدر رانت‌خوار و ظالمش، در خیابان‌ها دور باطل می‌زند تا نوامیس مردم را شکار کند، خوشبخت‌تر از پسری است که عقل و شعورش را به کار انداخته و با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم می‌کند؟ چه کسی گفته دختری که خود را هفت قلم آرایش می‌کند تا در خیابان‌ها از هر رهگذری دلربایی کند و مردان را تحریک کند و دائم این دست و آن دست می‌شود، خیلی خوشبخت است؟ چه کسی گفته آن که حلال و حرام نمی‌فهمد و با پول رانت، رشوه، ربا، کلاهبرداری، گران‌فروشی، احتکار و ...، توانسته به ظواهری زودگذر دست یابد، در همین زودگذر نیز خوشبخت است و هیچ مشکلی ندارد؟! شاید مشکلات مؤمن بی‌بضاعت را نداشته باشد، اما مشکلاتی در خود، خانواده، محیط و ... دارد که اگر یکی از آنها بر سر انسان معتقد و ارزشی بیاید، حاضر است میلیاردها هزینه کند تا مرتفع گردد.

#### ب - عامل گرفتاری‌ها:

اگر خوب دقت کنیم، متوجه می‌شویم که عامل اغلب قریب به اتفاق گرفتاری‌ها، همان ضعف در شناخت، اعتقاد، ایمان و تقید است. ما هر چه می‌کشیم، از خودمان می‌کشیم. حال یا خودمان خطا کردیم و یا بی‌اعتقادات این مشکلات را بر ما تحمیل کرده‌اند.

به جامعه‌ی امروزی خودمان و سایر جوامع بنگرید؛ مشکلات اقتصادی، بی‌کاری، تورم، ناامنی، جنگ، ترور، آدم‌ربایی، نسل‌کشی، کشورگشایی، تهدید و ...، چه عواملی دارند و از کدام سو هستند؟! آیا غیر از این است که یا خودمان خطا کردیم، یا مسئولین ضعیف‌الایمان و کم‌تقید و بی‌بصیرت و نفس‌گرا داشتیم و یا از سوی خارجی‌ان جلا داد بر ما تحمیل شده است؟ در سایر جوامع بشری نیز چنین است. لذا فرمود:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الرّوم، ۴۱)

ترجمه: فساد و تباهی (از خسارات زلزله و طوفان، قحطی و فقر، بیماری، جنگ، قتل، ناامنی و ...) در خشکی و دریا آشکار شد به واسطه‌ی آنچه دست‌های مردم (از گناهان بزرگ) فراهم آورده، تا (خداوند کیفر دنیوی) برخی از آنچه را که انجام داده‌اند به آنها بچشانند شاید بازگردند.



**یک مثال ساده:**

فارغ از مسائل کلی اقتصاد و سیاست جهانی که مانند حلقات یک زنجیر به هم پیوسته بوده و تأثیرگذار می‌باشند، به یک مثال ساده در مورد یک مشکل روزمره‌ی همه‌ی جوانان و خانواده‌ها توجه نمایید: همه‌ی اعضای خانواده مؤمن و مقید به نماز، حجاب، کسب حلال و ... هستند، حال وقت ازدواج جوانانشان رسیده است؛ شرایط سخت‌گزینشی - مهریه‌های بسیار کلان - جهیزیه‌ی بسیار سنگین که خود سرمایه‌ای است - مراسم‌های مختلف آن چنانی خواستگاری، عقد، ازدواج، پاتختی و ... در تالارها یا باغ‌ها - سرویس‌های طلا و جواهر - لباس‌های گران‌قیمت - هزینه‌ی آرایشگاه‌های برند و ...، کجایش اسلامی است؟! پس اعتقاد و تقید، فقط نماز و روزه و حجاب نمی‌باشد. کسی که در نماز و حجاب مؤمن و مقید است و در ازدواج تأسی به فرهنگ‌های ضددینی دارد، نمی‌تواند ادعا کند که مسلمان و مؤمن است.

زلزله‌ی ۷ ریشتری در ژاپن سه تا سی نفر را می‌کشد و زلزله‌ی ۵.۵ ریشتری در رودبار یا بم، از سی‌هزار تا صد هزار نفر را می‌کشد! چرا؟ چون مؤمن هستند، یا چون روی خط زلزله‌خانه‌های غیراصولی ساخته‌اند؟!

**ج - بلا حتمی و آزمایش است:**

این دنیا باقی و دار بقا نیست، لذا همیشه قانون «فنا» بر آن حاکم است و فنا نرسیدن یا از دست دادن است. آرزوها نارسیدنی، اهداف نشدنی، دستاوردها از دست دادنی و دل‌بستگی‌ها بریدنی است. مگر آن که برای خدا باشند و وصل به باقی شده باشند «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». گفت: قطره تا با دریاست دریاست - ورنه قطره، قطره و دریا، دریاست.

پس بلا و امتحان برای همه وجود دارد و خواهد داشت. چه امام حسین (علیه‌السلام) باشد و چه یزید لعنة‌الله علیه. منتهی این «بلا و مصیبت»، برای هر کسی به تناسب ساختار شخصیتی و اعتقادی‌اش و اهداف و روش زندگی‌اش تأثیرات متفاوتی دارد. یکی به خاطر اهمال در تحصیل در امتحانات آخر سال نمره نمی‌آورد، لذا سال بعد جدی‌تر درس می‌خواند - دیگری ناامید شده و ترک تحصیل می‌کند - دیگری راه تقلب را پیش می‌گیرد - دیگری پول می‌دهد و مدرک می‌خرد - دیگری استعداد تحصیل را در خود ضعیف دیده و در راه شکوفایی سایر استعدادها فنی یا اقتصادی و کاری‌اش تلاش می‌کند ... و خلاصه هر کس از این امتحان، به نوعی خارج می‌شود. لذا در یک دسته‌بندی کلی، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) فرمودند:

«إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ» (بخارالأنوار، ج ۶۴، ص ۲۲۵)

ترجمه: بلا (گرفتاری)، برای ستمگر ادب، و برای مؤمن امتحان، و برای پیامبران درجه و برای اولیاء کرامت می‌باشد.

**د - بلا عمومیت دارد:**

با دقت به حدیث فوق، معلوم می‌شود که «بلا» عمومیت دارد و برای ظالم، مؤمن و حتی انبیا و اولیای الهی نیز وجود دارد. پس ظالم اگر عقل و شعور داشته باشد، با «بلا» متنه و ادب می‌گردد و اگر نداشته باشد، شرایط و زمینه را برای بلاهای بیشتر و بزرگ‌تر مهیا می‌نماید تا به آن بلا عظیم برسد - مؤمن با بلا «امتحان» می‌شود و امتحان نیز برای گذر صعودی از مرحله‌ی پایین‌تر به بالاتر است. لذا بلاها (امتحانات)، ظرفیت مؤمن را افزایش می‌دهد و رتبه‌ی وجودی او را بالاتر می‌برد - انبیا و اولیای الهی نیز [که موحد بوده و هیچ وابستگی به دنیا ندارند]، به خاطر جهل نوع بشر و نیز به خاطر فهم، هوشیاری، بیداری، علم، بصیرت و اخلاق فردی و اجتماعی امت‌ها، متقبل بلاها و مصیبت‌ها می‌گردند، لذا بر کرامتشان افزوده می‌شود.

از این رو گفته‌اند: «هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند»، چرا که قطعاً دغدغه‌ی انسان مقرب و نگرانی‌ها، اهداف و خواست‌های او، به مراتب بلندتر، بیشتر، حساس‌تر و نقش‌آفرین‌تر از دغدغه‌های «مرفهین بی‌درد» است. و البته چون برای تحقق خواسته‌هایش به هر وسیله و کاری نیز متوسل نمی‌گردد، کار برایش دشوارتر می‌شود، اما انسانی کامل‌تر می‌گردد.

بدیهی است که گذر از مرحله‌ی حیوانی و رسیدن به مقام انسانی [که هدف و هنر دین الهی است]، بسیار سخت است. لذا کسانی که در عالم نفس حیوانی باقی می‌مانند، ظاهراً این سختی را درک نمی‌کنند، اما تردیدی نیست که سختی «حیوان» ماندن انسان، به مراتب شدیدتر از سختی «انسان» شدن اوست.

**سوال ۲۲: می پرسند: چرا به شیطان اختیار داده شده است که انسان را منحرف نماید؟**

(علوم سیاسی) (۱۳ آبان ۱۳۹۲)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

به انسان نیز اختیار داده شده است که هر دعوتی را نپذیرد.

قبل از هر چیز باید دقت نمایم که فرق است بین معنای «ابلیس» با «شیطان». ابلیس اسم خاص برای یکی از جنیان است که به واسطه‌ی عبادات بسیار و رشد، در صف ملائک قرار گرفته بود. چنانچه انسان نیز می‌تواند از همین سطح حیوانی به روحانی و سپس به ملکوتی برسد.

**الف -** ابلیس، امتحانات بسیاری را پشت سر گذاشته بود و بسیار عبادت می‌کرد و نمازهای بسیار طولانی داشت، اما غافل بود که همه‌ی این درجات موافق «نفس» او بود، چرا که نزد ملائک، ممتاز می‌گردید، اما وقتی به او فرمان داده شد که به همراه سایر ملائک به آدم سجده کن، آن امتحان بزرگ پیش آمد و نفس‌پرستی‌اش آشکار گردید و ابا نمود، که اگر ابا نمی‌کرد، از این مرحله نیز عبور کرده و به درجات و مقامات بالاتری می‌رسید:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (الكهف، ۵۰)

ترجمه: و (به یاد آر) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید پس همگی سجده کردند جز ابلیس که از (طایفه‌ی) جن بود (وگرنه فرشته گناه نمی‌کند) پس از فرمان پروردگار خود بیرون رفت. (پس) آیا او و اولاد او را به جای من دوست و یاور و سرپرست می‌گیرید در حالی که آنها دشمن شمايند؟! بد بدلی است برای ستمکاران آنچه به جای خدا می‌گیرند.

**ب -** اما معنای شیطان که از واژه‌ی «شَطَنَ» و یا «شاطن» گرفته شده است، به معنای پست، پلید، خبیث، متمرّد و خلاصه گمراه و گمراه‌کننده است. لذا «شیطان» فقط شخص ابلیس نمی‌باشد، بلکه او نیز چون پست و پلید شد و چون تمرّد نمود، «شیطان» لقب گردید.

پس هر پلید، خبیث، گمراه و گمراه‌کننده‌ای «شیطان» است، خواه ابلیس باشد، خواه سایر جنیان باشند و خواه انسان. چنانچه امام خمینی<sup>(ره)</sup>، امریکا را شیطان بزرگ خواندند. از این رو در قرآن کریم به هر نوع «شیطان» و حتی شیاطین از نوع انسان تصریح می‌نماید و از آنها پرهیز می‌دهد.

**ج -** هیچ احدی به جز پروردگار عالم، بر انسان تسلط ندارد که به آزاده‌ی خود او را هدایت یا گمراه نماید. حتی پیامبران<sup>(علیهم‌السلام)</sup> نیز چنین سلطه‌ای ندارند، چه رسد به شیاطین جنّ و انس. لذا به پیامبر اکرم<sup>(صلوات‌الله‌علیه‌وآله)</sup> نیز می‌فرماید که تو فقط تذکر بده، یادآوری کن، راهنمایی کن، اما تو تسلطی بر آنان نداری که روی بیاورند و یا روی برگردانند:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ \* إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ» (الغاشیه، ۲۱ به بعد)

ترجمه: پس یادآوری کن و پند ده که تو (تنها) یادآور و پنددهنده‌ای و بس \* تو بر آنها مسلط نیستی \* مگر آن کس را که پشت کرد و کفر ورزید (که تذکرات او را سود ندهد).

در آیه‌ی فوق نیز متذکر شده است که ظالمین ولایت الهی را با ولایت شیطانی «بدل» می‌زنند و این ولایت بدلی و جعلی، بسیار بد بدلی است. (الكهف، ۵۰)

**د -** پس ابلیس و سایر شیاطین جنّ و انس نیز به نحو اولی هیچ سلطه‌ای بر انسان ندارند که او را منحرف کنند. انسان موجود برتر است و فقط خودش انتخاب می‌کند که «ولایت، سلطه و ربوبیت الهی» را بر خود بپذیرد، یا «ولایت، سلطه و ربوبیت شیطانی» را بپذیرد. لذا فرمود او بر مؤمنین هیچ سلطه‌ای ندارد، بلکه سلطه‌ی شیطان (اعم از انس و جنّ) فقط بر کسانی است که خودشان ولایت او را می‌پذیرند:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: همانا او را بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست \* تسلط او تنها بر کسانی است که او را دوست و سرپرست خود گرفته‌اند و کسانی که برای او (خدا) شریک گرفته‌اند.

**ه -** پس کار شیاطین جنّ و انس فقط وسوسه است و فقط دعوت به باطل است؛ اما به انسان عقل، شعور، فطرت، وحی، الهام، پیامبر و امام داده شده است و از استعداد و قوه‌ی اختیار و انتخاب برخوردار است که کدام دعوت را بپذیرد و کدام را نپذیرد. و هنر انسان شدن نیز همین است. لذا حتی اگر ابلیس و سایر شیاطین نیز نباشند، «نفس اماره»، یا همان نفس حیوانی که لازمه‌ی زندگی مادی اوست، برای القا و وسوسه کافیست. اما انسان مجبور نیست که دعوت به حق را نپذیرد و زیر بار دعوت به باطل برود. خواه ابلیس دعوت کند، یا شیطان‌هایی از جنس انسان یا جنّ دعوت کنند و خواه در و دیوار و هر منظره‌ای او را دعوت به باطل کند. لذا فرمود: از تو عهد گرفتم تا (نه فقط ابلیس)، بلکه شیطان را نپرستی و فقط مرا عبادت کنی و بدانی که شیطان دشمن آشکار توست (یعنی اختیار با خودت است که بر عهد عقلی و فطری پابرجا بمانی یا خیر):

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

(یس، ۶۰ و ۶۱)

ترجمه: ای فرزندان آدم! آیا به شما (به وسیله‌ی پیامبران و عقول خودتان) سفارش نکردم (بپیمان نبستم) که شیطان را نپرستید که او مسلماً برای شما دشمنی آشکار است؟ \* و فقط مرا بپرستید که این راه مستقیم است؟

**ملاحظه:** در این خصوص مطالب بسیاری قبلاً درج شده است که با درج کلمات مرتبطی چون «شیطان» یا «ابلیس» در بخش جستجو و کلیک روی آن، قابل دسترسی می‌باشد.

**سوال ۲۳:** وقتی تشییع شهدای گمنام را تلویزیون نشان می‌دهند، عده‌ای دانشان در می‌آید که چرا تمام نمی‌شوند، نکند این هم از سیاست است؟! چه پاسخی بدهیم؟ (۱۷ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متقابلاً میلیون‌ها نفر خوشحال می‌شوند که اجساد شهدای عزیزشان که همگی نوجوانان و جوانان این مرز و بوم بودند، پیدا شده است و البته عده‌ی قلیلی که اساساً اهل عناد، لجاج، بغض، بدبینی، سیاه‌نمایی و حتی کینه‌های فرو خورده هستند، ناراحت می‌شوند. البته این ناراحتی آنان اختصاصی به لفظ «شهید» یا پیدا شدن اجساد شهدای مفقودالایر و ... ندارد، بلکه نسبت به هر چیزی است که رایحه و عطر ایمان، جهاد، غیرت و شهادت از آن متساعد گردد.

خداوند متعال خود در قرآن کریم می‌فرماید: برخی وقتی نام من (خدا، پیامبر، امام، دین، قرآن، نماز و ...) وسط می‌آید، قلبشان مشمئز می‌شود و وقتی حرف عوض می‌شود و از خوشایندهای آنان (دنیا و مظاهر و لذت‌هایش که بت‌های آنانند) سخن به میان می‌آید، فرحناک و بشاش می‌شوند:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

(الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خداوند به تنهایی (به یگانگی و وحدانیت) یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر و متنفر گردد، و چون کسانی دیگر جز او (بت‌ها، دلبستگی‌ها، محبوب‌های کاذب) یاد شوند به ناگاه خوشحالی می‌کنند.

پس لازم نیست که اصلاً به آنها جواب دهید، چرا که هر چه بگویید، چیز دیگری خواهند گفت.

اما جهت اطلاع خودتان و هر کس که بدون بغض و غرض، سؤال می‌کند که مگر چند نفر مفقودالایر داریم، توجه داشته باشید:

**الف -** هنوز از جنگ جهانی اول و دوم و بیش از آن از جنگ ویتنام، بقایای اجساد کشته‌شدگان یافت می‌شود و هنوز فهرست بسیاری از مفقودالایرها باقی مانده است.

**ب -** جنگ تحمیلی علیه ایران ۸ سال به طول انجامید که در طی آن ۱۰۰۰ روز عملیات به ثبت رسیده است.

**ج -** تلفات و خسارات بر ایران در این جنگ و براساس آمارهای رسمی، ۲۱۳،۰۰۰ نفر شهید (که تا ۲۶۲ هزار نفر نیز گفته شده است) و ۳۳۵،۰۰۰ نفر جانباز و ۴۲،۶۱۸ اسیر و ۷۰۰۰ مفقودالایر و ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت می‌باشد. (البته آمارهای دیگری با اندکی اختلاف در اعداد بیان شده است.)

**د -** پس یافتن اجساد شهدای مفقودالایر، که گاه در گروه‌های ۵ نفری، ۲۰ نفری، ۳۰ نفری یا ۵۰ نفری به شهرها آورده شده و تشییع می‌شوند، دور از ذهن نمی‌باشد. هنوز با ۷۰۰۰ مفقودالایر فاصله‌ی بسیاری وجود دارد و هنوز سالانه صلیب سرخ جهانی اظهار امیدواری می‌کند که گروه‌های تحقیق و تفحص ایرانی، در یافتن اجساد شهدای ایرانی و کشته‌شدگان عراقی موفقیت‌های بیشتری به دست آورند.

**ه -** حال یک عده‌ی به خصوص چه مشکل، ناراحتی، بغض و عصبیتی دارند که وقتی تشییع ۱۰ یا ۵۰ پیکر شهید با حضور خیل عظیم مردم و خانواده‌ی شهدا در تلویزیون پخش می‌شود، حرص می‌خورند و قلبشان مشمئز (اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) می‌شود و می‌گویند: لابد این هم سیاست حکومت یا دولت است؟! اگر واقعیت باشد [که دارد]، چه ضرری به آنها می‌رسد و چه امیدهایی از آنان را به ناامیدی مبدل می‌نماید؟!

**سوال ۲۴:** پاسخ این شبهه از سروش را می‌خواهم: «درس‌هایی از عاشورا برای زندگی امروز - واقعه عاشورا نباید به ما نفرت افکنی را یاد بدهد، این را باید پاک کنیم ... این دینداری عوضی است» (۲۰ آبان ۱۳۹۲)

در متن سؤال از بیان سروش اضافه شده: «... این که غیر خودت، همه را مغضوب خداوند بدانی، اشتباه است، این دینداری عوضی است. باید از عاشورا درس ایستادگی، عشق، مروت و شجاعت و اعمال فراقه‌ی بگیریم.»

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همین تحریف‌ها سبب پیدایش دینداری عوضی شد و همین دینداری عوضی سبب ایجاد اعوجاج و انحراف در اذهان عمومی مسلمین گردید. بدیهی است که اگر «دینداری عوضی» نبود و همه به همان اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) ایمان آورده و یا دست کم تسلیم (مسلمان) می‌شدند، نه فرق امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شکافته می‌شد، نه جگر امام حسن (علیه‌السلام) پاره پاره می‌شد و نه امام حسین (علیه‌السلام) به مسلخ کشیده می‌شد. جریان‌های انحرافی که کارشان عاقبت به امام‌کشی رسید، هیچ یک بی‌دین نبودند، همه اهل نماز و حج و حتی جهاد بودند، اما دینداریشان عوضی شده بود. چرا که اساساً شناخت و باورشان از دین عوضی بود.

**الف -** در انسان «محبت و عشق» ریشه هر حرکتی است و در مقابلش «دشمنی و بغض» قرار دارد که سبب تحرکات دیگر می‌شود. گرایش و پرهیز هر دو لازمه‌ی حیات و رشد است. چنانچه در حیوان نیز «شهووت و غضب» غریزی، مادی و حیوانی ریشه‌ی حرکات است. این دو بال، باید هر دو برای پرواز سالم و قوی باشند. از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدند: «آیا حبّ و بغض جزو ایمان است؟» فرمودند: «اصلاً ایمان چیزی جز حبّ و بغض نیست». حبّ لله و بغض لله یعنی ایمان.

پس هر کس گمان می‌کند که بدون «بغض» می‌تواند صرفاً «حبّ» داشته باشد و بدون دشمن‌شناسی و دشمنی با دشمن، می‌تواند «دوست‌شناس» و سراسر محبت و عشق باشد، دروغ گفته می‌گوید و خود و دیگران را فریب می‌دهد. و اساساً همین حرف‌هایش نیز از دوست داشتن دشمن و نیز دشمن داشتن اسلام و مسلمین نشأت می‌گیرد.

محبت و دشمنی، فقط اختصاص به اسلام یا اهل بیت (ع) ندارد که اینها این گونه در تلاشتان تا بغض مسلمانان و شیعیان را نسبت به دشمنان کمرنگ کرده و به آنها القا کنند که همیشه باید دشمن را دوست بدارید، مقابل غضبش لبخند بزنید و گل و بلبل و کیک و شیرینی را سپر تیرهای مسمومش نمایید، و اگر روبرو شدید، هدیه‌ی باز شکاری یا قالیچه‌ی ابریشمی یادتان نرود.

مگر می‌شود کسی عقل را دوست داشته باشد، اما با جهل دشمن نباشد - سلامتی را دوست داشته باشد، اما با بیماری دشمن نباشد - امنیت روحی، روانی، جسمی، فردی و اجتماعی را دوست داشته باشد و مخل امنیّت را دشمن نداند؟!

**ب -** توجه به دوست، بدون توجه به دشمن و نیز محبت به دوست، بدون دشمنی و بغض نسبت به دشمن، حرف یا تاکتیک جدیدی نیست که آقای سروش مطرح کرده باشد. دست کم می‌دانیم که بنیان‌گذار این سیاست (به ویژه علیه اسلام)، شخص معاویه لعنة‌الله‌علیه بود.

پس از استقرار حکومت ظلمش بر مدینه و شهادت امام حسن (علیه‌السلام)، به او گفتند که دیگر جهان اسلام یک پارچه در اختیار ماست و کسی باقی نمانده است، حال چه کنیم؟ آیا اعلام کنیم که اسلام تعطیل و تمام شد یا خیر؟ اگر خود را مسلمان بخوانیم، قاعدتاً نماز جماعت و جمعه و نیز وعظ و منبر و خطبه ادامه خواهد داشت و این می‌تواند بیدارکننده و خطرناک باشد، اما اگر خود را کافر بنامیم، ممکن است مردم مسلمان بر ما بشورند؟! معاویه پس از تأملی گفت: «خیر. نماز و خطبه و ... همچنان بر پا باشد. منتهی به وعظ بگوئید

که بر بالای منبر، هر چه دلشان خواست می‌توانند از خدا بگویند، اما حق ندارند کلمه‌ای از کفر و کافر حرف بزنند».

دقت شود که نگفت از خدا و اسلام و قرآن نگویند، بلکه گفت از آنها بگویند، اما از کفر و کافر نگویند! بدیهی است مسلمانانی که ندانند مشخصات، ویژگی‌ها، اخلاق، مواضع و رفتار کفار و تاکتیک‌های دشمن که هدفی جز نابودی آنها ندارد چگونه است، هیچ وقت دشمن‌شناس نخواهند بود و به معاویه و یزید نیز «امیرالمؤمنین» خواهند گفت. الی یوم القيامة.

**ج -** اگر آقای سروش و سایر طرفداران این عقیده، کمی، فقط کمی آیات قرآن کریم را از رو بخوانند، متوجه می‌شوند که سراسر دشمن‌شناسی و توصیه و تذکر به برحذر بودن و مقابله و ستیز با دشمن (عدو) است. آیا بدون دشمن‌شناسی و نیز بغض نسبت به دشمن، می‌توان این اوامر، نواهی و تذکرات را محقق نمود؟!

آیا آقای سروش و امثال ایشان در قرآن کریم نخوانده‌اند که اولین ویژگی یک مسلمان و کسی که با پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌باشد، نماز و روزه و اظهار فضل نیست، دعا، ذکر، وعظ، کتابت و تدریس هم نیست، بلکه «دشمنی و شدت با کفار» است؟

«مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِيْدَاءٌ عَلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ...» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد [ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر (شدید) [و] با همدیگر مهربانند.

البته اسلام و قرآن آنها، با آنچه خداوند متعال نازل نموده است، بسیار متفاوت و حتی مغایر است، هر چند ظاهری شبیه دارند.

**د -** آقای سروش در این افاضات می‌فرماید: «از عاشورا باید درس ایستادگی، عشق، مروت و شجاعت و اعمال فرافقه‌ی بگیریم». سؤال می‌کنیم که ایستادگی در مقابل چه کسی و چه چیزی؟ مقابل اسلام و مسلمین؟! مروت نسبت به چه کسی، به دشمن؟! شجاعت در چه چیزی، در دوست داشتن دشمن؟! ... و تازه این همه چه ربطی به فاصله گرفتن از «فقه» دارد؟! کجای نهضت امام حسین (ع) و یاران باوفایش و حتی اسرا به هنگام اسارات، «فرافقه‌ی» بوده است؟! اتفاقاً همه درس فقه است. منتهی فقه اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، نه اسلام یزیدی و امریکایی.

**ه -** حادثه، ماجرا یا در واقع فاجعه‌ی کربلا و عاشورا، صحنه‌ی تجلی کامل دوستان و دشمنان خدا و ستیز آنها با یکدیگر بود. لذا زیارت عاشورا نیز سراسر اعلام بینش، دانش، بصیرت و بالتبع مواضع زایر در مقابل دوست و دشمن است. مواضعی آگاهانه، محکم و پویا الی یوم‌القیامة. و اساساً درس نهضت امام حسین (علیه‌السلام) همین است:

«يَا اَبَاعَبْدِ اللهِ اِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكَمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

ترجمه: ای اباعبدالله من تسلیمم و در صلحم با کسی که با شما در صلح است و در جنگم با هر کس که با شما در جنگ است تا روز قیامت.

مگر می‌شود کسی حبّ خدا را دردل داشته‌باشد، اما بغض شیطان رانداشته‌باشد - یا حبّ به ایمان و اسلام داشته‌باشد، اما بغض کفر و الحاد را نداشته‌باشد - یا حبّ حضرت محمد و امامان صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را داشته‌باشد، اما بغض دشمنان آنان را نداشته‌باشد؟!!

این همان «اسلام معاویه‌ای، اسلام یزیدی، اسلام امریکایی، اسلام صهیونیستی ... و یا همان اسلام عوضی» است که هدفی جز تحمیق و تحقیر مسلمانان و ایجاد اعوجاج در تعقل، تفکر، بینش و دانش آنها ندارد و همیشه سعی این بوده که دشمن‌شناسی و دشمنی با دشمن و نگاه مسلمین به دشمنان را چنان تلطیف کند، تا به خواب غفلت رفته و دشمنان بر آنها یورش برده و دار و ندارشان را به غارت ببرند و حتی از سرزمین‌هایشان اخراج کنند.

## آموزه‌های قرآنی کاملاً مغایر با آموزه‌های آقای سروش و امثال ایشان به نام اسلام است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (المتحنة، ۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمیگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید، و حال آن که قطعاً آنها به آن حقیقتی که برای شما آمده کافرند؛ [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه - سرزمینتان] بیرون می‌کنند که [به این جرم که چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید؟! اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید (با آنها سازش و دوستی نکنید). [شما] پنهانی با آنان رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم. و هر کس از شما چنین کند، قطعاً از راه درست منحرف گردیده است.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ الْمَصِيرُ» (التوبة، ۷۳)

ترجمه: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سرانجامی است.

پس یک مسلمان باید همیشه آگاه، هوشیار، با بصیرت، دوست‌شناس و دشمن‌شناس باشد. با دشمنان (کفار) شدید و با مسلمانان دلسوز و مهربان باشد.

ما هیچ گاه غیر خود را مغضوب نمی‌دانیم، اما مغضوب خدا را می‌شناسیم و مغضوب می‌دانیم و دست کم روزی ده مرتبه در پنج نماز یومیه از خداوند کریم مسئلت می‌داریم که ما را از آنان قرار ندهد «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

**سوال 25:** فرزند شهید بهشتی گفته است: حتی یک بار هم پدرم را در حال سینه زنی ندیدم و ... - نظر شما راجع به این مهم چیست؟ (دانشجوی حسابداری/بهبهان) (۲۱ آبان ۱۳۹۲)

در متن سؤال از قول جناب دکتر سید علیرضا بهشتی، فرزند آن شهید بزرگوار آمده است: «من حتی یک بار پدرم را در حال سینه زدن ندیدم. ما به اتفاق پدرم در هیچ یک از هیئت‌ها و دسته‌ها و مراسم عزاداری امام حسین شرکت نمی‌کردیم. تنها یک بار ایشان به یک هیئت رفتند که آن هم برای سخنرانی بود. ایشان در روزهای تاسوعا و عاشورا در خانه می‌نشستند و در کتابخانه مطالعه می‌کردند. ایشان نه ما را به حضور در این مراسم تشویق می‌کردند و نه نسبت به حضور ما ممانعت می‌کردند»

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال رحمت نماید شهید بهشتی را که به تعبیر حضرت امام<sup>(ع)</sup>، به تنهایی یک ملت بود.

دقت فرمایید که این سلوک ایشان، دال نفی عزاداری، هیئت یا سینه‌زنی نمی‌باشد که اگر غیر از این بود، حتماً آن فقیه فرزانه، ابتدا اولاد خود را منع می‌نمودند.

ملت ما دین‌شناسی، حسین<sup>(ع)</sup>‌شناسی، عشق و وفاداری به ایشان، عزاداری، برپایی تکایا و هیئات، اهمیت، نقش و تأثیر گریه بر مصیبت‌های ایشان و ... همه را از همین علما آموخته است و به کسی وحی نرسیده است. حتی علما نیز از علما و فقهای پیشین آموخته‌اند.

اما باید دقت نمود که نه تنها نگاه‌ها متفاوت است، بلکه ذوق‌ها، استعدادها، تکالیف و مسئولیت‌ها و بالتبع عملکردها نیز متفاوت است. لذا جایگاه هیچ کس در این دستگاه عین هم نیست. اگر یکی سخنرانی کرد، دیگری مداحی کرد، دیگری به کار خدمات پرداخت، دیگران حضور یافته و مراسم را برپا نمودند، ما نمی‌توانیم بگوییم که هیچ گاه ندیدیم فلان آیت‌الله به هیئت بیاید و به عزاداران جای بدهد! یا هیچ‌گاه ندیدیم که آشپز هیئت، خودش به مجلس آمده و سینه‌زنی نماید. پس تعمیم دادن یک رفتار به همگان، به هیچ وجه صحیح نمی‌باشد و نمی‌شود گفت: چون ایشان چنان نمودند، هیچ کس به هیئت نرود، مگر برای سخنرانی! بالاخره این سخنرانی مخاطب هم می‌خواهد که همان هیئتی‌ها هستند.

امامان<sup>(علیهم‌السلام)</sup> ما، هم تألیف و تدریس و کار علمی داشتند و هم مجلس عزا برپا نموده و حتی روضه‌خوان و مداح دعوت می‌نمودند.

اغلب علمای مشهور، تألیفات خود را یا در شب قدر آغاز می‌کردند و یا در آن شب عزیز به پایان می‌رساندند تا از برکات این شب که مقدرات نزد خلیفه الله می‌رسد و مقامش بیش از هزار ماه است بهره‌مند گردند. پس نمی‌توان گفت که مردم بی‌خود در شب‌های قدر در مساجد جمع شده و ضمن انجام مناسک عبادی این شب، عزاداری هم می‌کنند، باید همه بروند و در این شب کتاب بنویسند. شاید اکنون که حقیر این مطلب را می‌نویسم، سؤال‌کننده و یا بسیاری از خوانندگان محترم، به مناسبت ایام، در هیئات حضور یافته و مشغول عزاداری باشند، اما بنده به حسب شرایط خودم، اصلح دیدم که این وقت را برای پاسخگویی بگذارم. آیا می‌توان نتیجه گرفت که یا کار من غلط است و یا کار مردمی که به هیئت می‌روند غلط است و همه باید بنشینند یا سؤال طرح کرده و یا به سؤالات پاسخ دهند؟!

دقت لازم دیگر آن که، اغلب اموری که مصداق حفظ و تداوم «شعایر» هستند، مستلزم حضور مردمی در صحنه می‌باشند. حضور یک آیت الله در مناسک حج، نماز جمعه یا جماعت و یا هیئت، آن نتیجه‌ی لازم را نخواهد داشت، بلکه مردم باید در صحنه باشند. اما اگر آیت‌الله کتاب بنویسد یا علمایی تربیت نماید، آنها بخش شده و مردم را به دینداری دعوت کنند و نهضت کربلا را به آنان بشناسانند و بالتبع مردم نیز معرفت و عشق خود را در اجتماعات بروز و ظهور دهند، شعار و شعور با هم رشد می‌کند و نهضت، پیامش، جانش و حرکتش باقی می‌ماند و امروز به بنده و شما می‌رسد و با حضور پرشور و شعور ما به نسل‌های آتی منتقل می‌گردد.



حال آیا عمل صالح برای آن آیت‌الله و بنده و شما یکی است؟ او باید نقش خود را با مطالعه و نوشتن، یا تدریس و سخنرانی با اخلاص ایفا نماید و بنده نیز باید در هیئات و مراسم شکاری حاضر شوم تا هم برای خودم فایده کند و هم برای اجتماع و نسل‌ها.

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی<sup>(ره)</sup>، که چون حضرت عباس<sup>(علیه‌السلام)</sup> برای امام حسین<sup>(علیه‌السلام)</sup>، پرچمدار و علمدار نهضت امام خمینی<sup>(ره)</sup> بود و عاقبت نیز به شهادت رسید و حضرت امام در توصیف تشبیهی خود از فاجعه‌ی انفجار تروریستی در دفتر حزب جمهوری، فرمودند: «۷۲ تن، در رأسش سید مظلوم بهشتی»، باید وقت، استعداد، توان و امکان خود را به مطالعه، نوشتن، سخنرانی و آگاهی‌بخشی مصروف می‌داشتند و دیگران نیز باید خودشان تشخیص دهند که عمل صالح برای آنان چیست؟

www.x-shobhe.com

**سوال ۳۶:** چرا با وجود تمامی جنایات هولناکی که قبل و بعد از عاشورا اتفاق افتاده و چه بسا در آینده نیز بیشتر اتفاق بیافتد، گفته شده: «لا یوم کیومک با ابا عبدالله» (مهندسی عمران/تهران) (۲۳ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جمله از امام حسن مجتبی (علیه السلام) است. امام باقر (علیه السلام) به نقل از جدشان می فرمایند:

«روزی امام حسین (علیه السلام) به نزد امام حسن (علیه السلام) آمد، وقتی چشمش به برادر افتاد گریه کرد، امام حسن (علیه السلام) از برادرش علت گریه کردن را جویا شد؟ امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت: گریه ام برای رفتار بدی است که با تو می شود. امام حسن (ع) فرمود: ظلم و ستمی که بر من می شود همین زهری است که به من داده می شود و به سبب آن به قتل می رسم، ولی بدان که لا یوم کیومک یا ابا عبدالله؛ [هیچ روزی مانند روز تو نمی باشد ای ابا عبدالله]، زیرا روزی بر تو خواهد آمد که سی هزار نفر از مردمی که خود را مسلمان می دانند و مدعی هستند که از امت جد ما محمد (صلی الله علیه و آله) می باشند، تو را محاصره می نمایند و برای کشتن تو و جسارت به اهل بیت تو و اسارت خاندان تو و غارت اموال آنها اقدام می نمایند، در این هنگام است که خداوند لعن خود را بر خاندان امیه فرو فرستد و از آسمان خون و خاکستر فرو ریزد و همه ی مخلوقات حتی حیوانات درنده در بیابانها و ماهیان در دریاها بر مصیبت تو گریه کنند.» (لهوف، سید بن طاووس)

**الف -** همین جمله ی بسیار کوتاه ولی ژرف به ما تعلیم می دهد که نباید نسبت به فاجعه ی کربلا و عاشورا، سطحی نگر بود. و پایین ترین حدّ سطحی نگری، همین نگاه مادی و فیزیکی می باشد.

بدیهی است که با چنین نگاهی، واقعه ی کربلا بی نظیر نمی باشد. روزانه سر بسیاری از مسلمانان بریده می شود، دست های بسیاری قطع می شود و بدن های بسیاری زیر آوارها یا تانک ها له می شوند و خانواده های بسیاری به اسارت کشیده می شوند، لذا گفته شد: «کلّ ارضی کربلا و کلّ یومٍ عاشورا».

**ب -** پس باید به این حادثه از زوایا و ابعاد گوناگونی نگاه کرد و بعد دید که آیا مثل و مانندی دارد یا خیر؟ که ذیلاً فقط به چند نکته اشاره می شود:

**ب/۱:** هر چند همه ی انسان ها به لحاظ «بشری» و فیزیکی از یک سو و حق برخورداری از حقوق انسانی از سوی دیگر برابرند و ظلم، ظالم و مظلوم، همه جا وجود دارد، اما تفاوت عظمت وجودی مظلوم و نیز ابعاد مادی و معنوی ظلم، سبب تفاوت در درجه ی آنها می باشد.

در تاریخ گذشته، نه حال و آینده، مقامی چون سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) به مسلخ کشیده نشده است و هیچ ظلم و جنابیتی چنین تأثیرسویی بر مسلمین و جامعه ی بشری نگذاشته است. لذا امام باقر (علیه السلام) در زیارت عاشورا عرضه می دارند: «یا ابا عبدالله لقد عظمت الرزیه و جلت و عظمت المصیبه بک علینا و علی جمیع اهل الإسلام» - یعنی ای ابا عبدالله به راستی بزرگ شد سوگواری تو و گران و عظیم گشت مصیبت تو بر ما و بر همه ی اهل اسلام.

**ب/۲:** در هیچ کجای تاریخ، تمام حقانیت و تمامی دین خدا در یک جبهه ی کوچک و تمامی کفر و شرک و نفاق در یک جبهه ی بزرگ و در مقابل قرار نگرفته است، به نحوی که همه ی دین یک جا کشته شود، آن هم به نام دین و به دست مدعیان دین داری. لذا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زیارت ناحیه مقدسه عرضه می دارند: «لقد قتلوا یقتلک الإسلام» - به درستی که با قتل تو، اسلام به قتل رسید».

**ب/۳:** هر چند قتلها و جنایات بی شماری به فجیع ترین شکلها (به ویژه از مسلمانان) اتفاق می افتد، اما هیچ قتلی و جنابیتی و ظلمی در طول تاریخ، سبب کشته شدن روح دین و دینداری و بالتبع بی روح، بی هدف و بی ثمر شدن عباداتی چون نماز و روزه و نیز نقض سنن و احکام الهی نگردیده است. اما در عاشورای حسینی (ع) چنین اتفاقی افتاد و از آن پس، جسد بی جان دین باقی ماند و گاه فقط اسمش باقی ماند و نه حتی ظاهر رسمش و گاه حتی آن نیز در میان امت باقی نماند. چنانچه امام زمان (علیه السلام) در همان زیارت عرضه می دارند: «و عطلوا الصلوة و الصیام، و نقضوا السنن و الاحکام \* و هدموا قواعد الایمان، و حرقوا ایات

**الْقُرْآنِ**» [با کشته شدن تو اسلام کشته شد] و نماز و روزه تعطیل شد (ترک شد و یا بی‌هدف و معطل ماند)، سنن و احکام الهی نقض شد \* پایه‌های ایمان منهدم گردید، و آیات قرآن به آتش کشیده شد.

**ب/۴:** در هیچ زمان و هیچ جبهه، جنگ، جنایت و ظلمی، همه‌ی معرفت، ایمان، عشق و اخلاص به معنای اتمش و همه‌ی کفر، شرک و نفاق با تمامی جهل و شقاوتش، یک جا و در یک زمان و یک مکان به مَنصه‌ی ظهور نرسید و به نمایش گذاشته نشد.

در کربلا همه‌ی اسلام، از احکام عبادی و شخصی چون نماز گرفته، تا رعایت حق‌الناس چون خرید زمین کربلا از سوی امام حسین (علیه‌السلام) گرفته، تا عشق و محبت خانه و خانواده گرفته ... تا امور اجتماعی چون «امر به معروف و نهی از منکر»، تا خیرخواهی حتی برای دشمنان، چون تذکرات و نصایح ابا عبدالله، تا معرفت، ایمان، اخلاص و عشق به الله جلّ جلاله و جهاد و قتال فی‌سبیل‌الله و بالاخره صبر، به حد تمام و کمالش به نمایش گذاشته شد و از آن سو نیز حیوان صفتی انسان تابع نفس حیوانی «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»، با تمامیت جهالت و سبوعیت به نمایش درآمد تا برای تمامی تاریخ درس، عبرت و حجت باشد.

**ب/۵:** تاریخ هیچ‌گاه انسان‌های فاضل و شخصیت‌های بصیر، وفادار و والایی، از پیر و جوان، چون حضرات امام حسین، ابوالفضل العباس، علی اکبر، علی بن الحسین، زینب کبری، قاسم بن الحسن، عبدالله بن الحسن، حبيب بن مظاهر و سایر خاندان و یاران ایشان علیهم الصلوة و السلام را یک جا و آن هم در مسلخ ندیده است.

بدیهی است هر چه مقام و منزلت و نقش وجودی بالاتر باشد، ظلم به آنها و قتل آنها، از ناحیه‌ی شقی‌ترین‌ها صورت می‌پذیرد، چنانچه پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) به امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) فرمود: «تو را اشقی‌الاشقیاء به قتل می‌رساند»؛ چرا که معلوم است، هر کس بهترین را بکشد، خودش بدترین است. پس اگر بهترین‌های عالم به دست بدترین‌ها کشته می‌شوند، باید گفت: «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»

**ب/۶:** همان‌طور که نباید در هیچ امری سطحی‌نگر و مادی‌نگر بود، نباید همه چیز را هم کوتاه مدت و زمینی دید؛ لذا در فاجعه‌ی هولناک و اسف‌بار کربلا در روز عاشورا، آسمان‌ها گریان شده و ملائک ضجه می‌زنند و لعنت الهی (قطعیت دوری از رحمت الهی)، تا ابد دشمنان ایشان را شامل می‌گردد.

**ب/۷:** و همه‌ی آنچه بیان شد و حکمت‌هایی که بیان نشد، سبب می‌گردد تا هیچ نهضتی چون نهضت ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) تا ابد زنده و پویا نماند. لذا فرمود:

«لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»

**سوال ۲۷:** قانون جذب چیست؟ آیا با اسلام در تضاد است؟ منظور از کائنات در این قانون جذب چیست؟ چون در قانون جذب می‌گویند انسان هر چه اراده کند و به رسیدن آن شک و تردید نداشته باشد، کائنات آرزوی فرد را برآورده می‌کنند؟ (لیسانس/اصفهان) (۲۷ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«قانون جذب» یک واژه‌ی کلی و یکی از قوانین خلقت است که در عالم معنا و عالم ماده تجلی و ظهورش به وضوح دیده می‌شود. پس «آیا با اسلام تضاد دارد» معنا و مفهومی ندارد.

در عالم ماده، وجود مغناطیس و جاذبه‌ی مغناطیسی که سبب تجمع، جلوگیری از پاشیدگی، جهت گرفتن، پیوستگی، بُعد، ثبات و نظم در تمامی عالم ماده می‌گردد به اثبات رسیده و کلاً برای همگان مشهود است.

اما در بُعد معنا نیز می‌دانیم هر گرایشی به خاطر جاذبه است، هر خوشایندی به خاطر جاذبه است، هر کششی به خاطر جاذبه است که نقطه‌ی مقابلش نیز «دافعه» می‌باشد و این معنا در «حُبّ و بُغْض» تجلی می‌یابد. در مرتبه‌ی پایین‌تر وجود که عالم حیوانی می‌باشد که در این عالم، «حُبّ و بغض» در «شهوت و غضب» تجلی می‌یابد و در مرتبه‌ی پایین‌تر، اسفل و ذنی وجود که همین دنیای جرم و ماده است، در «جاذبه و دافعه»ی مغناطیسی تجلی می‌یابد.

**الف -** اما نتیجه‌گیری از این حقیقت مشهود در مراتب عالم وجود، هیچ ربطی به این ندارد که انسان اگر اراده‌ای کرد و در اراده‌اش نیز مصمم بود، حتماً اراده‌اش محقق گردد و آن هم کائنات آن را برآورده نمایند(!؟)

در این عالم انسان کامل‌تری از اهل عصمت (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین) وجود ندارد و بالتبع عزمی راسخ‌تر و یقینی‌تر از عزم و اراده‌ی آنها وجود ندارد، اما همه‌ی اراده‌ی آنها محقق نمی‌گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام)، خود می‌فرماید:

«عَرَفْتُ اللَّهَ يَفْسُخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۴۲)

ترجمه: من خداوند سبحان را شناختم با بر هم زدن تصمیمات و گشودن بسته‌ها و شکستن همت‌ها. [چون همه چیز بر وفق تصمیم و مراد آدمی پیش نمی‌رود، معلوم می‌شود که امور را رشته به دست دیگری است].

**ب -** کائنات یعنی چه؟ ما خودمان نیز از اجزای کائنات هستیم. آیا کائنات چیزی جز سایر مخلوقات است چون ما هستند و آیا فقر و نیاز به غیر، ذاتی همه‌ی کائنات نمی‌باشد؟! پس کائنات چه کاره هستند که بتوانند اراده‌ی ما را محقق نمایند؟!

انسان خودش اکمل و اشرف مخلوقات است و اگر قرار بود در کائنات موجودی باشد که بتواند خواست‌ها و اراده‌ها را محقق نماید، همان انسان بود، در حالی که همین انسان خودش ضعیف و فقیر است و حتی نمی‌تواند یک مگس خلق کند و یا اگر مگسی در مکتی کوتاه چیزی از او ربود، آن را پس بگیرد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفریند هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌تواند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

**ج -** بسیار توجه داشته باشیم که تمامی واژگانی چون: «جاذبه»، «چاکراه» و ... همه بهانه و حاشیه هستند و هدف، مقصود و غرض آن است که نگاه انسان را [حتی به خدا، نماز یا دعا]، کاملاً مادی کنند و القا کنند که مثلاً کائنات حاجت را برمی آورند و اراده را محقق می کنند.

بله، خداوند متعال بی سبب به انسان عقل، شعور، اختیار و اراده نداده است و در این نظام خلقت، بر اساس علم، حکمت و مشیت الهی، بسیاری از اراده های خوب و یا بد [طبق قوانین علیت و معلول، سبب و مسبب، تأثیر و تأثر، عمل و عکس العمل و ...] محقق می گردد، بسیاری نیز محقق نمی گردد، چرا که نظم و ربوبیت کائنات و خلق همه ی سلسله علل در اختیار انسان نمی باشد.

اما این کار کائنات نیست و کائنات عقل، شعور، اختیار و اراده ای والاتر از انسان ندارند که بخواهند اراده ی انسان را محقق کنند. بدیهی است که انسان [نه جماد یا حیوان انسان نما، بلکه انسان] به اذن الهی بر کائنات محیط است، نه کائنات بر انسان.

www.x-shobhe.com

**سوال ۲۸:** چرا ابلیس با آن که در ملکوت بود و حقایقی از جبروت الهی را می‌دانست و می‌دید، نافرمانی کرد و حال آن که علم ما بسیار کم و گاه در حد نقل قول دیگران است؟ (ارشد تربیت بدنی/گیلان) (۲۷ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همین خود درس بزرگی است تا بدانیم «انسان به طرف آنچه دوست دارد می‌رود، نه آنچه می‌داند».

انسان نیز در این رفتار فرقی با ابلیس ندارد و حتماً لازم نیست که جلوه‌هایی از اولوهیت، ربوبیت و جبروت الهی را در عالم دیگری ببیند. در همین عالم ماده نیز می‌بیند و اگر کمی تعمق و تأمل کند، لایه‌های درونی نیز برایش مکشوف می‌گردد، اما روی برمی‌گرداند و به دنبال نفس می‌رود.

یکی به اندازه‌ی یک چوپان یا کشاورز خورشید را می‌شناسد و یکی به اندازه‌ی یک دانشمند فیزیک و یکی هم ممکن است با جهالتی که دارد، اصلاً با خورشید قهر کند و برود در یک غاری زندگی کند [هر چند که از فواید خورشید خواسته یا نخواستہ بهره‌مند می‌گردد].

اما این شناخت‌ها، با تمامی تفاوت مراتبشان، به هیچ وجه سبب نمی‌شوند تا انسان به سوی آنها برود یا نرود. بلکه هر کسی سراغ آنچه می‌رود که آن را دوست دارد. به قول عرفا: «محبّ مایل به لقا و وصال محبوب است»، لذا «محبّت انگیزه و هدف حرکت است، نه صرف شناخت».

مگر کسی که مشروبات الکلی یا مواد مخدر مصرف می‌کند، علم یا شناخت ندارد که مضرّ است؟ مگر سارق یا جانی، سرقت و جنایت را خوب و مفید می‌داند؟ اگر چنین باشد که باید سرقت از خودش یا قتلش را نیز مفید بداند، اما مقابله می‌کند، چون می‌داند مفید نیست. ولی خودش بدین سو می‌رود، چون دوست دارد.

از این رو می‌بینیم که خداوند متعال در آیات قرآن کریم، بیانات بسیاری در رشد عقلی و علمی برای حصول شناخت دارد، اما وقتی می‌خواهد دستور حرکت دهد، «محبّت» را پایه و انگیزه برشمرد و می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

و در آیه‌ی بعد نیز تصریح می‌نماید که اگر محبت دارید و محبت متقابل از محبوب انتظار دارید، پس تبعیت و اطاعت کنید، چرا که خدا کافرین را دوست ندارد.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (همان، ۳۲)

ترجمه: بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد.

[دقت شود که در این دو آیه، هیچ بحثی از بهشت و جهنم نیست، بلکه محور بحث فقط «محبّت» است.]

و همچنین به ایشان فرمود که از مردم به عنوان اجر (نتیجه‌بخشی) رسالت، «مودت» اهل بیت (علیهم‌السلام) را طلب نما، چرا که اگر محبت باشد، اطاعت و تبعیت محقق می‌شود، نه اگر شناخت باشد. مگر معاویه، امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) را نمی‌شناخت؟! چرا. ولی نسبت به او بغض داشت، نه محبت و علتش نیز «محبّت» به نفس اماره‌ی خودش بود، لذا خداوند کریم فرمود که از مردم برای هدایت شدنشان که همان اجر رسالت است، محبت و مودت بخواه:

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی دربارهی خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

\*- همه‌ی اینها و آنچه در هر موردی انجام می‌دهیم، نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که «انسان به سوی محبوب می‌شتابد، نه به سوی معقول یا معلوم».

اگر ما علم و شناخت پیدا کردیم که در شهر ما پارکی سرسبز، با هوایی متبوع وجود دارد، دلیل نمی‌شود که حتماً به آن پارک برویم، اما وقتی دلمان خواست، حتماً می‌رویم، اگر چه به کویر.

آیا وقتی ما (خدایی ناکرده) مرتکب گناه می‌شویم، نمی‌دانیم که خدایی، ثبت اعمالی، حساب و کتابی، پاداش و عقابی و بهشت و جهنمی وجود دارد؟! چرا می‌دانیم، اما چون آن گناه را دوست داریم، به سراغ آن می‌رویم.

ابلیس نیز خداوند سبحان را می‌شناخت و جلوه‌هایی از ملکوت و جبروت را می‌دید (چنانچه بسیاری از انسان‌ها می‌بینند)، اما محبتش به خودش و به نفس خودش بیشتر بود. ولی هنوز امتحانی برایش پیش نیامده بود که میزان «محبتش» سنجیده شده و سمت و سوی آن بروز و ظهور نماید، اما در این امتحان شرایط ایجاد شد و او باخت.

ما نیز همین طور هستیم، شناخت‌ها، معارف و حتی شهودهایی حاصل می‌کنیم، اینها همه «عقل و علم» است، اما محبت چیز دیگری است و ممکن است مطابق با حکم عقل نباشد، لذا پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَةٍ» یعنی: محبت دنیا ریشه‌ی همه‌ی گناهان است؛ و فرمودند که شناخت یا عدم شناخت دنیا ریشه‌ی گناهان است. ممکن است بسیاری دنی بودن و فانی بودن و بی‌ارزش بودن دنیا را خوب شناخته باشند، اما به آن دل‌بسته باشند و محبوبشان همین دنیا باشد.

**سوال ۲۹:** در قرآن کریم تصریح شده که کسی جز خداوند از آینده خبر ندارد، اما پیامبر اسلام و ائمه علیهم‌السلام اخباری از آینده داده‌اند؟ (لیسانس کامپیوتر/اصفهان) (۲۹ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه فقط «علم» یا «علم از آینده»، بلکه در هیچ موردی، هیچ کس، هیچ کمالی از خود ندارد و هر چه در این عالم هست، تجلی اوست، اسم (نشانه)ی اوست، آیت و دلیل برای شناخت و هدایت به سوی اوست. چنانچه می‌فرماید:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (طه، ۸)

ترجمه: خدایی که جز او معبودی نیست [و] نام‌های نیکو به او اختصاص دارد.

از این رو باید به چند نکته‌ی بسیار مهم دقت شود:

**الف -** حیات، علم، حکمت، قدرت، زیبایی، رأفت، رحمت و ... همه اختصاص به او دارد، اما نه تنها نفرموده که به دیگران نمی‌دهم، یا در این کمالات هیچ تجلی و ظهوری ندارم، بلکه به انسان عاقل و مختار فرموده که سعی کن عقل و فطرتت را با نفس حیوانی‌ات (که لازمه‌ی حیات دنیوی توست) محجوب نکنی، تا این کمالات بیش از پیش در تو ظهور یابد. یعنی قابلیت و ظرفیت اخذ داشته باشی.

از این رو، خود علیم است و دستور به کسب علم می‌دهد، خود رحیم است و دستور به رحمت به یکدیگر می‌دهد، خودش محیی (زنده‌کننده) است و دستور به زنده کردن [با بیداری، هوشیاری و هدایت] می‌دهد، خودش رازقی کریم است، دستور به انفاق و کرامت می‌دهد، خودش زیباست و می‌فرماید زیبایی را دوست دارم و ...

**ب -** آری، همه‌ی علوم نزد خداوند علیم است، اما آیا در قلم خلقت، قلم صنع و قلم وحی، این علوم را به دیگران و از جمله به انبیا، اوصیا، اولیا و سایرین افاضه نمود و نفرمود انبیا را می‌فرستم تا نشانه‌های مرا برای شما بخوانند، کتاب و حکمت را به شما بیاموزند و شما را تزکیه کنند ... و آیا سراسر کتاب الهی علم غیبی نیست که به انبیا و در رأس همه به حضرت خاتم‌الانبیاء صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین داده است؟!

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْل لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

آری، خداوند متعال علیم و حکیم است و جز او هیچ کس علمی ندارد، اما این علم را ظهور داده و افاضه می‌نماید. لذا اگر فرمود: علم کتاب و تاویل آیات (که همه علوم غیبی در آن است) را کسی ندارد جز خدا و راسخون فی‌العلم، معنایش این نیست که آن راسخون شریک خدا در علم هستند، بلکه خداوند متعال این علم را به آنان افاضه کرده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷)

ترجمه: اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.



**د -** همانطور که ابتدا بیان شد، نه فقط علم بلکه همه‌ی کمالات از آن اوست؛ بشر ذاتاً فقیر است و از خود هیچ ندارد؛ اما همه به اذن او، می‌توانند همه چیز داشته باشد. چنانچه در قرآن کریم به غیر از علم، می‌فرماید: شفيعی جز خدا نیست، مگر به اذن او - سلطه و سلطنتی جز خدا نیست، مگر به اذن او و ...:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (یونس، ۲)

ترجمه: پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعت‌گری جز پس از اذن او نیست این است خدا پروردگار شما پس او را بپرستید آیا پند نمی‌گیرید.

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (ابراهیم، ۱۱)

ترجمه: پیامبرانشان به آنها گفتند: «درست است که ما بشری همانند شما هستیم، ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند)، نعمت می‌بخشد (و مقام رسالت عطا می‌کند)! و ما هرگز نمی‌توانیم معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاوریم! (و از تهدیدهای شما نمی‌هراسیم) افراد باایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.

مگر همه‌ی معجزات «باذن الله»، توسط انبیای الهی انجام نشده است؟ انسان به اذن الهی حتی می‌تواند مرده زنده کند. مگر تجلی افاضه‌ی فیض، لطف، علم و قدرت الهی، به اذن او را در حکایت معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) نخوانده‌ایم؟ چه واضح توضیح داده است که او به قومش گفت: من «باذن الله» هم مرده زنده می‌کنم، هم شفا می‌داد و هم از غیب و آنچه درون خانه‌هایتان دارید خبر می‌دهم. آیا این با هو الشافی، هو المحیی، هو العلیم و ... منافات دارد:

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَتَيْنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (العمران، ۴۹)

ترجمه: و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی‌اسرائیل [می‌فرستد که او به آنان می‌گوید] در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم آنگاه در آن می‌دمم پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینایان مادرزاد و پیر را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم مسلماً در این [معجزات] برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است.

**ه -** آیا برای پیامبر یا امامی «علیهم‌السلام»، که باذن الله و با تعلیم علوم الهی، از غیب قبر، برزخ، قیامت، محشر، بهشت، جهنم و حالات و طبقات ملائک و انسان‌ها و ... خبر می‌دهد، خیلی سخت است که باذن الله از آینده‌ی نزدیک و یا دور حیات بشری در زمین اطلاع داشته باشد و باذن الله اخباری را بازگو نماید؟ مگر در قرآن کریم نفرمود که در شب قدر، ملائک و روح را نازل می‌فرماید و تمامی مقدرات عالم را در اختیار انسان کامل، خلیفه‌الله و حجت خود در زمین قرار می‌دهد و مگر نفرمود که نه تنها همه‌ی اعمال انسان‌ها، بلکه حتی آثار آن اعمال [که ممکن است تا قیامت امتداد داشته باشد] و همه چیز را نزد امام مبین احصا می‌نماید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: آری ما ایم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند با آثار [و اعمال]شان درج می‌کنیم و هر چیزی را در امام آشکار (روشن، غیر قابل انکار و ...) برشمرده‌ایم.

پس برای پیامبر یا امامی که باذن الله، معدن وحی و مخزن علم الهی می‌باشد و ولی‌الله بر جمیع کائنات و مخلوقات است، کار سخت یا عجیبی نیست که باذن الله، اخباری از آینده دهد.

عالم هستی تجلی علم، حکمت و مشیت الهی است و خبر از آینده نیز مبتنی بر علم است. پس اگر چند متخصص در هواشناسی می‌توانند بر اساس علم، از آینده و غیب خبر داده و بگویند: هفته‌ی دیگر در این نقطه باران می‌بارد، این اخبارزده‌ها هل عصمتی که مظهرات اسمای الهی هستند، [باذن الله] عجیب و غریب نمی‌باشد.

**سوال ۲۰:** راه کم کردن میل جنسی در پسران و دختران مجرد (که به استمنا کشیده نشوند) چیست؟  
(مترجمی زبان/تهران) (۴ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

میل جنسی، غریزه‌ی جنسی، شهوت یا به هر نامی که این کشش را بخوانند، یکی از ضروری‌ترین نیازهای بدن و حیات بشر می‌باشد که در انسان سالم، پس از رسیدن به بلوغ شکوفا شده و به مراتب تکامل یافته و تشدید می‌گردد و پس از سنینی نیز شدت آن کاهش یافته و با کهنولت سن از بین می‌رود.

پس شهوت جنسی نه تنها چیز بدی نیست [که اگر بد بود، خداوند حکیم در وجود انسان قرار نمی‌داد]، بلکه بسیار خوب و از نشانه‌های سلامت و کمال و نیز از ضروریات حیات و بقای نسل است.

از این رو، نه اسلام و نه عقل و نه علم، هیچ یک توصیه ندارند که کسی فشار شهوتش را کاهش دهد و این قوا را در خود تضعیف نماید. در اسلام، چنین ریاضت‌هایی که در برخی ادیان چون مسیحیت و یا مکاتب بشری چون هندوئیسم و بودیسم ترویج می‌شود، نه تنها توصیه نشده، بلکه جایز نیز نمی‌باشد.

منتهی تأکید شده که هر نیازی (چه مادی و چه معنوی = روحی، روانی و ...)، باید از طریق حلال و معقول که تنها راه سالم است، ارضا گردد تا تکامل فردی و اجتماعی از مسیر خود خارج نشود.

متأسفانه باید اذعان نمود که ما مسلمانان، با چند قرن الگوپذیری از غرب و شرق و هر متد دیگری به غیر از اسلام شریف، همه‌ی حلقه‌های یک زنجیره را از هم جدا می‌کنیم و همه‌ی قطعات یک پازل را به هم می‌ریزیم و وقتی با مشکل مواجه می‌شویم، می‌گوییم: پس چرا چنین است و چنین شد و چه باید کرد؟ آیا می‌توان زنا، لواط، استمنا، همجنس‌بازی و ... نمود یا خیر؟ اگر نمی‌شود، پس چه کنیم یا چگونه میل جنسی خود را کاهش دهیم؟!

فرمود: دختران و پسران خود را زود متأهل کنید. اما مردم فکر کردند که العیاذبالله بیشتر از خالق کریم خیر و منافع بشر و ملزومات یک زندگی مشترک را می‌دانند؛ لذا گفتند: خیر، تا پسر درس و دانشگاهش به پایان نرسد، تا سربازی نرود، تا یک شغل مناسب پیدا نکند، تا از خانه و خودروی شخصی برخوردار نگردد، تا حقوق یا درآمد مناسبی نداشته باشد، نباید ازدواج کند. و دختر نیز تا پس از دیپلم، تا به دانشگاه نرود و دست کم کارشناسی نگیرد (که ۲۴ ساله می‌شود) و اگر موفق بود، تا ارشد نگیرد (که ۲۶ یا ۲۷ ساله می‌شود) و تا شغل مناسب با تحصیل پیدا نکند و تا خواستگاری مناسب با این شرایط و آمال بلندش نداشته باشد، نباید ازدواج کند! حُب معلوم است که همین وضعیت اسفناک در سلامت جسم، اخلاق و رفتار فرد و جامعه پیش می‌آید. چرا که این پسر و دختر، از ابتدای سن بلوغ با شهوت آشنا شده‌اند و در سنین نوجوانی و جوانی شهوتشان به اوج رسیده است و البته بهترین فرصت‌های ازدواج را نیز از دست داده‌اند.

در هر حال، راه کار پسر یا دختر مجرد این نیست که فشار و میل شهوت خود را کاهش دهد، بلکه اگر ازدواج نکرده و فعلاً نمی‌تواند ازدواج کند، راه کارش این است که این میل و فشار قدرتمند شهوت را دست کم بی‌جهت تحریک اضافی نکند.

دختری که خودش را برای جذابیت بیشتر آرایش کرده و در معابر می‌چرخد، قبل از آن که پسران و مردان رهگذر را تحریک کند، خودش را به صورت ناخودآگاه تحریک کرده است - پسر یا مردی که چشم‌چرانی می‌کند، تحریک مضاعفی بر خود تحمیل می‌نماید - دیدن فیلم، عکس، تعریف صحنه‌ها و بالاخره خیال و تصور جنسی، خوردنی‌های تقویت‌کننده یا گرم، ورزش نکردن و عدم سوخت طبیعی انرژی و ...، همه تحریکات مضاعف برای میل و شهوت جنسی است.

بدیهی است که اگر نیروی شهوت تحریک مضاعف نگردد، بدن طبق مکانیزم خود عمل می‌نماید. البته اینها همه فرعی هستند و اصل این است که پسر و دختر زود ازدواج کنند، و ضمن لذت بردن از بهترین لحظات عمر خود، شهوت خود را حلال و سالم ارضا نمایند.